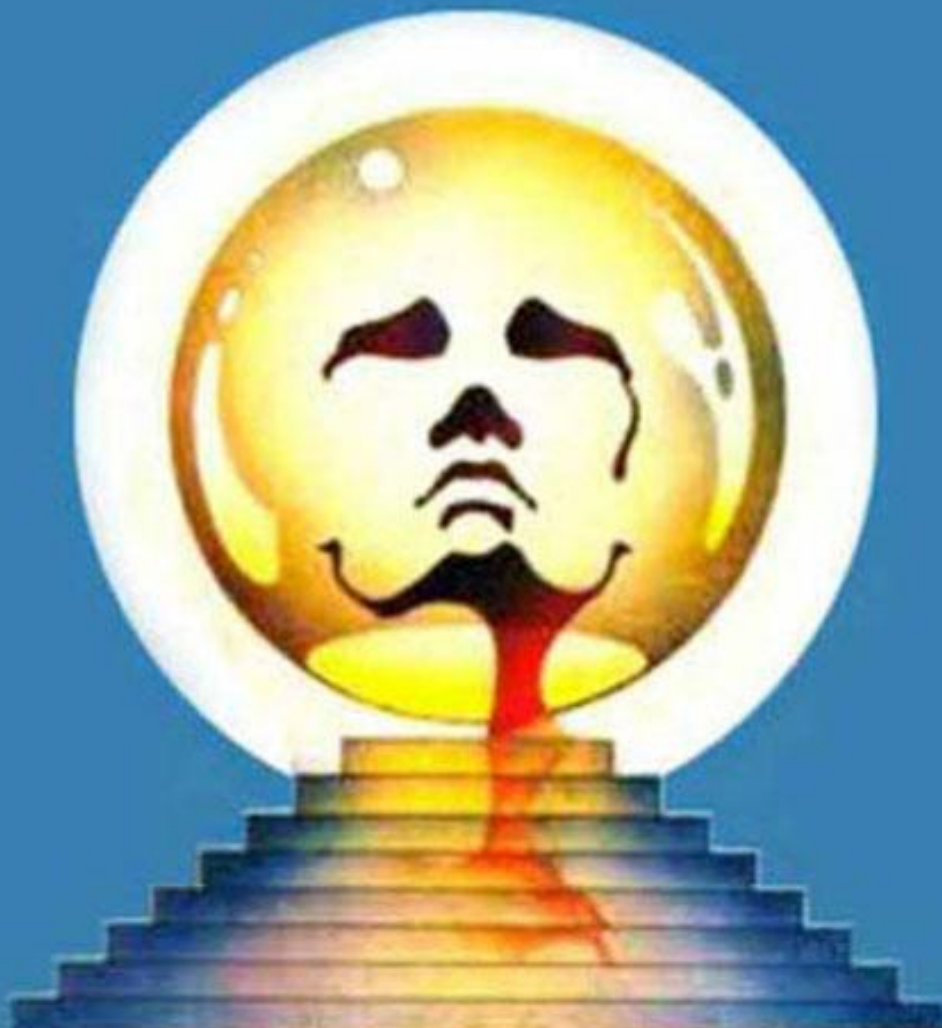


# ارابه خدایان

اریک ون دانیکن



# ارابه خدایان

مقدمه نویسنده

نوشتن این کتاب مستلزم شهادت بوده و خواندن آن نیز احتیاج به شهادت دارد زیرا فرضیه ها و مدارك ارائه شده با عقاید رسمی باستان شناسی که با استحکام کامل بجا و باقی مانده متغایر می باشد. دانشمندان آنرا «چرند» تلقی خواهند کرد و جزء فهرست آن دسته از کتابهایی که به فراموشی سپرده میشوند، در خواهد آمد، و عوام هنگامیکه با موضوعی روبرو میشوند که امکان دارد کاوش در باره گذشته حتی جالب تر از آینده باشد، ترجیح میدهند که به درون لاک زندگی معمولی خود فرو بروند.

با این وجود، يك موضوع واضح است و آن این است که گذشته ما چیزی غیر عادی و نامفهوم در بر دارد، گذشت های که هزاران میلیون سال است پشت سر گذاشته ایم. گذشت های که با خدایان که در سفینه های خود به زمین آمدند همکادی داشته. گذشت هایی که مملو از موفقیت های باور نکردنی فنی و مجموعه ای از علوم می باشد. علمی که امروز تا حدی برای ما نامفهوم می باشند.

باستان شناسی ما ناقص بنظر می رسد زیرا ما نوعی باطری های الکتریکی را کشف کرده ایم که هزاران سال قدمت دارند. زیرا ما موجوداتی را که لباس کامل فضا نوردی که با بسته ای پلاتین بسته شده کشف میکنیم. زیرا ما ارقام پانزده رقمی را که حتی يك کمپیوتر قادر به ثبت آن نیست بدست می آوریم.

ولی چگونه این بشر ماقبل تاریخ قادر بوده این واقعیت های باور نکردنی را بوجود بیاورد؟

يك چیز غیر عادی نیز در باره ادیان ما وجود دارد و آن نویدها، کمکها و بخشش های یکنواختی است که هر يك از ادیان به بشر داده است. خدایان بشر اولیه نیز، چنین وعده هایی داده بودند.

• چرا به آنها وفا نکردند؟

• چرا سلاح بسیار مدرن خود را بر ضد بشر بدوی بکار بردند؟

• چرا برای از بین بردن او نقشه ها طرح کرده بودند؟

بگذارید به این عقیده خو بگیریم که دنیای اعتقاداتی که در طول قرون ریشه دوانیده فرو خواهد ریخت. چند سال تحقیقات دقیق و صحیح، این برج فکری را که در آن احساس امنیت میکرده ایم در هم خواهد کوبید.

دانشی که در کتابخانه های مخفی اجتماعات سری نهفته بوده روز به روز کشف می شود. دوران سفرهای فضایی دیگر دوران اسرار نیست. سفر فضایی ما را چون تیری بسوی خورشیدها و ستارگان پیش میبرد و نیز پرده تاریکی را که گذشته ما را پوشانیده، پاره خواهد کرد.

خدایان و موبدان، پادشاهان و قهرمانان همگی از گذشته تاریک ما آشکار می گردند. ما باید از آنها بخواهیم که اسرار خود را به ما فاش نمایند، البته اگر بخواهیم با استفاده از قدرت و وسایل علمی و فنی در باره گذشته خود کاوش نماییم و هیچ جای خالی را باقی نگذاریم.

لابراتورهای جدید باید کار تحقیقات باستانشناسی را در دست بگیرند. باستانشناسان باید با دستگاههای بسیار جدید از نقاط ویران شده گذشته دیدن نمایند. خدایان دوره تاریک، آثار بشماري از خود به جای نهاده اند، آثاری که امروز برای اولین بار قادر به خواندن و درک آن می باشیم. زیرا ممکن است مشکل سفرهای فضایی، که موضوع مورد بحث می باشد، برای انسان هزاران سال پیش یک واقعیت بوده نه یک مشکل.

به نظر من، اجداد ما در دوران تاریخ از اعماق کیهان ملاقات هایی داشته اند، اگر چه هنوز نمی دانم که این موجودات متفکر مافوق زمین، چه کسانی هستند و از کدام یک از کرات آمده بودند. با این وجود معتقد هستم که این ناآشنایان، قسمتی از انسانهایی را که در آن زمان میزیسته اند را از بین برده و نوع جدید و شاید هموسپین ها را بوجود آورده اند.

این یک نظریه انقلابی است و پایه های برج فکری را که بسیار محکم بنظر می رسید تکان می دهد. هدف من این است که اینچنین دلایل و مدارکی ارایه بدهم. بدون همکاری و تشویق عده کثیری من قادر نمی بودم این کتاب را به پایان برسانم. میخوام از همسر که در طول این چند سال که مرا به ندرت دیده، بخاطر درک او تشکر کنم.

می خواهم از دوستانم هانس نیونر که هزاران میل با من همراهی کرد و به خاطر کمک های پرارزشش تشکر کنم. می خواهم از کارکنان ناسا در هیوستن، یکپ کندی و هانتسویل که مراکز تحقیقاتی خود را به من نشان دادند، تشکر کنم. از پروفسور دکتر ورنر فون براون، دکتر ویلی لی و برت اسلاتری تشکر میکنم. می خواهم از عده کثیری در سراسر جهان که کمک هایشان، تشویق هایشان و گفتگوهایشان، نوشتن این کتاب را ممکن نمود، تشکر نمایم.

اریک ون دانیکن

## فهرست

4	آیا در کیهان موجودات متفکر وجود دارند؟	فصل اول
8	هنگامی که سفینه فضایی ما بر زمین نشست	فصل دوم
14	دنیای غیرممکن ابهامات	فصل سوم
30	آیا خدا يك فضاورد بوده است؟	فصل چهارم
38	ارابه های آتشین از آسمانها	فصل پنجم
45	تخیلات و حماسه های قدیم یا حقیقت؟	فصل ششم
59	آثار باستانی یا مراکز سفر فضایی؟	فصل هفتم
85	جزیره ایستر، سرزمین مردان پرنده	فصل هشتم
89	معمایهای آمریکای جنوبی و عجایب دیگر	فصل نهم
96	تجربه زمین از فضا	فصل دهم
109	کاوش برای ارتباط مستقیم	فصل یازدهم
121	آینده	فصل دوازدهم

## فصل اول

## آیا موجودات متفکر دیگری در دنیا وجود دارند؟

آیا این قابل قبول است که ما انسانهای قرن بیستم، تنها و تنها موجودات زنده جهان هستیم و بدلیل آنکه يك نمونه موجود انسان مانند که به کرات دیگر تعلق داشته باشد در موزه های ما وجود ندارد، این اصل را بپذیریم؟

این عقیده که زمین ما در این کیهان پر ستاره تنها کره ای است که دارای انسان است، هنوز به شدت مورد قبول می باشد ولی به محض اینکه ما نتایج حاصله از تحقیقات اخیر خود را مورد بررسی قرار بدهیم با انبوهی از سوالات روبرو می شویم.

آنطور که ستاره شناسان می گویند در يك شب که آسمان صاف است ما با چشم غیر مسلح قادر هستیم در حدود 4500 ستاره را ببینیم و با تلسکوپ يك رصدخانه كوچك می توانیم تقریباً دو میلیون ستاره و با تلسکوپ های مدرن انعکاسی، میلیونها ستاره را مشاهده نماییم. و ما در مقابل ابعاد غیر قابل درك فضا و سیستمهای ستارگان به جز ذره ای ناچیز بیش نیستیم.

گفته می شود در مسافتی در حدود  $1/5$  میلیون سال نوری، تقریباً 20 کهکشان وجود دارد و باز این تعداد بی شمار ستارگان در مقابل هزاران کهکشان پیچی که تلسکوپ الکترونیک نشان میدهد قابل مقایسه نمی باشد.

باید خاطرنشان کنم که امروزه تحقیقات در این باره تازه آغاز شده است. هارلو شپلی (Harlow Shapley)، ستاره شناس معروف از روی محاسباتی که به عمل آورده حدس میزند که با در نظر گرفتن قدرت تلسکو پهای کنونی، 1020 ستاره در برد دید تلسکوپ های امروزی باشد و هنگامی که «شپلی» امکان وجود يك سیستم کره ای را به يك در هزار ستاره قرار داده ما می توانیم حدس بزنیم که این نسبت از روی احتیاط تخمین زده شده است. اگر ما همچنان بر همین اساس ادامه بدهیم که بر فرض وجود محیط مناسب برای زیست فقط در يك در هزار ستاره باشد با این وجود محاسبه به رقم 1014 می رسد.

«شپلی» می پرسد: چند ستاره در این فضاي بي انتها اتمسفر قابل زیست دارند؟ يك در هزار؟

با این وجود تعداد 1011 ستاره باقی میماند که قابلیت پرورش حیات را دارند. اگر فرض کنیم که فقط از هزار کره از این تعداد يکي قادر به وجود آوردن حیات باشد باز یکصد میلیون کره باقی میماند که ما می توانیم فرض کنیم زندگی درون آنها وجود دارد. این محاسبات بر روی تحقیقاتی که به وسیله روشهای امروزی و با استفاده از تلسکوپ انجام شده به دست آمده و باید اضافه کرد که این رویه، روزبه روز رو به پیشرفت می باشد.

اگر ما فرضیه بیوشیمیست دکتر میلر (Miller) را که می گوید اوضاع برای ایجاد حیات ممکن است در یکی از این کرات زودتر از زمین دست به کار شده باشد قبول کنیم، امکان وجود تمدن پیشرفته تر از ما در 100.000 کره می باشد.

پرفسور دکتر ویلی لی (Willy Ley)، نویسنده علمی معروف و دوست ورنرون بران (Wernher Von Brann) در نیویورک اظهار داشت: تعداد ستارگان در جاده راه شیری به تنهایی به سی میلیارد می رسد. این فرضیه که جاده شیری در حدود هجده میلیارد سیستم قمری در خود دارد مورد قبول ستاره شناسان امروزی می باشد. و اگر باز ما این رقم مورد بحث را تا آنجا که ممکن است پایین بیاوریم و بگوییم که فقط یک درصد کرات در مدار به دور خورشید، خود می توانند در یک درجه حرارت مطلوب قرار بگیرند باز 180.000.000 کره باقی میماند که امکان زیست بر روی آنها وجود دارد.

اگر باز فرض کنیم که یک درصد اقماری که می توانند ایجاد حیات نمایند در حقیقت حیات بوجود می آورند باز هم 1/8 میلیون کره خواهیم داشت که امکان وجود حیات را دارند. باز هم فرض کنیم که از صد کره دارای حیات، فقط یکی دارای موجوداتی است که از لحاظ فکری هم سطح موجودات انسانی باشد، باز جاده شیری رقم بزرگی معادل با 18000 کره را خواهد داشت که دارای موجودات زنده می باشند.

بر طبق آخرین شمارش، تعداد ستارگان جاده شیری 100 میلیارد برآورد شده که نشان میدهد از رقم محتاطانه پروفیسور لی، به طور قابل ملاحظه ای بیشتر می باشند. بدون در نظر گرفتن کهکشانها و ارقام احتمالی دیگر، در جاده شیری در حدود 1800 کره مشابه به زمین وجود دارد که دارای اوضاع و موقعیت لازم برای ایجاد حیات می باشند.

باز اگر بگوییم که فقط در یک درصد از این کرات حقیقتاً حیات وجود دارد، 180 کره باقی می ماند. هیچ شکی نیست که کراتی مشابه زمین وجود دارند، با مخلوط گازهای اتمسفری مشابه، قوه جاذبه مشابه، گیاهان مشابه و شاید حیوانات مشابه. آیا برای کره ای که بخواهد دارای حیات باشد لازم است اوضاع طبیعی اش مشابه زمین باشد؟

این عقیده معروف که حیات فقط در اوضاعی مانند اوضاع طبیعی زمین بوجود می آید حقیقت ندارد. این کاملاً یک اشتباه است که زندگی نمی تواند بدون آب و اکسیژن به وجود بیاید. حتی بر روی زمین نوعی موجودات زنده وجود دارند که به اکسیژن احتیاج ندارند. یک نوع باکتری به نام انیورابییک می باشند که مقدار کمی اکسیژن برای آنها مانند سم می باشد.

پس چرا نمونه عالی تری از موجودات زنده وجود نداشته باشد که از اکسیژن بی نیاز باشد؟

تحت فشار دانش های جدید که روز به روز ما به دست می آوریم باید سعی کنیم که دنیای فکری خود را بالا برده و با دانش امروز همسطح نماییم. تا چندی پیش تحقیقات علمی، این دنیای خاکی ما را یک کره بسیار مطلوب

میدانست که نه سرد است نه گرم، داراي مقدار زيادي آب مي باشد، منبع نامحدودي از اکسيژن دارد و روشهاي «الي»، دائماً به طبيعت، زندگي ميبخشد. اما اين حقيقت که حيات مي تواند فقط در محيط کره اي مانند زمين بوجود بياید و تکامل پيدا کند اشتباه است.

بر طبق محاسبه در حدود دو ميليون انواع مختلف موجودات زنده بر روي زمين وجود دارد و از اين دسته به طوري که حدس زده ميشود در حدود 1/2 ميليون از آنها از لحاظ علمي شناخته شده مي باشند. باز در ميان اين دسته انواع موجودات شناخته شده، در حدود چندين هزار آنها بر طبق عقايد امروز ابدأ نبايد زنده باشند!

محيط زيست بايد دوباره مورد تفکر و آزمائش قرار گيرد. مثلاً اين کاملاً قبول شده است که آب راديواکتيو خالي از هرگونه ميكروب مي باشد ولي در حقيقت يك نوع باكتري وجود دارد که زندگي خود را با اين محيط و آب كشنده، وفق داده و در اطراف راکتورهاي هسته اي به سر مي برد.

آزمائشي که توسط دانشمند معروف دکتر سيگل (Siegel) در اين مورد به عمل آمد به نظر چندش آور مي باشد. او مصنوعاً اتمسفر کره مشتري را در آزمائشگاه خود بوجود آورد و در اين اتمسفر باكتري و خره پرورش داد که داراي هيچيك از موادي که ما لازمه حيات به شمار مي آوريم نميباشد.

آمونياک، متان و هيدروژن آنها را از بين نبرد. آزمائش هينتن (Hinton) و بلام (Hinton) انتومولوژیستهاي دانشگاه بريستول هم، اين چنين نتيجه شگفت انگيزي داشتند. دو دانشمند يك حشره را به مدت چندين ساعت در درجه حرارت 100 درجه خشك نمودند و سپس فوراً خوکچه هندي خود را داخل هيليوم مایع کردند، آنطور که معروف است به سרدي فضاي خلاء مي باشد.

بعد از آنکه آنها را تحت تشعشع قوي قرار دادند دوباره در محيط عادي خود رها نمودند. حشرات به زندگي بيولوژيكي خود ادامه دادند و پس از مدتي نوزادهاي کامل و سالم به بار آوردند. همچنين ما از باكتري هايي با اطلاع هستيم که در کوه هاي آتش فشان زندگي ميکنند و برخي سنگ مي خورند و برخي ديگر آهن مي سازند.

انبوه علامت هاي سوال بيشتري ميگردد و آزمائشات همچنين در مراکز علمي ادامه دارد و روزه روز دلايل تازه اي به دست مي آيد که حيات فقط در محيطي مثل کره زمين پديد نمي آيد. از قرن ها پيش اين چنين به نظر مي رسيد که زمين به دور قوانين و اوضاعي که حاکم به زندگي روي زمين است مي گردد. اين اعتقادات طرز فکر ما را در باره بسياري از چيزها تيره و خموده کرده است. اين بر محققين علمي چشم پوش زده، کساني که بدون هيچ ترديدي مقاييسات سيستم افکار ما را در باره کيهان بوجود مي آورند.

تيلهارد دو چاردين (Teilhard de Chardin)، متفکر معروف بر اين عقیده بود که در کيهان فقط غيرممکن امکان حقيقت بودن را دارد! اگر طرز فکر ما برعکس هم کار ميکرد اين چنين معني مي داد که متفکرين کرات ديگر محيط حياتي خود را بعنوان اساس قبول ميکردند. اگر آنها در محيطي که درجه حرارت آن از 150 درجه الي 200 درجه مي باشد زندگي ميکردند اينطور تصور ميکردند که اين درجه حرارت که ما فکر ميکنيم براي



زندگی ما کشنده است، لازمه حیات در کرات دیگر میباشد. این با منطقی که ما می خواهیم گذشته تاریک خود را روشن نماییم تطبیق میکند.

ما به خاطر حفظ شخصیت خود باید روشنفکر و منطقی باشیم. هر فرضیه ای زمانی غیر قابل قبول به نظر می رسد و تا کنون تعدادی از آنها واقعیت های روزانه گردیده اند. البته امثال بالا به منظور نشان دادن امکانات غیر قابل قبول ذکر شده اند و اگر چیزهای غیر قابل قبول که ما امروز نمی توانیم درک کنیم نشان داده شود که حقیقت دارند و خواهند بود، درها به روی ما باز خواهد شد و ما خواهیم توانست که به غیر قابل امکانات که کیهان در خود نهفته دارد دست یابیم، گر چه ما زنده نخواهیم بود که آن را به چشم ببینیم.

به طوری که حدس می زنید کیهان در حدود 8 تا 12 میلیارد سال سن دارد. میتئورایت ها (Meteorite)، ذرات مواد آلی را به زیر میکروسکپ های ما می آورند و باکتریهای چندین میلیون ساله با زندگی تازه ای بیدار می شوند. ذرات معلق در فضا به وسیله واکنش نور خورشید بر آنها، کیهان را طی میکنند و زمانی می رسد که در محیط جاذبه یک کره قرار گرفته و در آنجا حبس می شوند. حیات تازه همچنان به تکامل خود در این دوره بی انتهای پیدایش ادامه میدهد، همانطور که میلیونها سال ادامه داده است.

آزمایشات دقیق و متعددی که از سنگهای قسمتهای مختلف زمین به عمل آمده ثابت میکند که پوسته زمین در حدود 4000 میلیون سال پیش بوجود آمده است و آنچه را که دانش می داند این است که چیزی مانند انسان یک میلیون سال پیش میزیسته! و از این رودخانه عظیم زمان، انسان فقط قادر بوده است که جوی باریک 7000 سال تاریخ را سد نماید، آن هم به خرج زحمتهای زیاد، حوادث بی شمار و مقدار زیادی کنجکاو. ولی در مقابل هزاران میلیون سال تاریخ کیهانی، 7000 سال تاریخ انسانی چه اهمیتی دارد؟

ما سبیل آفرینش هستیم؟

چهارصد هزار سال طول کشیده ما به این مقام و موقعیت برسیم. چه کسی میتواند دلایل محکمی بیاورد که نشان بدهد که چرا یک کره دیگر نمی تواند اوضاع موافقی برای زیست موجود متفکر مشابه دارا باشد؟ آیا ما حق داریم که این فرضیه را رد کنیم؟ تاکنون که چنین کرده ایم، چند بار ستون های دانش فرو ریخته اند؟

صدها نسل فکر میکردند که زمین مسطح می باشد. قوانین دوره آهن که می گفت خورشید به دور زمین میگردد هزاران سال مورد قبول بود. ما هنوز حتم داریم که زمین ما مرکز همه دنیا میباشد. گرچه این ثابت شده است زمین به جز کره ای ناچیز و معمولی نمیباشد و فاصله اش تا مرکز جاده شیری، 30000 سال نوری است.

زمانی فرا رسیده که ما به ناچیزی خود اقرار کنیم و در کشفیات کیهان بی انتها و دست نیافته بکوشیم. فقط آن موقع است که ما خواهیم دانست چیزی به جز مورچگان در این دیار عظیم کیهانی نیستیم. با این وجود آینده و پیشرفت ما در آسمانها قرار دارد، جایی که خدایان قول داده اند. فقط موقعی میتوانیم قوی و بیباک باشیم و در باره گذشته خود با صداقت و بی طرفی کاوش کنیم که بتوانیم به آینده خود بنگریم.



## فصل دوم

## هنگامی که سفینه فضایی ما به زمین نشست

ژول ورن، پدر تمام داستان های علمی، يك نویسنده شناخته شده و مورد قبول میباشد. تخیلات او دیگر يك داستان علمی نمی باشد و فضانوردان ما به جاي 80 روز، در 86 دقیقه به دور زمین می گردند. ما اکنون يك سفر تخیلی را که امکان دارد به وسیله يك سفینه فضایی انجام گیرد مورد بحث قرار می دهیم، اگر چه این سفر خیالی، خیلی زودتر از فاصله بین داستان ژول ورن و سفر 80 روزه اش به دور زمین و حرکت برق آسای فضانوردان ما در 86 دقیقه خواهد بود ولی بگذارید در این فواصل کوتاه به بحث ادامه بدهیم.

فرض کنیم که سفینه فضایی ما در 150 سال آینده زمین را به سوی خورشیدهای دور دست ترك کند. سفینه فضایی ما به بزرگی کشتیهای اقیانوس پیمای کنونی خواهد بود و به وزن 100 هزار تن و با سوخت به وزن 99800 تن یعنی قدرت بار کمتر از 200 تن، تعجب آور نیست!

هم اکنون ما قادر هستیم در حالی که در مدار زمین حرکت میکنیم يك سفینه فضایی را قطعه به قطعه بسازیم، و بلااین وجود، این ساختمان در دو قرن دیگر لزومی نخواهد داشت چون امکان دارد این چنین سفینه غول پیکری را در کره ماه ساخت. بعلاوه تحقیقات در باره موتور و سوخت موشک ها به سرعت در پیشروی میباشد. موتور موشک های آینده، کلا از قدرت هسته ای استفاده خواهند کرد و به سرعتی نزدیک به سرعت نور حرکت خواهند نمود.

يك روش جسورانه، که صحت آن به وسیله آزمایشاتی که بر روی ذرات هسته ای جداگانه ثابت شده، موشک های فوتونی می باشد. سوخت حمل شده بوسیله راکت های فوتونی، آنها را قادر می سازد که آنقدر به سرعت سیر نور نزدیک بشوند که تحت تاثیر قوانین نسبی قرار بگیرند. مخصوصاً تکان زمانی بین سکوی پرتاب موشک و سفینه صورت خواهد گرفت.

سوخت به تشعشعات الکترومغناطیسی تبدیل خواهد شد و به جاي انفجار، عکس العملی سفینه را به سرعت نور حرکت خواهد داد. از نظر تئوری، موشک هایی که دارای محرك فوتونی می باشند، می توانند تا 99 % سرعت نور حرکت نمایند. با این سرعت مرزهای منظومه شمسی از بین خواهد رفت، عقیده ای که ما را به فکر وای می دارد.

ولی باید بدانیم که ما از پیشروی های عظیم تکنولوژی برخوردار هستیم، که پدران ما آغاز آن را دیدند و بهت زده شدند. راه آهن، برق، تلگراف، اولین اتومبیل و اولین هواپیما. خود ما موسیقی را برای اولین بار بوسیله امواج شنیدیم و تلویزیون رنگی دیدیم، اولین پرتاب سفینه فضایی را دیدیم و اخبار و عکس بوسیله ماهواره های متحرك در مدار زمین به دستمان رسید.

فرزندان ما به مسافرت های بین ستاره ای خواهند رفت و به تحقیقات کیهانی در قسمت های فنی در دانشگاه ها مشغول خواهند شد. بیا بید سفر سفینه خود را به يك ستاره ثابت دنبال كنیم. خیلی جالب می شد اگر می دانستیم که سرنشینان سفینه در طول سفر خود برای گذراندن وقت چه میکردند.

مسافت های طی شده بسیار وسیع و زمان برای افرادی که بر روی زمین باقی مانده اند به کندی خواهند گذشت و تئوری نسبی انیشتین واقف خواهد بود. ممکن است به نظر عجیب بیاید ولی زمان برای سرنشینان سفینه که با سرعتی نزدیک به سرعت نور در حرکت می باشند کندتر از زمان برای مردم روی زمین خواهد گذشت.

اگر سفینه با سرعتی معادل با 99% سرعت نور حرکت کند فقط 14/1 سال برای مسافرانش خواهد گذشت در حالی که برای افرادی که روی زمین جا مانده اند صد سال خواهد بود. تفاوت بین زمان برای فضانوردان و مردم روی زمین بوسیله فرمول زیر قابل محاسبه می باشد. فرمولی که به مبادله لورنتز (Lorentz) معروف است.

$$\frac{t}{T} = \sqrt{1 - \left(\frac{V}{C}\right)^2}$$

•  $t$  = زمان برای فضانوردان.

•  $T$  = زمان برای زمین.

•  $V$  = سرعت حرکت.

•  $C$  = سرعت نور.

سرعت حرکت سفینه فضایی را میتوان بوسیله فرمول عادی محرك راکت که توسط پرفسور اکرت (Ackeret) محاسبه شده، به دست آورد.

$$\frac{V}{W} = \frac{1(1-t)^2 - \frac{W}{C}}{\frac{W}{C} \left[ 1(1-t^2) \frac{W}{C} \right]}$$

•  $V$  = سرعت.

•  $W$  = سرعت محرك.

•  $C$  = سرعت نور.

•  $t$  = بار سوخت در موقع پرتاب.

در موقعی که سفینه فضایی ما به هدف خود یعنی ستاره ثابت می رسد فضانوردان حتماً کره را مورد تحقیق قرار می دهند. موقعیت خود را به دست می آورند، تحقیقات طیفی بعمل می آورند و قدرت جاذبه و مدار آن را محاسبه خواهند نمود و بالاخره کره ای را که اوضاع آن نزدیکتر به زمین می باشد برای فرود آمدن انتخاب خواهند نمود. اگر سفینه فقط دارای بار سوخت باشد یعنی پس از سفر خود، فرضاً هشت سال نوری، چون تا به این موقع بار انرژی خود را مصرف نموده، لازم خواهد بود که مخازن را در رسیدن به هدف از مواد سوختی فیژنی پر نماید.

فرض کنیم که کره ای که برای فرود آمدن انتخاب کرده اند به زمین شباهت دارد. من خاطرنشان کرده ام که این کاملاً امکان دارد. بگذارید باز هم فرض کنیم که تمدن موجودات کره ملاقات شده در سطح تمدن مردم زمین در هشت هزار سال پیش باشد. البته این موضوع قبل از فرود آمدن سفینه بوسیله دستگاه های آن روشن خواهد شد. طبیعتاً سرنشینان محلی را برای فرود آمدن انتخاب خواهند کرد که به مخازن مواد فیژنی نزدیک باشد. دستگاه های آنها به دقت و فوریت نشان خواهد داد که در چه سلسله کوه هایی، اورانیوم وجود دارد. فرود بر طبق نقشه انجام خواهد گرفت.

فضانوردان ما شاهد ساختن ابزار سنگی خواهند بود، شاهد شکار و کشتن حیوانات بوسیله پرتاب نیزه خواهند بود، گله های بز و گوسفند را می بینند که در دامنه کوه ها به چرا مشغولند، کوزه گران بدوی را مشاهده میکنند که مشغول ساختن لوازمات ساده خانگی هستند.

این مناظر عجیب، تعجب فضانوردان را برمی انگیزد. ولی افراد بدوی در باره این شیء عجیب که فرود آمده و اشباحی که از آن خارج شده اند، چه فکر خواهند کرد؟ فراموش نکنیم که ما هم در هشت هزار سال پیش، نیمه وحشی بودیم، پس تعجب آور نخواهد بود که وقتی این افراد نیمه وحشی شاهد چنین اتفاقی میشوند صورت های خود را در خاک مخفی کرده و جرأت نگاه کردن از آنها سلب می گردد. تا آن روز، آنها خورشید و ماه را پرستش میکردند ولی اکنون برای آنها اتفاق تکان دهنده ای روی داده است، خدایان از آسمانها آمده اند!

از يك فاصله امن، بومیان فضانوردان ما را تحت نظر می گیرند، کسانی که کلاه های عجیب شاخدار و آنتن بر سر دارند. آنها بهت زده می شوند وقتی شب در اثر پرتو نورافکن آنها، مثل روز روشن می گردد. آنها وحشت میکنند و حتی این موجودات ناآشنا، بدون هیچ اشکالی به وسیله کمربندهای موشکی به هوا بلند می شوند.

دوباره آنها سرهای خود را در خاک مخفی می کنند وقتی این حیوانات پولادین عجیب و ناآشنا (هلیکوپتر)، غرش کنان در هوا حرکت میکنند. آنها از ترس به غارهای امن خود پناه میبرند وقتی رعد و غرشی وحشتناک (انفجارهای تحقیقاتی) از کوه به گوششان می رسد. بدون شك فضانوردان ما در نظر این افراد نیمه وحشی مانند خدایانی پرقدرت خواهند بود.

روز به روز فضاوردان به کارهای پرزحمت خود ادامه می دهند و پس از مدتی ، چند نفر از موبدان و جادوگران بومی به فضاوردی که از روی غریزه نیمه وحشی خود ، او را رهبر می پندارند ، نزدیک میشوند که با خدایان آشنا شوند.

آنها با آوردن هدایا به مهمانان خود خیرمقدم می گویند. البته فضاوردان می توانند با کمک لگامپیوتر، فوراً زبان بومیان را فهمیده و از این اقدام آنها تشکر کنند. گرچه آنها می توانند به بومیان به زبان خود آنها بگویند از آسمان نیامده اند و خدایانی که قابل این نوع هدایا و سجده ها باشند ، آنها نیستند و یا موجودات برتری که لایق اینگونه ستایش ها باشند ، آنها نیستند. ولی فایده ای ندارد ، دوستان نیمه وحشی ما ابداً باور نمیکنند که فضاوردان از ستارگان دیگر آمده اند، به اعتقاد آنها این موجودات حتماً دارای معجزات شگفت انگیز و قدرت فراوان می باشند، آنها باید خدایان باشند!

هر چه که فضاوردان بخواهند توضیح بدهند کاملاً بی فایده خواهد بود چون همه توضیحات از قدرت درک این بومیان که به طور وحشتناکی تسخیر شده اند خارج است. اگر چه غیرممکن است که تمام اتفاقاتی را که از روز فرود سفینه به بعد پیش می آید تصور نمود ولی حوادث زیر از روی نقشه حساب شده قبلی، امکان وقوع دارد:

فضاوردان برخی از افراد را جدا کرده و پس از جلب رضایت ، به آنها می آموزند که چگونه برای مواد سوختی فیژنی که برای بازگشت به زمین لازم است، در حفره های ایجاد شده به وسیله انفجار جستجو کنند. باهوشترین بومی را پادشاه میکنند و برای نشانه قدرتش ، یک رادیو بی سیم به او میدهند که به وسیله آن در هر زمانی با خدایان تماس بگیرد.

فضاوردان ما سعی خواهند کرد که به بومیان نوع ساده ای از تمدن و آداب را که برای بهبود پیشرفت اجتماع لازم است بیاموزند. چند زن بومی انتخاب شده به وسیله فضاوردان باردار خواهند شد و لذا نسلی تازه که برخلاف قانون طبیعت است بوجود خواهد آمد.

ما از پیشروی های خود می توانیم درک کنیم که چه مدت طول خواهد کشید که این افراد ، فضاوردان قادری شوند. لذا قبل از آن که فضاوردان ما برای بازگشت به زمین آماده شوند علایم واضحی به جای خواهند گذاشت که یک تمدن که براساس پیشرفت های فنی و علمی ساخته شده باشد بتواند بعدها آنها را درک نماید.

آگاه کردن این افراد از خطراتی که پیدا و پنهان در کمین آنهاست سود چندانی ندارد. نشان دادن فیلم های وحشتناکی از جنگ های زمین و انفجارات اتمی ، افراد ساکن این کره را از دست زدن به همان اشتباهات باز نخواهد داشت، همانطور که مردم زمین را از بازی کردن با مرگ باز نداشته است.

در حالی که سفینه فضایی ما در غباره ای کیهانی ناپدید میگردد افراد بهت زده که شاهد ماجرا بوده اند در باره معجزاتی صحبت خواهند نمود که خدایان انجام داده اند. آنها این اتفاقات را به زبان ساده خود ترجمه کرده و

داستانی از آن بوجود می آورند و سینه به سینه برای فرزندان خود بازگو میکنند و هدایا، لوازمات و هر چیزی را که فضانوردان به جای گذارده اند بعنوان مقدسات مذهبی حفظ خواهند نمود.

اگر دوستان ما در نوشتن مهارت پیدا کرده باشند ممکن است از این حادثه نیز داستان ها بنویسند، مثلاً تحت عنوان معجزات عجیب و پر قدرت. بعدها کتاب هایشان بازگو میکند و نقاشی ها نشان نشان میدهد که خدایان با البسه زرین در يك کشتی پرنده با غرشی بی مانند در آن سرزمین فرود آمده اند. آنها در باره ارابه هایی که خدایان در آنها بر روی زمین و دریا حرکت میکردند خواهند نوشت و از سلاح وحشتناکی که مانند رعد بود صحبت خواهند کرد و وعده بازگشت خدایان را هم خواهند داد.

آنها با میخ و چکش چیزی را که شاهد وقوع آن بوده اند بر سنگ ها نقش خواهند نمود. غول های مبهمی با کلاهخودهایی که بر روی آن میله هایی وجود داشت، جعبه هایی که در جلوی سینه خود حمل میکردند، گوی هایی که این افراد ناآشنا و عجیب در آنها نشسته و در هوا حرکت میکردند، لوله هایی که تشعشعی چون خورشید از آن می جهید، اجسام عجیبی که شباهت بسیاری به حشرات عظیم الجثه داشتند.

در نقش اشکال رویایی که در اثر بازدید سفینه پدید آمده انتهایي نخواهد بود. ما بعداً خواهیم دید که چه اثری از خدایان که در سال های خیلی دور از زمین ما بازدید کرده اند بر روی سنگ های گذشته نقش بسته شده است. کاملاً آسان خواهد بود که طرح پیشرفت کره ای را که سفینه فضایی از آن بازدید نموده، مجسم کنیم.

بومیان با خیره شدن به اعمال خدایان، چیزهای فراوانی آموخته اند، محلی که سفینه به زمین فرود آمده منطقه مقدس اعلام خواهد شد، محل سجده، محلی که درباره شجاعت اعمال خدایان، ترانه ها خوانده خواهد شد، اهرام و معابدی بر روی آن بر پا خواهند شد، البته طبق قوانین نجومی.

جمعیت افزایش می یابد و جنگ هایی رخ خواهد داد که محل خدایان را ویران میکند، سپس نسل های بعد که آن منطقه را کشف کرده اند دست به حفاری زده و سعی میکنند که علایم نقش شده بر روی کتیبه ها را ترجمه و تفسیر نمایند. این موقعیتی است که ما به آن رسیده ایم. حالا که ما می توانیم انسان به ماه بفرستیم باید افکار خود را در مسافرت های فضایی ترقی دهیم.

ما از تاثیر ورود ناگهانی يك کشتی اقیانوس پیما فرضاً بر روی افراد بومی جزایر اقیانوس آرام با اطلاع هستیم، از تأثیر تکان دهنده مردی همچون کورتز (Cortes) که از تمدن دیگری بود بر روی افراد آمریکای جنوبی باخبریم، پس، گرچه به تیره گی، می توانیم اثری که ورود يك سفینه فضایی بر روی بشر ماقبل تاریخ داشته درک نماییم.

حالا نگاهی به انبوه علامت های سوال بیاندازیم، مجموعه معماهای حل نشده، آیا ممکن است آنها اثری از سفر فضانوردان در زمان های ماقبل تاریخ باشد؟ آیا آنها ما را به گذشته خود متصل کرده و یا اینکه با نقشه های ما برای آینده تطبیق میکند؟

## فصل سوم

## دنیای غیرممکن ابهامات

گذشته تاریخی انسان ها از ارتباط مدارك غیرمستقیمی بوجود آمده است. از حفاری ها، کتب قدیمی، کتیبه ها، نقاشی های غارها، داستان ها و غیره برای يك فرضیه عملی استفاده شده. این فرضیه ای است که ما طبق دلخواه و سلیقه خود ساخته ایم و تمام وقایع بر طبق این فرضیه تفسیر می شوند.

ولی آیا حقیقت این است؟

ما حق داریم، یعنی بایستی، در تمام نقش های قبول شده و قضایای عملی شك کنیم. چون اگر عقاید کنونی مورد پرسش قرار نگیرند، تحقیقات به آخر خود رسیده اند. پس گذشته تاریخی ما تا اندازه ای صحت دارد. اگر مدارك تازه ای پیش بیاید فرضیه های عملی قدیمی را هرچند مورد پسند باشند باید کنار گذارد. به نظر می رسد که زمان آن فرا رسیده که فرضیه های عملی تازه ای را معرفی کرد و آن را مرکز تحقیقات درباره گذشته قرار داد.

دانش تازه در باره کرات منظومه شمسی، کیهان، مکروکازم (Macrocosm) و میکروکازم (Microcosm)، پیشروی های قابل توجه در باره تکنولوژی و علم پزشکی در پیولوژی و زمین شناسی و آغاز سفر فضایی، اینها و موضوعات دیگر، مطالبی است که در کمتر از پنجاه سال، طرز فکر ما را درباره دنیا، تغییر داده است.

امروز ما می دانیم که امکان دارد لباس های فضایی که قابل تحمل حرارت بیش از حد باشد، ساخته شود، یا سفر فضایی دیگر، يك رویا نمی باشد. از معجزات تلویزیون رنگی همگی باخبر هستیم، همچنین می توانیم سرعت نور را محاسبه کرده و نتایج فرضیه نسبی را بررسی نماییم.

تصویر بی حرکتی که ما از جهان تاکنون داشته ایم، اکنون زنده شده است. فرضیه های عملی جدید احتیاج به مبنای جدیدی دارند. مثلاً در آینده، باستان شناسی نمی تواند فقط به حفاری اکتفا کند و جمع آوری و طبقه بندی کشفیات، دیگر کافی نخواهد بود.

اگر بخواهیم تصویر صحیحی از گذشته خود به دست بیاوریم باید از علوم دیگر نیز کمک بگیریم. پس بیایید با يك اندیشه عمیق و جستجوگر، وارد دنیای غیرممکن جدید بشویم، بیایید میراثی را که از خدایان برای ما به جایی مانده، تصاحب کنیم.

در اوایل قرن هجدهم میلادی، يك نقشه قدیمی که متعلق به يك افسر نیروی دریایی تر کچ به نام ادمیرال پیری ریز (Piri Reis) بود در کاخ توپکاپی به دست آمد و دو اطلس دیگر نیز که شامل نقشه کل مدیترانه و نواحی اطراف بحرالمت می باشد و در کتابخانه دولتی برلین نگاهداری میشود که آنها متعلق به همین شخص است.

کلیه این نقشه ها به کارتوگرافر آمریکایی، آرلینگتن مالری (Arlington H. Mallery) سپرده شدند. مالری این حقیقت عجیب را که در نقشه های تمام نقاط جغرافیایی وجود داشت تصدیق نمود، ولی آنها در جایی خود رسم نشده بودند. او از والترز (Walters)، کارتوگرافر مرکز هیدروگرافیک نیروی دریایی آمریکا درخواست کمک نمود.

والتر و مالری، یک شبکه بوجود آوردند و نقشه ها را بر روی یک کره جدید منعکس نمودند و کشف بسیار جالبی کردند. نقشه ها کاملاً صحیح بود، نه فقط از لحاظ دریایی مدیترانه و بحرالمت و بلکه سواحل آمریکایی شمالی و جنوبی و حتی ناهمواری های قطب جنوب هم کاملاً در نقشه های پیری ریاز، درست بود. نقشه ها نه تنها از لحاظ مرزهای قاره ها صحیح بودند بلکه نشان دهنده اوضاع جغرافیایی داخلی نیز بودند. سلسله کوها، قله ها، جزایر، رودخانه ها و دشت ها نیز با صحت کاملی رسم شده بودند.

در سال جغرافیایی 1957، نقشه ها به چسویت فادر لاینهم (Jesuit Father Lineham) که رئیس رصدخانه وستن و کارتوگرافر نیروی دریایی آمریکا بود، تحویل داده شد. بعد از امتحانات بسیار دقیق، فادر لاینهم فقط می توانست صحت عجیب نقشه ها را تصدیق نماید. حتی در مورد قسمت هایی که تا به امروز هم اطلاعات زیادی در باره اش نداریم.

از همه مهمتر سلسله کوه های قطب جنوب که در نقشه های ریاز ثبت شده اند که تا سال 1952 کشف نشده بودند. این سلسله کوه ها، صدها سال است که از برف و یخ پوشیده شده اند و مهم اینکه نقشه های امروز ما بوسیله دستگاه های انعکاس امواج به دست آمده.

تحقیقات اخیر پروفیسور چارلز هوپگود (Charles H. Hapgood) و ریاضی دان معروف ریچارد استراچن (Richard W. Strachan)، اطلاعات تکان دهنده ای را به ما می دهد. با مقایسه با عکس های هوایی که به وسیله ماهواره ها از کره زمین برداشته شده، این نتیجه به دست می آید که اصل نقشه های پیری ریاز می بایستی عکس های هوایی باشد که از ارتفاعات خیلی زیاد از زمین برداشته شده.

اگر سفینه ای در ارتفاعات زیاد بر فراز قاهره ثابت بماند و دوربین هایش را مستقیماً به طرف زمین نگه دارد و عکس برداری کند، هر چیزی که تا شعاع 5000 مایلی قاهره قرار دارد، مطابق اصل در عکس دیده می شود چون زیر عدسی دوربین قرار دارد ولی هر چه کشورها و قاره ها از مرکز عکس، دورتر شوند، کوتاه تر و خموده تر به نظر می آیند و دلیل آن کرویت زمین و تمایل آنها به طرف پایین است، مثلاً آمریکای جنوبی به طور عجیبی، طولاً خمیده به نظر می رسد، کاملاً مانند نقشه پیری ریاز و نیز مانند عکس هایی که بوسیله ماهواره های آمریکایی از زمین برداشته شده است.

پس نقشه های پیری ریاز، چگونه ترسیم شده است؟



بدون شك اجداد ما این نقشه ها را نكشیده اند چون تهیه آنها بوسیله مدرن ترین روش ها از طریق عكس برداري هوایی كاملاً مورد قبول است. پس چگونه این سوالات را پاسخ بگوییم؟ آیا آن داستان قدیمی را كه می گوید خدایانی آنها را راهنمایی کردند، باور داشته باشیم؟ یا تمام معجزات را نفي كنیم، یا به خاطر اینکه این نقشه ها با تصویر ذهني ما از دنیا تطبیق نمیکند، يك مرتبه لانه زنبور را برهم بزنییم و بكوشیم این کارتوگرافی كره، بوسیله يك هواپیما یا يك سفینه بلند پرواز تهیه شده؟

در كنار جبال اندیز در پرو كه تا دریا چندان فاصله ای ندارد، شهر باستانی نازاكا (Nazaca) خفته است. در دره پالپا (Palpa)، يك قطعه زمین مسطحی وجود دارد كه در حدود 37 مایل طول و يك میل عرض دارد و پر از قطعات سنگ هایی است كه شباهت زیادی به آهن زنگ زده دارد. بومیان این منطقه را پامپا (Pampa) می نامند و در آنجا ابداً از گیاه خبری نیست.

اگر بر فراز این قطعه زمین در نازاكا پرواز كنیم، می توانیم خطوط عظیمی را تشخیص بدهیم كه به طور هندسی كشیده شده اند. بعضی از آنها به موازات یكدیگر و بعضی متقاطع هستند و يك منطقه چند ضلعی می سازند.

باستان شناسان می گویند كه اینها جاده های اینكاها (Inca) می باشند. این يك عقیده واهی است، جاده هایی كه به موازات یكدیگر كشیده شده اند به چه درد اینكاها میخورد، یا با یكدیگر متقاطع بودند، یا در يك منطقه مسطح كه یكمرتبه به انتها می رسد؟ طبیعتاً از كوزه ها و سفال كاری اینكاها در این منطقه هم پیدا می شود. ولی موضوع خطوط هندسی را می توان به سادگی حل كرد و گفت كه مربوط به تمدن نازاكا می باشد.

تا سال 1952، به يك حفاری جدی دست زده نشد و برای اشیاء بدست آمده نیز يك زمان تعیین شده، وجود ندارد. فقط خطوط و اشكال هندسی بر طبق يك قاعده نجومی ترسیم شده اند.

پروفسور آلدن میسون (Alden Mason) كه يك متخصص در تاریخ گذشته می باشد، گمان میكند اینها شاید علایم يك تقویم باشد. وقتی من این منطقه به طول 37 مایل را از هوا دیدم چیزی كه فوراً به فكرم آمد این بود كه این منطقه به يك فرودگاه شباهت زیادی دارد.

در این عقیده چه چیز غیرممکن وجود دارد؟

تحقیقات قابل امکان نخواهند بود مگر اینکه چیزی كه دنبالش می گردند در حقیقت پیدا شود و هنگامی كه پیدا شد آنقدر صیقل و برش داده میشود كه جای قطعات خالی را به خوبی پر كند. باستان شناسی كلاسیك قبول نمیكند كه بشری قبل از تمدن اینكا می توانسته يك روش كامل محاسباتی داشته باشد و این فرضیه كه در آن دوران امکان وجود هواپیما بوده، يك فكر فریبنده بیش نمی باشد.

در این صورت خاصیت این خطوط در نازاكا چه بوده؟

آنطور که به نظر من می رسد این خطوط با مقیاس عظیمش می بایستی از روی یک مدل و با استفاده از یک سیستم طول و عرض حساب شده و یا بر طبق دستوراتی که بوسیله یک هواپیما داده می شده، ساخته شده باشند. هنوز امکان ندارد که بطور حتم گفته شود که آیا نازاکا، زمانی فرودگاه بوده یا خیر.

اگر از آهن استفاده می شده، حتماً از آن خبری نیست چون که اغلب فلزات در مدت چند سال زنگ زده و از بین خواهند رفت، ولی سنگ هرگز زنگ نمی زند. در این عقیده چه اشکالی دارد که بگوییم این خطوط برای این کشیده شده بودند که به خدایان بگویند:

در اینجا فرود بیابید، همه چیز بر طبق آنچه دستور داده بودید حاضر شده. حتماً سازندگان این اشکال هندسی ابداً از ماهیت آنها خبری نداشتند ولی حتماً این را خوب می دانستند که خدایان برای فرود آمدن به چه چیز، احتیاج داشته اند.

نقشه ای بزرگی که در اغلب کوهستان های پرو، یافت می شود، بدون شک برای موجودی که در هوا پرواز میکند علایمی می باشد، در غیر این صورت، چه خاصیت دیگری می تواند داشته باشد؟

یک نقش بسیار عجیب دیگر بر روی صخره سرخ خلیج پیسکو (Pisco) رسم شده. اگر با کشتی وارد خلیج شوید از مسافت 12 م ایلی می توان این نقش را که به ارتفاع 820 پا می باشد، تشخیص داد. اگر بخواهید در باره ماهیت آن حدس بزنید، اولین نظریه شما، یک سپر یا یک شمعدان سه شاخه خواهد بود.

یک طناب بلند در قسمت مرکزی این نقش سنگی پیدا شده. آیا در گذشته این یک پاندول بوده؟

ولی حقیقتاً باید بگوییم که حدس زدن در باره ماهیت این نقش دست کمی از یافتن سوزن در تاریکی ندارد. با توجه به طرز فکر کنونی نمی توان آن را با معنی تفسیر نمود، گرچه دانشمندان قادر هستند با حقه ای، این حقیقت را در طرز فکر قبول شده باستان شناسی امروزه جا بدهند.

چه چیزی باعث شده بود که بشر ماقبل «اینکا» چنین خطوط عجیب و یا باند فرودگاه را در «نازاکا» نقش بنمایند؟

چه دیوانگی باعث شده بود که آنها این نقش 820 پایی را بر صخره سرخ «لیما» (Lima) ایجاد نمایند؟

ایجاد این چنین پدیده ای بدون استفاده از ماشین ها و روش های مدرن امروزی، سالها طول میکشیده و تمام زحمات آنها بیهوده میبوده، اگر نتیجه کار آنها به منظور علایمی به افرادی که از ارتفاعات زیاد نزدیک می شدند، نبوده.

ولی هنوز سوال اصلی باید جواب داده شود که اگر آنها اطلاعی از موجودات فضایی نداشتند پس چرا اینهمه زحمات را متحمل می شده اند؟

شناختن و کشفیات دیگر فقط يك موضوع باستان شناسي نمي باشد. يك هیأت از دانشمندان تحقیقاتي در علوم مختلف، مطمئناً ما را به حل این معما نزدیکتر خواهد نمود و رد و بدل عقاید و نظریات، حتماً نتیجه مطلوبی درباره روشن نمودن این موضوع خواهد داشت. خطر نرسیدن به يك نتیجه قطعی، روی این اصل خواهد بود که دانشمندان این سوالات را جدي نگرفته و آنها را مسخره میکنند.

فضانوردان در عمق تیره زمان؟

يك سوال كاملاً نابجا براي يك دانشمند حرفه اي است و كسي كه چنین سوالاتي میکند، باید نزد روانپزشك برود! ولي سوالات وجود دارند و خوشبختانه این سوالات با کمال پرویی به ما خیره می شوند تا اینکه به آنها جواب بدهیم و سوالات غیر ممکن، بسیار زیاد هستند مثلاً مردم چه فکر میکردند، اگر تقویمی وجود داشت که نشان دهنده مبدأ فصول و فصول نجومی، حالات مختلف ماه برای هر ساعت و نیز حرکت آن باشد، البته با در نظر گرفتن حرکت زمین؟! حرکت زمین؟! حرکت زمین؟! حرکت زمین!؟

این يك فرضیه نیست، این تقویم وجود دارد. در گل خشك شده در «تیاخواناکو» (Tiaihuanaco) یافت شده و يك كشف تكان دهنده است. يك حقیقت واقعی و ثابت کننده که آیا اطمینان شخص ما می تواند چنین مدرکی را قبول کند که افرادی که این تقویم را تهیه کرده و از آن استفاده می نمودند تمدنی از ما برتر داشته اند؟

كشف باور نکردني دیگری که در این محل بوجود آمد، پیدایش مجسمه بزرگ است. این سنگ، يك تخته سرخ رنگ ارتفاعش به 24 پا و وزنش به 20 تن میرسد و در معبد قدیمی كشف شده. دوباره ما در اینجا می بینیم که بر خلاف روش استادانه که در ایجاد این مجسمه و حك نقوش آن بکار رفته، ساختمان آن ابدأ قابل مقایسه نیست و به خاطر همین روش بدوی است که آن را معبد قدیمی می نامند.

«اس. اچ. بلامی» (S. H. Bellamy) و «پی. الن» (P. Allan) دلایل بسیار جالب و نزدیک به حقیقت در باره نقش های این مجسمه دارند و در کتاب خود به نام مجسمه بزرگ، ذکر نموده اند. آنها به این نتیجه خاتمه میدهند که این نقوش، مجموعه عظیمی از معلومات ستاره شناسی است که در حقیقت اصول آن بر اساس کرویت زمین قرار داده شده. آنها همچنین ادامه میدهند که مدارك با قضیه اقمار «هوربیگر» (Hoerbiger) کاملاً مطابقت دارد. این فرضیه در سال 1927 به چاپ رسید، پنج سال قبل از كشف مجسمه بزرگ.

فرضیه بر این است که يك سیاره به وسیله جاذبه زمین به مدارش داخل شده و همچنان که سیاره به طرف زمین کشیده می شده، سرعت زمین را کاهش داده و بالاخره این سیاره منفجر شده و تبدیل به ماه کنونی گردید.

علایم روی مجسمه کاملاً واقعیت ستاره شناسی این فرضیه را همراهی میکند و زمانی را ثبت کرده که این سیاره 425 دور، به دور زمین میگردیده و سال زمین 288 روز بوده.

آنها مجبور شدند اظهار نمایند این مجسمه اوضاع کیهانی را در 27000 سال پیش ثبت نموده. آنها اینچنین نوشتند:

«از نقوش، اینطور استنباط میشود که مجسمه، مدرکی برای آیندگان نیز می باشد»

این مجسمه مدرکی است با قدرت بسیار و برای وجودش احتیاج به دلیل پرقدرتی می باشد زیرا يك جواب معمولی، پاسخی به این معما نخواهد بود، مثلاً این یکی از مجسمه های خدایان می باشد، کاملاً بی ارزش است. برای اثبات حقیقت علایم ستاره شناسی روی مجسمه باید پرسید که آیا این افراد قدرت علمی به اندازه کافی برای چنین منظوری داشته اند؟ زیرا آنها خیلی چیزها را می بایستی قبلاً بیاموزند و آیا دست افراد ماوراء بشری در کار بوده؟

در هر دو مورد، وجود این مقدار علم پیشرفته بر روی مجسمه و همچنین در تقویم بسیار بهت انگیز است.

شهر «تیاخواناکو» پر است از معماها. شهر در ارتفاع 13000 پایی قرار دارد و بعلاوه تا چندین مایلی آنجا شهری وجود ندارد. پس از سفر چندین روزه با راه آهن و قایق از «کوزکو» (Cuzco) در پرو به حفاری های این شهر می رسیم. فلات، شباهت زیادی به يك کره ناآشنا دارد. کار جسمانی برای کسی که بومی نیست، بسیار شاق است زیرا فشار هوا برابر يك دوم فشار هوا در سطح دریا و مقدار اکسیژن موجود نیز به همان اندازه کم است و با این وجود این شهر عظیم، بر روی این فلات قرار دارد.

هیچ نوع رسوم اصیل در «تیاخواناکو» وجود ندارد. شاید در این مورد باید سپاسگزار باشیم چون نمیتوان به اصول عادی دانش ارثی متکی باشیم. بر فراز خرابه ها که بی اندازه قدمت دارند، مه زمان، معما و نادانی آن را فرا گرفته.

دیوار از قطعات 100 تنی سنگ ماسه که بر روی آنها قطعات 60 تنی قرار دارد، ساخته شده. سطح سنگ ها بسیار صاف و محل اتصال آنها بی اندازه دقیق می باشد. قطعات شامل تخته سنگهای مکعب می باشد که به وسیله بست های مسی به یکدیگر متصل هستند. بعلاوه تمام کننده کاری ها، بی اندازه به ظرافت انجام شده.

در قطعات 10 تنی، سوراخ هایی به عمق هشت پا وجود دارد که دلیل آن هنوز روشن نیست. همچنین سنگ استوانه به طول 16/5 پا وجود دارد که از يك سنگ يك تکه بریده شده و ابداً به روشن شدن ابهامات در «تیاخواناکو» کمکی نمیکند. مجرای آب سنگی به طول 6 پا و عرض 1/5 پا مثل اسباب بازی در همه جا پراکنده شده که نشان دهنده يك تحرك بسیار عظیمی است.

این کشفیات با دقت کار خود، ما را مبهورت مینمایند. آیا اجداد ما سالهای سال در «تیاخواناکو» کار دیگری به جز ساختن لوله های سنگی نداشته اند. و آن هم به آن دقت و ظرافت و بدون داشتن هیچگونه ابزاری، که لوله های سیمانی امروزی در مقابل، مثل يك ساخته ناشیانه است.

در محوطه معبد تعداد بی شماری مجسمه از سر وجود دارند که پس از معاینه مشاهده میشود که متعلق به نژادهای مختلفی می باشد. چون بعضی از صورت ها، دارای لب های باریک و بعضی لب های پهن هستند. بعضی بینی های بلند قوس دار و برخی بینی های ظریف، بعضی گوشهای کلفت و بقیه نازک و معمولی، و بعضی از سرها دارای کلاه خود عجیبی هستند.

آیا این اشکال، نشان دهنده موضوعی هستند که ما نمی خواهیم یا نمی توانیم آن را درک کنیم و علت آن، افکار و عقاید قبول شده قدیمی ما است؟

یکی از عجایب باستان شناسی در آمریکای جنوبی در «تیاخواناکو» قرار دارد و آن دروازه خدایان است. یک مجسمه عظیم به ارتفاع 10 پا و به عرض 16/5 پا که از یک تخته سنگ یک تکه ساخته شده. گمان میرود که وزن این تخته سنگ در حدود 10 تن باشد. چهل و هشت شکل مربع در سه ردیف نشان دهنده یک خدای فضایی از پهلوی می باشد.

افسانه ها درباره شهر معمایی «تیاخواناکو» چه میگویند؟

در باره سفینه طلایی که از ستاره ها آمد، نقل میکنند و همراه آن زنی به نام «اورینا» (Oryana) آمد که مأموریت داشت مادر زمین باشد. اورینا فقط چهار انگشت داشت که بین آنها نیز پره وجود داشت. مادر «اورینای» بزرگ، هفتاد کودک زمین به دنیا آورد و سپس به ستاره ها بازگشت. در حقیقت در «تیاخواناکو»، ما اشکال افرادی را بر روی سنگ ها می بینیم که دارای چهار انگشت هستند و قدمت آنها را نمی توان تخمین زد.

ما از هیچ فردی در هیچ دورانی اطلاع نداریم که «تیاخواناکو» را زمانی که ویران نبوده، دیده باشد. چه معمایی در این شهر نهفته است؟ چه پیامی از دنیاهای دیگر در این دشت بولوویه منتظر جوابگویی است؟

هیچ دلیل قانع کننده ای برای پیدایش و نابودی این تمدن وجود ندارد ولی البته این بعضی از باستان شناسان را باز نمی دارد که یک حدس بی پروا و جسورانه بزنند و بگویند خرابه ها در حدود 3000 سال قدمت دارند. آنها این تخمین را از روی دو شکل سفالی مسخره که امکان ندارد به عمر مجسمه ربطی داشته باشد، می زنند.

دانشمندان کارهای خود را آسان میکنند، آنها چندین تکه سفالی را به هم می چسبانند و برای یک یا دو تمدن مجاور کاوش میکنند و برچسبی به اشیاء مرمت شده، میزنند و یک بار دیگر همه چیز در جاهای تعیین شده خود در طرز فکر و عقاید مورد قبول، به خوبی جایگزین می شوند. البته این راه، ساده است تا آن که عقیده ای تازه پیشنهاد شود که شاید این روش پیشرفته، حقیقت داشته و یا فضانوردانی در گذشته وجود داشته اند. ما نباید «ساکسی هیوامن» (Sacsayhuaman) را فراموش کنیم. منظوم طرح دفاعی و باور نکردنی اینکاها که چند پا ارتفاع دارد و در کوزکوی کنونی واقع است، نمی باشد. بنای سنگی که بیش از 100 تن وزن دارد هم نیست. دیواره طویلی که طول آن 1500 پا و عرض آن 54 پا است که توریست ها در مقابلش می ایستند و عکسهای یادگاری برمی دارند هم منظور من نیست.

منظور من «ساکسی هیوامن» است که در حدود نیم مایلی برج معروف اینکاها قرار دارد. برای ما مشکل است که تصور کنیم چگونه اجداد ما ، یک تخته سنگ یک پارچه عظیم را که در حدود 100 تن وزن دارد از یک معدن استخراج کرده و سپس آن را به یک نقطه دور حمل نموده که بر روی آن کار کنند.

ولی وقتی ما با یک تخته سنگ که وزن آن در حدود 20000 تن تخمین زده شده، مواجه می شویم، اندیشه ما که به خاطر قدرت تکنولوژی کنونی، حاضر به قبول هر چیزی خواهد بود، ناگهان دستخوش دگرگونی می شود و بهت زده می شویم.

در راه بازگشت از «ساکسی هیوامن»، در حدود چند صد یارد در کنار کوه، در یک حفره، به یک معبد جالب بر می خوریم. این یک ساختمان است که باز هم از یک سنگ یک پارچه ساخته شده و برابر است با یک ساختمان چهار طبقه.

این بنا به طرز باور نکردنی با مهارت بسیار، تزیین شده، دارای پلکان پیچی و سوراخ های تزیینی می باشد. ولی تزیین این معبد امکان ندارد که یک کار تفننی برای اینکاها بوده باشد. حتماً برای منظوری ساخته شده است که ما هنوز از آن، آگاهی نداریم.

برای اینکه مشکلات پیچیده تر شوند، باید اضافه کنم که ساختمان غول پیکر یک پارچه بر روی سرش قرار دارد بنابراین پلکان از پشت بام به پایین می آید. سوراخها مانند برجستگی های نارنجک به سمت های مختلفی نگاه میکنند. یک فرو رفتگی عجیب که بی شباهت به صندلی نیست، به نظر می آید که در فضا معلق است.

چه کسی می تواند قبول کند که دست های انسان و قدرت او، این تخته سنگ را استخراج کرده، حمل و تزیین نموده است؟ چه کسی این را تعبیه کرده؟ چه قدرت های مافوق بشری در کار بوده اند و قصدشان از این کار چه بوده؟

بازدید کننده که از دیدن این سنگ غول پیکر در حالت شک قرار دارد، تقریباً در 900 یارد پایین تر به یک صخره برخورد میکند که تغییر حالت پیدا کرده و این تغییر حالت به جز با حرارت بی اندازه زیاد، امکان پذیر نیست. به بازدید کننده مبهوت، فوراً جواب داده میشود که این صخره در اثر حرکت یخچال ها، تغییر حالت داده است و این پاسخ بسیار مسخره ای است.

یخچال مانند هر جسم متحرکی، بنابر منطق می بایستی به یک سو سرازیر شود. گمان نمی رود که این خاصیت در زمانی که صخره، تغییر شکل داده، فرق میکرده است. به هر صورت نمیشود تصور کرد که یک یخچال در مسافت 18000 یارد مربع در شش سمت مختلف در حرکت بوده. «ساکسی هیوامن» و «تیاواناکو» پر از معماهای ماقبل تاریخ هستند که برای هر یک، جوابی سطحی و غیر قابل قبول وجود دارد.

علاوه بر این، تغییر شکل ماسه در صحرای گبی و در نزدیکی حفاری های باستانی عراق یافت میشود. چه کسی میتواند بگوید که چرا این تغییر شکل ماسه، شباهت زیادی به تغییر حالت ماسه در صحرای نوادا که در اثر انفجار اتمی صورت گرفته، دارد؟

کمی میشود که یک فکر قطعی درباره یافتن جواب قابل قبول به این معماهای ماقبل تاریخ بکنیم. در «تیاخواناکو» تپه های مصنوعی زیادی وجود دارد و همچنین همواری هایی که در مسافت 4784 یارد مربع کاملاً مسطح می باشد به چشم میخورد. کاملاً امکان دارد که در زیر آن، ساختمان هایی نهفته باشد.

تاکنون هیچگونه حفاری در این سلسله تپه ها به عمل نیامده و هیچ کلنگی برای حل این معما به زمین زده نشده است. البته پول کم است، گرچه مسافران، اغلب سربازان و افسران زیادی را می بینند که دنبال کاری می گردند، چه اشکالی دارد که یک گروه سرباز، تحت نظر متخصص، دست به حفاری بزنند؟

پول برای خیلی چیزهای دیگر در دنیا وجود دارد. تحقیقات برای آینده یک امر لازم می باشد و تا موقعی که گذشته ها مبهم بماند قسمتی از آینده روشن نخواهد شد. آیا گذشته نمی تواند در حل مشکلات فنی که باید برای اولین بار کشف شوند، کمک کند، شاید این مشکل در گذشته، یک مشکل نبوده است؟

اگر علاقه به کشف گذشته آنقدر قدرت ندارد که در محققین ایجاد انگیزه بنماید شاید از خط کش محاسبه بتوان استفاده کرد. تاکنون از هیچ دانشمندی خواسته نشده که مقدار تشعشعات موجود در «تیاخواناکو»، «ساکسی هیوامن» و «سودوم افسانه ای» در صحرای گبی را بوسیله مدرن ترین وسایل اندازه بگیرد.

در کتیبه های میخی «اور» (Ur) که از قدیمی ترین مدارک بشریت می باشد، از خدایانی که در سفینه ها در کیهان حرکت میکردند، خدایانی که از ستارگان آمدند و سلاح وحشتناکی داشتند و به ستارگان بازگشتند، صحبت شده است. چرا ما در باره این «خدایان» قدیمی کاوش نمیکنیم؟

دانشمندان ستاره شناسی رادیویی، دائماً امواج به اعماق کیهان مخابره میکنند که شاید با یک تمدن ناشناخته و مجهول تماس بگیرند. چرا ما اول یا همزمان با آنها، به دنبال این تمدن ناآشنا در روی زمین خود که نزدیکتر است، دست به جستجو نزده ایم؟ به دنبال سوزن در تاریکی نباید گشت، تمام مدارک در جلوی چشم ما قرار دارد.

در حدود 2000 سال پیش، قوم سومری دست به کار ثبت گذشته پرشکوه خود شدند، و تا به امروز ما نمی دانیم که این قوم از کجا آمده اند. ولی این را می دانیم که آنها یک تمدن پیشرفته با خود آوردند که آن را به قوم نیمه وحشی «سمیت» تحمیل نمودند. و این را هم می دانیم که آنها خدایان خود را بر روی قله کوه ها جایی می دادند و اگر قله ای در دست نبود، مصنوعاً کوهی در فلات می ساختند.

علم ستاره شناسی آنها بی اندازه پیشرفته بوده. مشاهدات آنها در باره حرکت ماه بسیار جالب است به طوری که زمان گردش ماه در مدارش که به وسیله آنها محاسبه شده با زمانی که امروزه به دست آمده فقط 0/4 ثانیه تفاوت



دارد. علاوه بر «گلیگمش» (Gilgamesh) افسانه ای که بعداً در باره آن صحبت خواهیم کرد، آنها یک بازمانده دیگری به جای گذارده اند که بی اندازه قابل توجه است.

در تپه «کویوندجیک» (Kuyundjik) یا ناینوه سابق (Nineveh)، یک سری محاسبه به دست آمد که رقم آن در مقیاس ما 195.955.200.000.000 خواهد بود، یک شماره پانزده رقمی!!

صاحبان قدیمی تمدن غرب یعنی یونانی ها در پرشکوه ترین دوره تمدن خود از رقم 10000 تجاوز نکرده بودند و هر شماره ای بالاتر از آن بی نهایت محسوب می شده.

بر طبق کتیبه های میخی، سومری ها طول عمر بسیار زیادی داشته اند، لذا ده تن از اولین پادشاهان سومری مدت 456000 سال سلطنت کردند و بیست و سه پادشاه که مأموریت دشوار آبادی را پس از طوفان مشهور، بر عهده داشته اند، به مدت 24510 سال و سه ماه و 3/5 روز سلطنت نمودند.

مدت زمانی که با طرز فکر ما ابداً وفق نمیکند ولی اسامی تمام فرمانروایان در یک صورت بلند بالا وجود دارد و بر روی سکه ها برای ابد نقش شده است. چطور می شد اگر ما باز هم عینک تیره خود را برمی داشتیم و با چشم های آزاد به این مدارک می نگریم.

فرض کنیم که هزاران سال پیش، فضانوردان خارجی به دیدن سومری ها آمده اند. فرض کنیم که آنها آمدند و پایه و اساس یک تمدن و اجتماع را برای سومری ها پی ریزی نمودند و پس از آنکه اساس پیشرفت را فراهم کردند به کره خود بازگشتند. باز هم فرض کنیم که این فضانوردان هر صد سال یکبار بازگشتند که نتیجه کار خود را ببینند. برابر با طول زندگی امروزی، این کاملاً امکان دارد که آن فضانوردان می توانستند 500 سال زمین عمر کنند؟

بر طبق فرضیه نسبی، فضانوردان که در سفینه فضایی که با سرعت نزدیک به سرعت نور رفت و آمد میکردند، در مدت سفر رفت و برگشت سفینه، در حدود چهل سال عمر میکردند.

در طول قرنهای سومری ها برجها، کاخ ها و اهرامی بر پا میکردند و هرگونه وسیله راحتی که امکان داشت برای خدایان فراهم می نمودند و منتظر بازگشت آنها می شدند. پس از صدها سال، آنها بازگشتند. سپس طوفان آغاز شد و پس از طوفان بار دیگر سفینه از آسمانها به زمین آمد، این در کتیبه های سومری ذکر شده است.

سومری ها به چه صورتی خدایان خود را تصویر کرده بودند؟

از افسانه ها و تصاویر سومری و بعضی کتیبه های «آکادین» (Akkadian) اطلاعاتی در این باره به دست می آید. خدایان سومری، شخصیت انسانی نداشتند و هر یک به ستاره ای نسبت داده شده بودند. ستارگان در کتیبه های «آکادین» مانند نقش ستارگانی است که ما امروز رسم میکنیم. فقط چیز جالبی که وجود دارد این است که هر ستاره دارای چندین کره به اندازه های مختلف می باشد که به دور آن در حال گردش اند.

چگونه سومري ها كه تكنيك و قدرت فني امروزه ما را نداشته اند مي دانستند كه ستاره اي داراي كراتي بوده؟  
تصاويري هست كه افراڊي را نشان ميدهد ستاره اي بر سر دارند و بعضي به گوي هاي بالدار سوار هستند.

تصويري وجود دارد كه به محض ديدن، بيننده را فوراً به ياد تصوير اتم مي اندازد، كراتي كه در پهلوي يكدگر در مدار به دور هسته مركزي در حال گردش مي باشند. اگر ما با در نظر گرفتن امكانات فضايي، به زمان سومري نگاه كنيم ابهامات، سوالات و وحشت گذشته تاريخ، همگي از بين خواهند رفت.

اينها چندين مورد تعجب آور ديگر مربوط به همان زمان و نقطه جغرافيايي مي باشد.

نقش «اسپايرل» (Spiral) يك شكل مارپيچي است و دسته اي از كهكشان ها، منجمله كهكشان ما، در سير تكاملي خود اين شكل را اتخاذ نموده اند و ديدن اين نوع كهكشانها به جز با تلسكوپ هاي پر قدرت، مقدور نيست) در 6000 سال پيش يك واقعيت غير قابل تصور است.

در تپه «جوي» (Geoy)، صنعت چخماق كه به 40000 سال پيش نسبت داده شده، در خاركوبه نمونه هاي مشابه كه به 30000 سال پيش نسبت داده شده، در «بارادتوستاين» (Baradostian) يافت شده است.

- مجسمه ها، مقبره ها، و لوازمات سنگي در تپه آسياب به 13000 سال پيش نسبت داده شده.
- بازمانده وحشت زاده اي كه از نوع انسان نمي باشد در همان منطقه يافت شده.
- لوازمان و نقوش سنگي در كريم شهر يافت شده.
- سلاح و ابزار چخماقي در «باردابالكا» (Baradabalka) حفر گرديده.
- اسكلت يك مرد كامل و يك بچه در غار «شنداير» كشف گرديده.

كلييه اين اشياء به وسيله روش كربن 14 (C14) به 45000 سال قبل از ميلاد مسيح نسبت داده شده اند.

اين ليست را ميتوان طويل تر نمود و با اضافه كردن هر مدرك، اثبات خواهد شد كه در منطقه جغرافيايي سومريه در حدود 40000 سال پيش، مخلوطي از افراد نيمه وحشي زندگي ميكردند و ناگهان به دلایلي كه فعلا روشن نيست، سومري ها با علم ستاره شناسي، تمدن و صنعت خود در اين منطقه پيدا شدند.

نتايجي كه از حضور موجودات ناشناخته فضايي در زمين گرفته شده فعلا حدسي بيش نيست ولي مي توانيم گمان كنيم كه خدایان افراد نيمه وحشي در نواحي سومريه را به دور خود گرد آورده و علوم خود را به آنها منتقل کرده اند. مجسمه ها و اشكالي كه از پشت و پيرين موزه ها به ما خيره مي شوند، نشان دهنده مخلوطي از نژادهاي مختلف مي باشد، با چشمان عينك دار، پيشاني گرد، لب هاي باريك و اغلب، بيني هاي باريك كشيده، تصويري كه با طرز فكر ما در باره افراد اوليه خيلي فرق دارد.

آيا آنها مهماناني هستند كه از فضا آمده بودند؟

- در لبنان، قطعه سنگ شیشه مانند به نام «تکتایت» (Tektite) وجود دارد که دکتر «استر» (Stair) آمریکایی در آن، ایزوتوپ رادیواکتیو آلومینیوم کشف نمود.
- در مصر و عراق، عدسی هایی از کریستال برش داده شده به دست آمده که امروزه آنها را فقط میتوان با استفاده از اکسید سیزیوم ساخت، اکسیدی که در اثر روش الکتروشیمیایی ایجاد می شود.
- در هلوان، تکه پارچه ای کشف شده که امروزه آن را فقط میتوان با روش مخصوص در کارخانه ریسندگی بافت.
- باطر یهای خشک که روی اصول گالوانیک کار میکند در موزه بغداد به تماشا گذاشته شده است. بازدید کننده در همان غرفه می تواند المنت های الکتریکی با الکترودهای مسی و یک الکترولیت ناشناخته را ببیند.
- در منطقه کوهستانی آسیا به نام کوهستان در غاری در یک نقش حک شده موقعیت کامل ستارگان همانطور که ده هزار سال پیش بوده اند، ثبت شده است، زمین و زهره با خطی به یکدیگر متصل شده اند.
- تزیین آلاتی از پلاتین در فالت پرو به دست آمده.
- قسمتی از یک کمر بند آلومینیومی در قبر «چوچو» (Chu Chu) در چین کشف گردیده.
- در دهلی ستونی آهنی وجود دارد که در آن فسفر و یا سولفور یافت نمی شود لذا در اثر تأثیرات جوی از بین نمی رود.

وجود این غیرممکن ها باید ما را متفکر و کنجکاو بنماید. به چه وسیله ای و با چه دانشی این غارنشینان توانسته بودند که ستارگان را در موقعیت اصلی خود نقش نمایند؟ از کدام کارخانه دقیقی این کریستال های برش داده شده بیرون آمده اند؟ چگونه توانسته بودند پلاتین را ذوب نمایند و از آن، آلات تزیینی بسازند در صورتی که پلاتین در 1800 درجه سانتیگراد ذوب میشود؟ و چگونه چینی های قدیم توانسته بودند آلومینیوم بسازند، فلزی که فقط از باکسایت به دست می آید، آن هم با دشواری بسیار؟

به طور حتم این سوالات غیرممکن می باشند، ولی روی این اصل، آیا حق نداریم سوال کنیم، چون حاضر نیستیم قبول کنیم که قبل از ما تمدن برتر و یا تکنولوژی هم تراز و وجود داشته است؟

پس تنها چیزی که باقی می ماند فرضیه ملاقات از فضا می باشد. تا زمانی که باستان شناسی با همین روشی که تاکنون اجرا می شود، ادامه پیدا کند ما هرگز نخواهیم توانست بدانیم که آیا گذشته تاریک ما حقیقتاً تاریک بوده یا در اصل کاملاً پیشرفته نبوده است. به زودی سال باستان شناسی تشکیل خواهد شد که در طی آن باستان شناسان، فیزیک دانان، شیمیدان ها، زمین شناسان، فلزشناسان و کلیه متخصصین قسمت های علوم مربوطه، بایستی تمام زحمات خود را بر روی یک سوال متمرکز نمایند، آیا اجداد ما ملاقاتی از فضا داشته اند؟

مثلاً یک فلزشناس قادر است فوراً و دقیقاً به یک باستان شناس بگوید که به دست آوردن آلومینیوم چقدر مشکل است. آیا این غیر قابل قبول است که یک فیزیکدان ممکن است فرمولی را در یک نقش، فوراً تشخیص بدهد؟ یک

شیمی دان با لوازمات و دستگاه های مدرن خود ممکن است بتواند این فرضیه را که آبلیسک به وسیله نم دادن ترکه های چوبی بر روی صخره ها به دست آمده و یا به وسیله يك اسید ناشناخته حل نماید.

زمین شناسان جواب های بسیاری به سوالاتی در باره اهمیت باقیمانده های زمان های یخبندان به ما مدیون هستند. این گروه دانشمندان سال باستان شناسی ، عده ای غواص را مأمور تحقیق در بحرال میت جهت یافتن آثار رادیو اکتیو يك انفجار اتمی در سدوم و گومورا خواهند نمود.

چرا قدیمی ترین کتابخانه ها، کتابخانه های مخفی می باشد؟

مردم از چه ترس داشته اند، آیا آنها از این می ترسیدند حقیقتی که چندین هزار سال پنهان بوده، آشکار شود؟

پیشرفت و تحقیقات را نمی توان متوقف کرد. مصریان، چهار هزار سال خدایان خود را موجودات حقیقی می پنداشتند. در قرون وسطی ، ما هنوز در اثبات ایدئولوژی خود، جادوگران را آتش می زدیم. اعتقادی که یونانی های قدیم داشتند که می توانستند آینده را به وسیله رد پای غاز ، پیشگویی نمایند ، همان قدر صحت دارد که ناسیونالیزم اهمیت دارد.

ما هزار و يك اشتباه گذشته را باید جبران نماییم. خودخواهی محض ، دیگر پوشیده شده و در حقیقت يك نوع کله شقی می باشد. در مباحث و یا افکار دانشمندان هنوز این عقیده حکمفرما است که موضوعی باید ثابت شود تا اینکه مورد رسیدگی قرار بگیرد.

در گذشته فردی که عقیده تازه ای را عرضه میکرد ، می بایستی خود را برای تمسخر و آزار همکاران و روحانیون آماده نماید، ولی اوضاع می بایستی بهتر شده باشد. دیگر کسی را به چهارمیخ نمیکشند و بی سبب آتش نمی زنند. ولی مشکل اینجاست که روش های زمان ما آنقدرها هم جالب نیستند و کمتر مسدود کننده پیشرفت نمی باشند. امروزه همه چیز متمدن تر شده و هیاهوی کمتری به پا میشود. تئوری ها و عقاید غیرقابل هضم را با قول آمریکایی ها با جملات کشنده ای چون «امکانات بسیاری دارد» ساکت میکنند یا با جملاتی چون:

- این برخلاف قوانین است.
- این آنقدرها هم کلاسیک نیست.
- خیلی انقلابی است.
- دانشگاه ها با آن موافقت نمیکنند.
- دیگران هم در این مورد سعی نموده اند.
- خاصیتی در آن نمی بینیم.
- این هنوز باید ثابت شود.

جهان را دست به سر میکنند.

پانصد سال پیش دانشمندی در دادگاه فریاد زد:

«شعور باید به افرادی که می گویند زمین گرد است ، بفهماند اگر این چنین بود مردمی که در قسمت زیر زندگی میکنند به فضا میریختند»

دیگری تأکید میکند که در هیچ کجای انجیل گفته نشده که زمین به دور خورشید می گردد ، پس چنین عقایدی شیطانی می باشند!

به نظر میرسد هنگامی که عقاید تازه ای عرضه می گردد کوتاه فکری مانع اصلی بر سر راه پیشرفت آن می باشد ولی در ابتدای قرن بیست و یکم ، محققین باید خود را برای حقایق باور نکردنی آماده نمایند. او باید در زنده نمودن قوانین و علمی که قرنهای خفته بوده است با سوالاتی که پیشرفت ایجاد کرده، کمک کند. حتی اگر یک ستون انقلابی در صدد مسدود نمودن این طغیان فکری باشد، به نام حقیقت و درستی باید با چنگ و دندان با آن مبارزه نمود.

بیست سال پیش هر کسی که در محافل علمی صحبت از ماهواره میکرد ، دست به یک خودکشی علمی می زد. امروزه این اجسام مصنوعی به نام ماهواره ها به دور خورشید می گردند، از مریخ عکسبرداری میکنند و به نرمی به سطح ماه و زهره فرود می آیند و از سرزمین های ناشناخته به وسیله دوربین های توریستی خود، عکس رادیویی به زمین مخابره میکنند.

در بهار سال 1958 هنگامی که اولین عکس رادیویی از مریخ به زمین مخابره شد ، قدرت به کار رفته برابر بود با 0/000/000/000/000/000/01 وات، یعنی نیرویی بی اندازه ضعیف. با این وجود دیگر هیچ چیزی تعجب آور نمی باشد. کلمه غیرممکن برای علم جدید می بایستی غیرممکن شود و هر کس که این را امروز قبول نکند فردا با حقیقت خرد خواهد شد.

پس بیا بید فرضیه خود را محکم در دست بگیریم، فرضیه ای که می گوید هزاران سال پیش فضانوردان از کرات دور دست به زمین آمدند. می دانم که اجداد باهوش و بدوی ما نمی توانستند تکنولوژی پیشرفته فضانوردان را فراموش کنند. آنها فضانوردان را چون خدایان می پرستیدند و فضانوردان نیز چاره ای جز قبول این موضوع نداشتند که چون خدایان مورد ستایش قرار بگیرند، در ضمن موضوعی که قبل از سفر به یک کره برای آن آمادگی قبلی داشته اند.

در قسمت هایی از زمین هنوز افرادی بدوی زندگی میکنند که برای آنها مسلسل ، اسلحه شیطانی است و یک هواپیمای جت ، کاملاً امکان دارد یک پرنده بهشتی باشد. افراد بدوی به جای مانده ، نسل به نسل در داستان های خود به سادگی ، این پیشرفت های تکنولوژی را که برای ما عادی می باشد ، بازگو میکنند. آنها هنوز اشکال روحانی، کشتی های شگفت انگیز خود را بر روی تخته سنگ ها و دیوارهای غارها می ترانند و بدین وسیله این افراد وحشی در حقیقت چیزی را که به دنبال آن هستیم نگهداری می نمایند.

نقش های سنگی در کوهستان های فرانسه، آمریکای شمالی، رودزیای جنوبی در صحرا، پرو و شیلی به فرضیه ما کمک میکند. «هنری لهوت» (Henri Lhote) یک دانشمند فرانسوی در صحرای «تاسیلی» (Tassili)، چند صد دیواره را با هزاران نقاشی حیوانات و انسان و اشکالی ملبس به کت های کوتاه و زیبا کشف نمود. آنها یک چوب در دست دارند که یک جعبه غیر قابل توصیفی بر روی آن قرار گرفته. در کنار نقش حیوانات موجودی در لباسی که شباهت زیادی به لباس غواصی است دیده میشود که باعث تعجب زیاد ما شد.

«خدای بزرگ مریخ» نامی که «لهوت» برای او انتخاب نمود، در ابتدا 18 پا قد داشته ولی آن افراد بدوی که این نقش را برای ما به جای گذارده اند آنقدرها هم که ما فکر میکنیم بدوی نبوده اند. زیرا هر چه که باشد این افراد بدوی برای کشیدن این نقوش در اندازه متناسب می بایستی که از داربست استفاده کنند چونکه در چند میلیون سال گذشته تغییری در ارتفاع کف غار ایجاد نشده است.

بدون این که به مغز خود فشار آوریم، اینطور به نظر می رسد که «خدای بزرگ مریخ» در یک لباس فضایی یا غواصی کشیده شده. بر روی شانه های سنگین و پر قدرتش کلاهخودی تکیه کرده که به وسیله چفت مانندی به لباسش متصل می باشد. بر روی کلاه چندین شکاف در جایی که دهن و بینی قرار دارد، موجود است.

فوراً این فکر دست میدهد که اگر این تصویر، بی مانند باشد، یا بایستی اتفاق بوده و یا فقط پدیده تخیلات افراد بدوی باشد. ولی از این اشکال چندین نمونه با همین نوع آلات در «تاسیلی» و انواع مشابه ای بر روی صخره های آمریکا و ناحیه تولیر، کالیفرنیا یافت شده.

میخواهم که دست و دل باز باشم و حاضرم اظهار عقیده کنم که این هنرمندان بدوی مهارتی نداشته اند و این اشکال ناشیانه ای که نقش کرده اند روی این اصل می باشد که بهتر از آن نمی توانستند رسم کنند. ولی با این وجود پس چرا همین غارنشینان، انسان های عادی و حیوانات را با آن مهارت نقاشی کرده اند؟ لذا قابل قبول است اگر بگوییم این هنرمندان کاملاً قادر بودند که آنچه را که می بینند، به خوبی رسم نمایند.

در ایالت ایلینوی کالیفرنیا، بدون اینکه فشاری به مغز خود بیاوریم یک تصویر هندسی را بر روی دیواره غار تشخیص می دهیم، تصویر یک خط کش محاسبه، البته عقیده باستان شناسان بر این است که این تصویر یک خدا می باشد.

تصویر یک حیوان با شاخ های بسیار بلند که نوع آن مشخص نمی باشد بر روی ظروف سفالی که در سیالک ایران به دست آمده، دیده می شود. چرا نه؟ هر دو شاخ دارای پنج پیچ به چپ و به راست می باشند که اگر دو میله عایق چینی را در نظر بگیریم، این شاخ ها شباهت زیادی به آن دارند. باستان شناسان در این باره چه میگویند؟

به طور خلاصه آنها تصاویر خدایان هستند. «خدایان» پاسخ خوبی میباشد. مردم خیلی چیزها را بدین وسیله بیان میکنند، مخصوصاً هر چیز که قابل فهم نباشد، هر چیز مافوق بشری. در این دنیای ناآرام آنها نمی توانند در آسودگی زندگی کنند.

هر مجسمه ای که به دست می آید، هر شیئی که سر هم شود، هر جسم سفالی را که بتوان قطعاتش را جور کرد فوراً به يك دين و فرقه نسبت داده می شود. ولي اگر شیئی را نتوان به یکی از ادیان نسبت داد، حتی به زور، فوراً، مثل خرگوشی که از کلاه معجزه گران بیرون می آید، يك دين من درآوردی قدیمی بوجود می آید. خورشید دوباره کار خودش را کرد. ولي اگر این افراد بدوی حقیقتاً آنچه را که به چشم خود دیده بودند در تاسیلی، آمریکا و یا در فرانسه، نقش کرده اند، چه می توانیم بگوییم؟

چه می گوییم اگر پیچ های شاخ این حیوان حقیقتاً نشان دهنده آنتن بوده، همانطور که افراد بدوی آنها را بر روی سر خدایان ناآشنا دیده بودند؟ آیا امکان ندارد که چیزی که نباید وجود داشته باشد در حقیقت وجود داشته؟ يك وحشی که به اندازه کافی قادر بوده بر روی دیوارهای غار نقاشی کند آنقدرها هم وحشی نبوده.

نقاشی های «بانوی سفید برنبرگ» (Brandberg) در آفریقای جنوبی می تواند از نقاشی های قرن بیستم باشد. این «بانو» يك بلوز آستین کوتاه، شلوار چسبان، دستکش، جوراب و کفش به تن دارد و تنها هم نمی باشد، در پشت سر او يك مرد بار يك اندام که چوبدستی عجیبی در دست دارد و کلاه خود مبهم و بسیار پیچیده ای نیز به سر دارد، دیده می شود. از لحاظ يك نقاشی مدرن، کاملاً قابل قبول است ولي موضوع اینجاست که ما در باره يك نقاشی بر روی دیواره يك غار صحبت می کنیم.

تمام خدایانی که در نقاشی های غارها در سوئد و نروژ رسم شده اند، دارای سرهای یکنواخت و نامفهومی می باشند. آیا این موضوع زننده ای نیست که خدایی را مورد پرستش قرار دهند که در ضمن آن را نیز میکشند و میخورند؟

ما اغلب کشتی هایی را می بینیم که دارای بال می باشند و بیشتر دارای آنتن هایی هستند. اشکالی در لباس های گشاد نیز در «والکامونیکا» (Val Camonica) ایتالیا وجود دارند و موضوع عصبانی کننده این است که همه آنها دارای شاخ هایی بر روی سر می باشند و من مدعی نمیشوم که این غارنشینان ایتالیایی بین آمریکای شمالی یا سوئد، صحرا و اسپانیا سفر میکردند که ذوق و ایده هنری خود را رواج بدهند ولي این سوال مشکل باقی میماند که چرا افراد بدوی اشکال را در لباس های گشاد که آنتن بر روی سر دارند، بدون هیچگونه ارتباطی با یکدیگر، بوجود آورده اند.

من يك کلمه هم حرف نمی زدم اگر این عجایب غیر قابل تشریح فقط در يك نقطه از دنیا وجود داشت ولي آنها تقریباً در همه جا یافت می شوند. به محضی که با طرز فکر امروزی خود بنگریم و از رؤیای تکنولوژیکی زمان خود برای پر کردن جاهای خالی استفاده کنیم، پرده تاریکی که گذشته را می پوشاند، شروع به برخاستن میکند. در قسمت بعدی، مطالعه کتب مذهبی قدیمی به من کمک میکند که فرضیه خود را آنچنان واضح و روشن بنمایم که محققین که گذشته ما را مورد بررسی قرار می دهند، دیگر نمی توانند از سوالات انقلابی روی برگردانند.



## فصل چهارم

## آیا خدا يك فضاورد بود؟

انجیل پُر است از اسرار و تضادها، مثلاً کتاب پیدایش، از بوجود آمدن زمین شروع میکند و با صحت بسیاری، از دقایق زمین شناسی گزارش می دهد. ولی چگونه نویسنده می دانست که مواد معدنی قبل از ایجاد کره، پدید آمده و کره قبل از بوجود آمدن حیوانات بوده است؟

و خداوند گفت بگذارید بشر را مثل خود بسازیم (کتاب پیدایش)

• چرا خداوند به زبان جمع صحبت میکند؟

• چرا او میگوید «ما» و نه «من»؟

به نظر می رسد که خدای یکتا در خطاب به بشر، باید خود را مفرد مخاطب قرار دهد نه جمع.

«سپس بشر بر روی زمین شروع به ازدیاد نمود و دخترانی از آنها به دنیا آمدند و پسران خدا، دختران بشر را دیدند، و دیدند که آنها زیبا بودند و آنها را به تعدادی که می خواستند به همسری بردند» (کتاب پیدایش)

چه کسی می تواند بگوید که کدام پسر خدا، دختران بشر را به همسری گرفت؟

قوم بني اسرائيل فقط يك خدای مقدس داشت، پس «پسران خدا» از کجا آمده بودند؟

«در آن روزگار غولها بر روی زمین بودند، و همچنین بعد هنگامی که پسران خدا به نزد دختران بشر آمدند، و دختران بشر از آنان باردار گردیدند و هم آنان نیز مردان پر قدرت بودند، چون از مردان پاك بودند» (کتاب پیدایش)

دوباره درباره پسران خدا که با بشر تولید مثل نموده اند گفته شده و همچنین اینجا اولین برخورد را با غول ها پیدا میکنیم. غول ها در نقاط مختلف زمین پدید می آیند، در متالوژی شرق و غرب، در داستان های «تیاخواناکو» و قصه های اسکیموها. غول ها اغلب صفحات کتب قدیمی را سحر می کنند، پس حتماً وجود آنها يك واقعیت بوده.

این غول ها چه نوع موجوداتی بوده اند؟ آیا آنها اجداد ما هستند که ساختمان های عظیم و آثاری باور نکردنی را به راحتی بوجود آوردند و یا افرادی بودند که از ستارگان دیگر آمدند و معلومات فنی برتری داشتند؟

يك چیز مطمئن است، انجیل در باره غول ها صحبت میکند و آنها را پسران خدا معرفی می نماید و این پسران خدا با دختران بشر تولید مثل نمودند و نوع بشر را افزایش دادند.

در کتاب پیدایش شرح بسیار واضحی از ناحیه سدوم و گومورا نوشته شده:

«در شب هنگامی که لوط در کنار دروازه شهر نشسته بود دو فرشته به سدوم آمدند»

واضح است که لوط منتظر این فرشتگان بوده و معلوم شد آنها مذکر بودند چون او آنها را فوراً شناخته و از آنها با مهربانی دعوت میکند که شب را در منزل او به سر برند.

انجیل می گوید: «مردان شهر می خواستند بدانند که این غریبه ها، که بودند، ولی غریبه ها قادر بودند با يك حرکت، شهوت جنسی این افراد را از بین ببرند، آنها خطاکاران را کور می کردند»

بنا بر کتاب پیدایش، فرشتگان به لوط گفتند که هر چه زودتر زن، پسران، دختران، دامادها و عروس هایش را از شهر بیرون ببرد و به او هشدار دادند که شهر به زودی ویران خواهد شد.

خانواده حاضر نبودند که هشدار عجیب را قبول کنند و فکر کردند که این هم یکی از شوخی های بد لوط می باشد. کتاب پیدایش ادامه میدهد:

«و هنگام صبحگاهان، فرشتگان، لوط را شتاب نمودند، گفتند برخیز و همسر خود را و دو دختر خود را که اینجا هستند با خود ببر، نگذار در از هم پاشیدگی شهر از بین بروی، و هنگامی که او سستی میکرد مردان دست های او را، دست های همسرش را و دست های دخترانش را می گرفتند و آنها را به پیش می بردند. خداوند نسبت به تو بخشنده است و آنها را پیش بردند و از شهر خارج ساختند و هنگامی که او را به خارج آوردند به او گفتند به خاطر زندگی بگریز. به پشت سر خود ننگر و در حوالی باقی نمان، به کوهستان بگریز و بگذار زنده بمانی، شتاب کن و بگریز چون من نتوانم کاری برای تو انجام دهم مگر تو از این مکان دور شوی»

بنا بر این گزارش، بدون شك دو غریبه، فرشتگان، قدرتی ناآشنا دارا بودند. شتاب تحمیل شده و سرعتی که لوط و خانواده اش را بیرون بُرد، ما را به فکر و می دارد. هنگامی که لوط خسته شده بود او را با دست هایش گرفته و پیش میکشیدند. آنها می بایستی در چند دقیقه دور می شدند.

به لوط دستور دادند که به کوهستان برود و به پشت سر نگاه نکند، با این وجود به نظر می رسد که لوط احترام بی انتهایی برای فرشتگان قایل نبوده، چون دائماً اعتراض میکند که من نمی توانم به کوهستان بگریزم، بگذارید شیطان مرا در بر گیرد و من بمیرم و لحظه ای بعد، فرشتگان به او می گویند که اگر او با آنها نرود، کاری برایش نمی توانند بکنند.

در حقیقت چه به سر سدوم آمد؟

نمی توان تصور کرد که خداوند قادر، تحت برنامه ای کار انجام دهد، پس چرا فرشتگان در این چنین عجله ای بودند؟ و آیا ویرانی شهر بوسیله قدرتی بود که تا آخرین ثانیه، حساب شده بوده؟ آیا شمارش برای نابودی آغاز شده بود، و آیا فرشتگان در باره اش با اطلاع بودند؟

در این صورت زمان نابودی حتمی بوده. آیا روش ساده تری برای آوردن لوط به پناهگاه وجود نداشته؟

چرا آنها به هر قیمتی که شده بود می بایستی به کوهستان بروند؟ و به چه دلیل غیر معقولی آنها حق نداشتند به عقب نگاه کنند؟

البته این سوالات بسیار پیچیده می باشند، ولی پس از انفجار دو بمب اتمی بر روی ژاپن واقف هستیم که چگونه این نوع بمب ها تخریب می نمایند و افرادی که تحت تشعشعات مستقیم آن قرار بگیرند، خواهند مرد و یا دچار امراض بی درمانی می شوند.

بگذارید فرض کنیم که سدوم و گومورا، طبق نقشه قبلی ویران شده اند، یعنی مستقیماً به وسیله انفجار اتمی. شاید این فرشتگان می خواستند مواد اتمی خطرناکی را از بین ببرند و همزمان با آن مطمئن شوند که يك نسل فاسد بشری را کاملاً از بین ببرند.

زمان ویرانی تعیین شده بود و آنهایی که قرار بود زنده بمانند، چون خانواده لوط، می بایستی چندین مایل از مرکز انفجار دور می شدند و به کوهستان می رفتند، چون طبیعتاً صخره ها، تشعشعات سخت و خطرناک را جذب میکند و همه از این داستان با اطلاع هستیم که همسر لوط به عقب برگشت و مستقیماً به خورشید اتمی نگاه کرد. امروزه هیچکس متعجب نیست که چرا او بلادرنگ در همان نقطه مُرد.

«سپس خداوند بر سدوم و گومورا سنگ و آتش بارید و ابراهیم، صبح زود به محلی که او در مقابل خداوند ایستاده بود رفت و او به سوی سدوم و گومورا نگریست و به سوی زمین های اطراف نگریست و آگاه باش که دودی چون دو تنور از این شهر به آسمان برمی خواست» (کتاب پیدایش)

و بدین طریق جریان این فاجعه خاتمه می یابد.

ممکن است که ما به اندازه اجداد خود، متدین نباشیم ولی کنجکاوتر هستیم. با بهترین نیت در دنیا نمی توان تصور کرد که خدایی مهربان و بی اندازه بخشنده و برتر از عامل زمان، نداند که چه اتفاقی روی خواهد داد.

خداوند بشر را آفرید و از آفریده اش راضی است، ولی به نظر می رسد که بعداً از عمل خود پشیمان شده باشد چون خالق تصمیم می گیرد که بشر را از بین ببرد. همچنین برای ما فرزندان روشنفکر امروزی مشکل است پدر بی اندازه مهربانی را در نظر بگیریم که بین فرزندان مورد علاقه اش، چون خانواده لوط و عده کثیر دیگر استثناء قایل شود.

تورات عهد عتیق، شرح مفصلی نوشته که خداوند، و یا فرشتگان او، از آسمان ها با غرش عظیم و دودی سنگین به زمین آمدند.

یکی از اولین مشروح واقعه از حزقیال به دست ما رسیده:

«سی امین سال، چهارمین ماه و پنجمین روز ماه، من در میان زندانیان در کنار رود چبار بودم که بهشت گشوده شد، به آسمان نگرستم، آگاه باش، گردبادی از شمال بیرون آمد، ابر سیاه و آتش عظیمی نمایان گردید و روشنایی پُرابهتی در اطرافش بود و در میان ابر و آتش، روشنایی عجیبی به رنگ خون نمایان گردیده و از میان آنها چهار موجود زنده نمایان شد و ظاهر آنها این چنین بود:

آنها به انسان شباهت داشتند. پاهای آنها مستقیم بود و پاشنه پای آنها چون سم گوساله بود و آنها چون مس شفاف می درخشیدند»

حزقیال شرح کاملی از به زمین نشستن سفینه می دهد.

او سفینه ای را شرح میدهد که از شمال می آمد تشعشعاتی بیرون میدهد و می درخشد و ابری از ماسه صحرا به هوا بلند میکند. خداوند تورات عهد عتیق، خداوندی قادر بود پس چرا این خداوند می بایستی از یک سمت مشخص به زمین بیاید؟ آیا نمی توانسته بدون اینهمه صدا و دشواری هر کجا که می خواسته، باشد؟

بگذارید شرحی که حزقیال شاهد آن بوده را قدری بیشتر دنبال کنیم:

«من آنچنان که به این موجودات می نگریستم چرخي با چهار صورت که بوسیله یکی از موجودات در آسمان نگه داشته شده بود ظاهر گردید. و کار این چرخ ها چون رنگ های یاقوت بود و هر چهار، یک شباهت داشتند و ظاهر و کار آنها مانند چرخي میان چرخي بود، هنگامی که آنها حرکت کردند بر چهار سمت خود حرکت میکردند و در هنگام حرکت نمی چرخیدند و حلقه آنها آنقدر بلند بود که وحشتناک بود، و دور حلقه دارای چشم بود و هنگامی که موجودات حرکت میکردند حلقه ها نیز با آنها حرکت میکردند و هنگامی که موجودات به هوا برمی خاستند، چرخها نیز برمی خاست»

این تشریح بسیار جالب است. حزقیال میگوید هر چرخ در میان چرخي دیگر بود. آیا یک سراب بوده؟

با دانش و طرز فکر امروزی این جسم که او دیده بود مانند یکی از خودروهای مخصوص است که آمریکایی ها در بیابانها و مناطق باتلاقی به کار می برند. حزقیال مشاهده کرد که چرخ ها، با هم، با موجودات بالدار به هوا بلند شدند. طبیعتاً چرخهای یک خودروی چند خاصیتی، چون هلیکوپتر، در هنگام برخاستن، جا نمی ماند.

حزقیال ادامه میدهد:

«ای فرزند انسان بر پاهای خود بایست تا من با تو صحبت کنم»

بازگو کننده این صدا را شنید از ترس، صورت خود را در خاک مخفی نمود و بدنش به لرزش افتاد. این ظهور عجیب حزقیال را فرزند بشر خطاب نمود و میخواست با او صحبت کند. تشریح اینچنین ادامه پیدا میکند:

«و از پشت سر خود صدای بالهای این موجودات را شنیدم که به یکدیگر برخورد میکردند و صدای چرخ ها را بر فراز آنها، آن غرش عظیم»

علاوه بر تشریح دقیق سفینه، حزقیال متوجه صدای غول آسایی که در هنگام برخاستن از خود بوجود می آورد می گردد. او صدایی که بال ها و چرخها میکردند غرشی عظیم میخواند. مطمئناً شهادت عینی بوده. خدایان با حزقیال صحبت کردند و به او گفتند که برقراری قانون و حق در این منطقه بر عهده اوست. او را با خود در سفینه بردند و مطمئن ساختند که هنوز آنها را ترك نکرده اند.

این تجربه اثر عجیبی بر حزقیال داشت چون از تشریح این جسم ابداً خسته نمیشود. در سه مرحله مختلف میگوید که هر چرخ در میان چرخ دیگر است و هر چهار چرخ میتواند در چهار سمت خود حرکت کند و در حرکت نمی چرخیدند. او مخصوصاً از این که تمام سفینه، پشت بال ها و حتی چرخ ها، پوشیده از چشم بودند بی اندازه تحت تأثر قرار گرفته بود. خدایان بعداً منظور سفر خود را به او میگویند که او در میان خانه پر آشوبی زندگی میکند که چشم دارند که ببینند ولی نمی بینند، گوش دارند که بشنوند ولی نمی شنوند.

هنگامی که او را در باره هم شهری هایش مطلع می سازند، همچون شرح دیگر این نوع بازدیدها، نصیحت و سیری در باره قانون، و نیز راهنمایی در باره تمدن صحیح به او داده می شود، حزقیال این مسئولیت را بسیار جدی می گیرد و دستورات خدایان را دست به دست می دهد.

دوباره ما با سوالات گوناگونی روبرو شده ایم.

- چه کسی با حزقیال صحبت نمود؟
- آنها چگونه موجوداتی بودند؟

آنها مطمئناً خدا به معنای واقعی کلمه نبودند و الا برای نقل از محلی به محل دیگر، احتیاجی به وسیله نقلیه نداشتند. این نوع تحرك به نظر من با مفهوم خداوند متعال جور در نمی آید.

اختراع دیگری در کتاب کتابها ذکر شده که ارزش دارد آن را مورد بررسی قرار دهیم. در کتاب مهاجرت موسی دستورات کاملی را که خداوند در باره ساختن تابوت عهد به او داده بازگو میکند. دستورات تا آخرین سانتیمتر داده شده که در کجا حلقه ها کوبیده شوند و فلز آن از چه آلیاژی ساخته شود. دستورات به این منظور بود که همه چیز دقیقاً طبق آنچه که خداوند خواسته بود باشد. او چندین بار به موسی هشدار داده بود که مبدا اشتباهی بکند:

«و مراقب باش که آنها را طبق دستوراتی که به تو در کوهستان دادیم بسازی» (کتاب مهاجرت)

همچنین خداوند به موسی گفته بود که با او از تخت بخشش صحبت خواهد کرد. به موسی گفت که هیچکس نباید به تابوت عهد نزدیک شود و دستورات کاملی در باره اینکه چه نوع لباسی و چه نوع کفشی در هنگام حمل آن بپوشد به او داده شده بود. با وجود اینهمه سعی و کوشش، اشتباهی رخ میدهد:

داود تابود عهد را حرکت داد و اوزاه در بُردن گاری که تابوت عهد در آن بود کمک نمود. در حین حرکت حیوانات تکان خوردند که در نتیجه امکان داشت تابوت عهد به زمین بیافتد، اوزاه آن را محکم گرفت. او جابجا مرد، همچون کسی که رعد و برق به او اصابت کرده بود. (سموئیل)

بدون شك تابوت عهد از لحاظ الکتریکی شارژ بوده! اگر آن را امروزه طبق دستوراتی که موسی داده است بسازیم اختلاف پتانسیلی معادل صدها ولت به دست خواهد آمد. خازن بوسیله دو صفحه طلا که یکی دارای بار مثبت است و دیگری بار منفی ساخته شده. بعلاوه اگر یکی از قطعات به جای آهنربا کار کند بلندگویی کاملی بوجود می آید. شاید يك نوع دستگاه مخابراتی بین موسی و سفینه فضایی بوده.

دستورات ساختن يك تابوت عهد بطور کامل در انجیل وجود دارد. بدون اینکه به کتب مهاجرت مراجعه کنم به نظرم می رسد که به یاد می آورم که نوشته شده تابوت عهد از جرقه هایی پوشیده شده بود و موسی هرگاه احتیاجی به کمک و نصیحت داشت از این فرستنده استفاده میکرد.

موسی صدای خدای خود را شنید ولی هیچگاه او را از نزدیک ندیده بود. هنگامی که از او خواست که خودش را نشان بدهد جواب خداوند این بود: «تو نمیتوانی صورت مرا ببینی چون بشری نخواهد بود که مرا ببیند و زنده بماند. و خداوند گفت آگاه باش برای تو پیش من جایی هست، بر روی صخره ای بایست و هنگامی که شکوه من بر تو عبور نماید ما تو را بر روی قله ای خواهیم گذاشت و در حین عبور تو را با دست خود می پوشانیم و دست خود را بر خواهیم داشت و تو پشت ما را خواهی دید، ولی صورت ما را نخواهی دید» (کتاب مهاجرت)

شباهت عجیبی در نوشته های کتب قدیمی وجود دارد. در پنجمین رساله گیلگمش که متعلق به سومری ها می باشد و از انجیل قدیمی تر است کاملاً با همین مطالب روبرو میشویم: «هیچ بشری به کوهستان که خدایان در آن به سر میبرند نخواهد آمد. او که به صورت خدایان نگاه کند باید بمیرد»

در کتب قدیمی دیگری که قسمت های مختلف تاریخ بشریت را به ما میدهد، گفته های مشابهی مشاهده می نمایم. چرا خدایان نمی خواستند صورت خود را نشان بدهند؟ چرا نمی گذاشتند صورتشان بدون ماسک شود و از چه چیزی واهمه داشتند؟ و آیا تمام مشروح کتاب مهاجرت از رساله های گیلگمش سرچشمه گرفته؟

حتی این هم ممکن است، چون ظاهراً موسی در خانواده سلطنتی مصری بزرگ شده بود. شاید او به کتابخانه دسترسی داشت و بدین وسیله از رموز قدیم آگاهی پیدا کرده بود. شاید بهتر باشد تاریخ های ذکر شده در تورات عهد تحقیق را مورد بررسی قرار بدهیم. چون دلایل زیادی وجود دارد که داود که ظاهراً با غول شش انگشتی جنگیده مدتها بعد زندگی میکرد. (سموئیل)

در ضمن بایستی این امکان را در نظر گرفت که تمام تاریخ ها، حماسه ها و نقل ها در يك نقطه بوجود آمده اند سپس دست به دست و یا بوسیله کتیبه ها، مطالب تغییر کرده و به نقاط دیگر رفته است.

کشفیات اخیر در بحرالْمیت «کتیبه های کوموران» (Qumran) در بزرگنمایی کتاب پیدایش، تأثیر با ارزش و مهمی دارد. در اینجا نیز چندین کتیبه نامعلوم به ارا به ها، پسران بهشتی، چرخها و دود که سراب پرنده را ایجاد میکند، اشاره شده.

در روایات موسی آمده که حوا به آسمان نگرِیست ارا به ای از نور دید که بوسیله چهار عقاب درخشان کشیده میشدند. موسی میگوید هیچ بشر خاکی نمیتواند عظمت آن را بیان نماید. بالاخره ارا به به طرف آدم آمد، و از میان چرخ هایش دود برمی خاست. این داستان در حقیقت چیز تازه ای به ما نمی گوید. با این وجود از ارا به، نور، چرخها و دود، چون رؤیای پرشکوهی صحبت شده، حتی در زمانی دور چون دوران آدم و حوا.

يک واقعه باور نکردنی در کتیبه «لمک» یاد شده. چون از کتیبه تعدادی از قطعاتش از بین رفته، جملات و قسمت هایی خالی هستند ولی آنچه که در دست می باشد آنقدر عجیب است که جالب باشد. کتیبه اینچنین میگوید: «روزی پدر نوح به خانه آمد و از دیدن پسری در خانواده اش که وضع ظاهریش نشان می داد به او تعلق ندارد متعجب می گردد. او به نزد زنش رفته و مدعی شد که این پسر فرزند او نیست. همسرش به تمام مقدسات سوگند میخورد که این طفل از او بوده و نه از يک غریبه و یا یکی از پسران بهشت»

در اینجا باید بپرسیم که منظور او کدام پسر بهشت بوده. در هر صورت این درام خانوادگی قبل از طوفان صورت گرفته. با این وجود، لمک، گفته های زنش را باور نکرد و در حالی که بی اندازه مضطرب بود به نزد پدرش رفت که از او یاری بطلبد.

در هنگام ورود او این واقعه که به شدت باعث دگرگونی اش شده بود بازگو می نماید. پدرش به آرامی واقعه را شنید و در باره اش فکر کرد سپس به خود فرو رفت که او از «ایناک» دانا کمک بگیرد. این نورسیده آنقدر باعث ناراحتی شده بود که پیرمرد مشقت این سفر طولانی را بر خود متحمل نمود. موضوع این پسر کوچک می بایستی روشن شود. مسوزله شرح داد که چگونه این پسر کوچک در خانواده پسرش پیدا شده که بیشتر به فرزند بهشتیان شباهت دارد تا به فرزند بشر.

چشم هایش، موهایش، پوست بدنش و تمام وجودش ابداً شباهتی به بقیه فامیل ندارد. «ایناک» تمام داستان را شنید و سپس مسوزله را با خبر بسیار ناراحت کننده ای روانه خانه اش نمود. به او گفت روز قضاوت برای زمین و انسان خواهد آمد و آنچه که گوشت و خون است از بین خواهد رفت چون همه فاسد و منحرف می باشند ولی پسر عجیبی که خانواده تو از او مظنون هستند انتخاب شده که آنهایی را که پس از روز قضاوت باقی می مانند راهنما باشد. لذا بایستی به پسرش دستور دهد که این پسر بچه را نوح بنامد.

به خانه بازگشت و آنچه را که در انتظار آنها بود به پسرش بازگو نمود. او چه می توانست بکند به جز این که این طفل را فرزند خود بداند و نامش را نوح بگذارد. چیز عجیبی که در داستان این خانواده است این است که به



والدین نوح از آمدن طوفان اطلاع داده شده بود و حتی توسط «اینک» به مسوزله هشدار داده شده بود و همین اینک بنا به روایات، فوراً بعد از این اتفاق بوسیله ارا به های آتشین بهشتی برای همیشه ناپدید شد.

این موضوع ما را با یک سوال جدی روبرو میکند که آیا نژاد بشر در اثر یک تولید مثل عمدی توسط افراد ناشناس کرات دیگر بوجود آمده بوده؟ در غیر این صورت چه دلیلی داشت که بشر بوسیله غول ها و فرزندان بهشت دائماً بارور می گردیدند و نوع تولید شده ناسالم از بین برده می شده. با دانستن این موضوع، طوفان معروف قبلاً طرح شده بود و قصد آن از بین بردن نژاد بشر بوده، به غیر از چند تن که برگزیده شده بودند. پس اگر طوفان، که صحت آن از لحاظ تاریخ ثابت شده، عمداً طرح شده بوده، چند صد سال قبل از آن نوح دستور ساختن کشتی معروف را دریافت داشته بود. پس نمی توان این قضاوت الهی را دانست.

امروزه تولید یک نسل باهوشتر دیگر یک فرضیه مسخره نمی باشد. در حماسه های «تیاخواناکو» و کتیبه های دروازه آفتاب در باره سفینه ای که به زمین آمد و «مادر زمین» را همراه آورد که بتواند فرزندان بار آورد گفته شده. نوشته های ادیان قدیمی هرگز از گفتن «خدا بشر را در ضمیر خود آفرید» خسته نمی شوند. در چندین کتاب حتی اشاره شده که آزمایشات زیادی لازم بود تا اینکه بشر آن طور که خداوند می خواسته، آفریده شود. بنا بر فرضیه بازدید زمین توسط موجودات ناشناس پیشرفته می توانیم بگوییم که ما نیز به آن موجودات ناشناخته جالب بستگی داریم.

در این سلسله مدارک، هدایایی که اجداد ما برای خدایان می بردند ایجاد اشکال میکند. این هدایا تنها به مواد معطر و قربانی کردن حیوانات ختم نمی شده. صورت هدایایی که خدایان می خواستند اغلب شامل سکه با دستورات مخصوصی برای ساختن آنها نیز بوده. در حقیقت بزرگترین مرکز ذوب فلز در شرق عتیق در «ایزیون گبر» (Ezeon Geber) بوده. یک مرکز ذوب بسیار مدرن که شامل سیستم تونل های هوا، دودکش ها و مدخلی که برای مقصود بخصوص بوده، می باشد. متخصصین ذوب امروزی با مشکلی روبرو هستند و آن این است که چگونه با این روش ماقبل تاریخی امکان داشته مس را ذوب و تصفیه نمایند. این بدون شک دلیل وجود مقدار زیادی سولفات مس در غارها و دالان های نواحی ایزیون گبر می باشد. تمام این کشفیات متعلق به بیش از 5000 سال پیش است.

اگر روزی فضانوردان ما با افراد بدوی در کره ای روبه رو شوند حتماً موجب این تصور خواهد بود که فضانوردان ما فرزندان بهشتی و یا از خدایان می باشند. شاید دانش ما خیلی برتر از افراد بدوی آن قسمت های هنوز ناشناخته فضا باشد، همچون که دانش آن موجودات که اجداد ما را ملاقات کردند از آنها برتر بوده.

ولی بی اندازه ناراحت کننده می شد اگر زمان در این مقصد خیالی نیز به سرعت پیش می رفت و در هنگام به زمین نشستن فضانوردان ما به جای این که چون خدایان از آنها استقبال نمایند به علت این که از زمان عقب هستند به آنها بخندند.

## فصل پنجم

## ارابه های آتشین از آسمان ها

در ابتدای قرن کشف بی اندازه جالبی در کوه «کوبندجیک» صورت گرفت. این سرگذشت يك قدرت بزرگ است که در کتیبه سفالی کنده شده. این کتیبه متعلق به کتابخانه پادشاه آشوری «آشور بانپال» (Assurbanipal) بوده و به زبان «آکادین» نوشته شده. بعداً نسخه ای نیز به دست آمد که به زمان شاه همورابی نسبت داده می شود. این يك حقیقت ثابت شده و تایید شده ای است که نسخه اصلی رساله «گیلگمش» متعلق به قوم سومری می باشد، افرادی که از ابتدای آنها بی اطلاع هستیم و از خود شماره مبهوت کننده 15 رقمی و يك علم ستاره شناسی بسیار پیشرفته به جای گذاشتند. نیز این هم واضح است که متن اصلی رساله «گیلگمش» به موازات کتاب پیدایش می باشد.

در اولین کتیبه سفالی کشف شده در «کوبندجیک» در باره فاتح شجاع «گیلگمش» که دیوار دور شهر «اورک» (Uruk) را ساخته نوشته شده. اینچنین می خوانیم: که خدای بهشتی در يك خانه مجلل زندگی میکرد و محافظان بر دیوارهای شهر پاسداری میدادند. همچنین می آموزیم که «گیلگمش» مخلوطی از خدا و بشر بوده، دو سوم خدا و يك سوم بشر. زیارت کنندگانی که برای دیدن او به «اوروک» می آمدند، از ترس به لرزش می افتادند چون تاکنون موجودی به زیبایی و قدرت او ندیده بودند. به هر صورت این نشان دهنده این است که حتی از زمانی که نوشتن آغاز شده بوده این موضوع تولید مثل و مخلوط بین «خدا» و بشر وجود داشته.

در کتیبه دوم می آموزیم که شخصیت دیگری به نام «اینکیدو» (Enkidu) به وسیله «ارورو» (Aruru) خدای مؤنث بهشتی آفریده شده. «اینکیدو» به طور بسیار دقیقی تشریح گردیده: تمام بدنش از مو پوشیده می باشد و پوست به تن دارد. او علف میخورد و از محلی که دامها آب میخورند برای آشامیدن استفاده میکند. هنگامی که «گیلگمش» پادشاه شهر «اوروک» در باره این موجود زشت مطلع می شود، پیشنهاد میکند که به او زن زیبایی داده شود که او را از زندگی حیوانی جدا نماید. «اینکیدو» موجود ساده، گول این حقه شاه را میخورد و شش روز و شب را با زن بسیار زیبایی می گذراند. این رفتار شاهانه ما را به این فکر می دارد که این تولید مثل بین نیم خدا و نیم حیوان، موضوع عادی در آن دوران وحشیگری نبوده.

کتیبه سوم در باره ابری از خاک که از دور دست می آمد سخن می گوید. بهشت غرش نموده، زمین لرزید و بالاخره فرزند خدا پدید آمد و «اینکیدو» را در چنگال و بالهای خود گرفت، و با کمال تعجب می خوانیم که او چون سرب به روی «اینکیدو» نشست و وزن بدنش به نظرش چون تخته سنگی بود.

اگر ما قدرت تخیل نویسنده داستان را در نظر بگیریم و اضافاتی که مترجم و کپی کننده نموده اند حذف نماییم با این وجود موضوع بسیار تعجب آوری باقی می ماند: چگونه آن کتیبه نویس قدیم ممکن بود که بداند بدن انسان تحت سرعتی به سنگینی سرب در می آید؟

امروز ما کاملاً از قدرت جاذبه و سرعت آن با اطلاع هستیم. يك فضاانورد در هنگام پرتاب با قدرتي معادل با چندین برابر قوه جاذبه به صندلي خود فشرده مي شود و این نیرو قبلاً محاسبه شده است. ولي چگونه چنین فکري به مغز يك کتیبه نویس رخ داده بود؟

پنجمین کتیبه مي نویسد که چگونه «گیلگمش» و «اینکیدو» با هم برای ملاقات خدایان به قصر آنها مي روند: برجی که «ایرنینیز» (Irninis) خدای مؤنث در آن زندگی میکرد، درخشندگی بی اندازه ای داشت و مسافت ها قبل از آن که به آن برسند، دیده مي شد. تیرها و سنگ هایی که افراد ولگرد کنجکاو به سوي پاسداران پرتاب میکردند کاملاً بر آنها بی اثر بود. هنگامی که به نزدیکی محل خدایان رسیدند صدایی غرش کنان به آنها گفت: «به عقب برگردید! هیچ بشری به کوهستان مقدس که خدایان به سر میبرند نمی آید، او که به صورت خدا بنگرد خواهد مرد»

در کتاب مهاجرت چنین نوشته شده:

«تو نمی توانی به صورت من بنگری چون بشری که مرا ببیند زنده نخواهد ماند»

در هفتمین کتیبه اولین گزارش عینی توسط «اینکیدو» در باره کشتی های فضایی نوشته شده. او مدت چهار ساعت در عقاب پولادین پرواز نمود. داستان اینچنین ادامه پیدا میکند: به من گفت:

- به زمین نگاه کن چگونه به نظر تو می آید؟
- به دریا بنگر در نظر تو به چه شباهت دارد؟

و زمین به مانند کوهی بود و دریا چون استخري و دوباره به مدت چهار ساعت پرواز نمود و از من پرسید:

- به زمین نگاه کن چگونه به نظر تو می آید؟
- به دریا بنگر در نظر تو به چه شباهت دارد؟

و زمین به مانند باغی بود و دریا چون نهري در میان باغ و او دوباره به مدت چهار ساعت پرواز نمود و بالاتر رفت و گفت:

- به زمین نگاه کن چگونه به نظر تو می آید؟
- به دریا بنگر در نظر تو به چه شباهت دارد؟
- و زمین به خمیری شباهت داشت و دریا چون جویی.

در این صورت موجود زنده ای می بایستی زمین را از ارتفاعات زیاد دیده باشد. این تشریح صحیح تر از آن است که فقط پدیده تخیل باشد. چه کسی ممکن بود بگوید زمین مانند خمیر است و دریا چون جویی، اگر هیچگونه تفهمی درباره زمین از ارتفاعات زیاد را نداشته باشد، چون در حقیقت زمین از ارتفاع زیاد بی شباهت به گلوله

ای از خمیر نیست و دریا مانند جویی به نظر میرسد. هنگامی که کتیبه میگوید که دری همچون موجود زنده صحبت نمود ما فوراً این پدیده عجیب را یک بلندگو تشخیص میدهیم.

در هشتمین کتیبه همین اینکیدو که می بایستی زمین را از ارتفاع بسیار زیادی دیده باشد توسط مرض بسیار مرموزی می میرد و آنقدر مرموز بوده که «گیلگمش» را به این فکر می دارد که شاید تنفس مسموم حیوانات بهشتی به او خورده باشد. ولی از کجا این فکر به «گیلگمش» دست داده که تنفس مسموم حیوانات بهشتی ممکن است ایجاد یک مرض کشنده و مداوا ناپذیر نماید؟

نهمین کتیبه شرح میدهد که چگونه «گیلگمش» در مرگ دوستش «اینکیدو» سوگواری میکند و دست به سفر طولانی به سوی خدایان می زند چون این عقیده را داشت که او نیز مانند دوستش از همان مرض از بین خواهد رفت و این فکر بسیار شکنجه اش می دهد. نویسنده میگوید که «گیلگمش» به دو کوه رسید که بهشت را چون ستونی نگه داشته بودند و بین آنها دروازه آفتاب قرار گرفته بود. در دروازه، او با دو غول روبه رو شده پس از مباحثه طولانی به او اجازه دادند که عبور نماید چون او نیز دو سوم خدا بود. بالاخره «گیلگمش» باغ خدایان را پیدا مینماید که در پشت آن دریایی بی انتها قرار گرفته بود. در این هنگام خدایان دو بار به او هشدار دادند:

«گیلگمش» عجله تو بر چیست؟ تو آن زندگی که می جویی خواهی یافت. به هنگامی که خدایان بشر را آفریدند به او مرگ نیز دادند و زندگی را از آن خود نگه داشتند. «گیلگمش» توجه نمیکند: او میخواست به «اوتنایشیتیم»، پدر بشر، برسد و از هیچ خطری واهمه نداشت. ولی «اوتنایشیتیم» در سوی دیگر دریایی عظیم زندگی میکرد و هیچ راهی به طرف او نمیرفت و هیچ کشتی به جز کشتی خدای آفتاب به آن سو پرواز نمیکرد. با تحمل دشواریهای بسیار «گیلگمش» از دریا عبور میکند.

در کتیبه یازدهم شرح برخورد او و «اوتنایشیتیم» دنبال می شود. «گیلگمش» متوجه شد که پدر بشر نه از او بزرگتر است و نه قوی تر و نیز شباهتی چون پدر و پسر به یکدیگر دارند «اوتنایشیتیم» سپس در باره گذشته اش با «گیلگمش» صحبت میکند ولی تعجب آور اینجاست که خود را مفرد مخاطب قرار می دهد. با کمال تعجب شرح بسیار کاملی از طوفان داده می شود. او واقعه ای را بازگو میکند، که چگونه خدایان از وقوع طوفان به او هشدار دادند و او را مسئول ساختن کشتی نمودند که زنها، بچه ها، هنرمندان و صنعت گران را در آن پناه بدهد. شرح طوفان شدید، تاریکی و طغیان و فاجعه افرادی که به جای مانده بودند تا به امروز تکاندهنده میباشد.

و همچنان که در انجیل می خوانیم، داستان «ریون» و کبوتری که آزاد شد، که چگونه عاقبت آب پایین رفت و کشتی در کوهی به خاک نشست. توازی داستان طوفان در رساله «گیلگمش» و انجیل بی اندازه می باشد و دانشمندی وجود ندارد که این را قبول نکند، ولی موضوع بسیار جالب در باره این توازی اینجاست که ما با سوانح متفاوت و خدایان متفاوتی روبه رو هستیم.

اگر شرح طوفان در انجیل، دست دوم است پس بازگو کننده این موضوع می بایستی نجات یافته یا شاهدهی از دوران «گیلگمش» بوده باشد. کاملاً ثابت شده که هزاران سال پیش در شرق طوفان وحشتناکی روی داده. کتیبه های بابلی ها به طور دقیق محلی را که باقیمانده کشتی ممکن است وجود داشته باشد، بیان می دارد و در حقیقت، محققین در قسمت جنوبی کوه آرات سه قطعه چوب به دست آوردند که امکان دارد بازمانده کشتی به خاک نشسته باشد. ناگفته نماند یافتن باقیمانده کشتی که تماماً از چوب ساخته شده بوده و طوفان مهیبی را 6000 سال پیش طی نموده، بسیار ضعیف می باشد.

کتیبه «گیلگمش» نه تنها شامل گزارشات دست اول است بلکه شرح وقایع غیر عادی را بازگو میکند که ممکن نیست پدیده تخیلی بشری که در زمان نوشته شدن کتیبه زندگی میکرد باشد، یا توسط مترجمین و کپی کننده هایی که در طول قرون، کتیبه را مطالعه کرده اند، ساخته شده باشد.

چون اگر ما با دانش کنونی خود به متن کتیبه بنگریم، می بینیم حاوی حقایقی است که نویسنده در آن زمان می بایستی از آن اطلاع داشته باشد. شاید بتوان با پرسش سوالات تازه ای به تاریکی واقعیت، نور بیفشانیم.

آیا این امکان هست که کتیبه «گیلگمش» ابداً در شرق پدید نیامده و متعلق به نواحی «تیاواناکو» باشد؟

آیا قابل قبول است که اجداد «گیلگمش» از آمریکای جنوبی به آسیا کوچ کردند و کتیبه را نیز را خود آوردند؟ جواب مثبت لااقل اشاره ای که در کتیبه به دروازه خدایان و عبور از دریا شده، بابلی ها و همچنین علت پیدایش ناگهانی قوم سومریه و پدیده های بابلی ها که بعد از سومری ها می باشد، روشن می نماید.

بدون شك در تمدن پیشرفته فراعنه مصر، کتابخانه هایی وجود داشته که کتیبه های قدیمی مقدس نگهداری می شده و آنها را می آموختند، تدریس میکردند و می نوشتند. همچنان که اشاره شد موسی در دربار مصر بزرگ شد و بدون شك به کتابخانه های آن دست داشته. موسی مرد باهوش و دانشمندی بود. گفته میشود او خودش نویسنده پنج جلد از کتاب هایش بوده، فقط این روشن نیست که او این کتابها را به چه زبانی می توانسته بنویسد.

و اگر ما این فرضیه را که کتیبه «گیلگمش» از طریق سومری ها به آشوری ها، از آشوری ها به بابلی ها، از بابلی ها به مصر آمده باشد و موسای جوان در آنجا به آن دست یافته و از آن برای مقاصد خود استفاده نموده مورد بررسی قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که طوفان سومری ها از آن که در انجیل تفسیر شده به حقیقت بیشتر نزدیک است. آیا ما نباید چنین سوالاتی بکنیم؟

به نظر من روش های قدیمی تحقیق از کار افتاده می باشند و نمی توان به يك نتیجه قاطع دست یافت. این روشها بستگی زیادی به طرز فکر یکنواخت قدیمی دارد به طوری که هیچگونه جایی برای عقاید، تخیلات و فرضیه ها که به تنهایی میتوانند محرك پدیده عقاید نو باشند، نمی گذارد. بدون شك علت عقب ماندگی تحقیق در شرق ماقبل تاریخ، دست نیافتن به کتب و مقدس بودن آنها می باشد.

روي اين اصل مردم جرأت نمیکردند که سوال کنند و شك خود را با صداي بلند بازگو نمایند. حتي دانشمندان قرون نوزدهم و بیستم که بیش از محققین گذشته قدرت فکر داشته اند هنوز هم در این اشتباه هزار ساله باقي مانده بودند، چون تغییر فکر، در قسمت هایی از داستانهای انجیل شك به وجود می آورد. اما حتي مؤمن ترین مسیحی ها حتماً درك کرده اند که خیلی اتفاقات بیان شده در انجیل عهد عتیق با شخصیت خوب و یگانه يك آفریننده متفاوت می باشد.

همان شخصی که می خواهد عقیده مطلق دینی انجیل را حفظ نماید بایستی در روشن شدن اینکه در حقیقت چه کسی بشر اولیه را آموزش داد، چه کسی اولین آلات را برای زندگی اجتماعی به آنها داده، چه کسی قوانین نظافت را به آنها آموخت و چه کسی دستجات مضره را از بین برد کنجکاو باشند، اگر طرز فکر اینچنین باشد و اینچنین سوال شود، دال بر لامذهبی نمی شود.

من مطمئن هستم که هنگامی که به آخرین سوال در مورد گذشته ما پاسخ صحیح داده شود، چیزی که آن را خدا مینامد تا ابدیت باقي خواهد ماند. اما تا آنجایی که دلیل قاطعی ارایه نشود آن خدای غیر قابل تصور که برای حرکت احتیاج به چرخبال و دستگاه متحرك داشته و با بشر بدوي جفت گیری کرده و جرأت نکرده ماسك خود را از صورتش بردارد يك فرضیه گستاخانه باقي خواهد ماند.

جواب روحانیون که خداوند داناست و ما نمی توانیم تصور کنیم که او به چه صورت خود را نشان میدهد که بشر را مطیع خود سازد، در حقیقت شانه از زیر بار خالی کردن است. مردم هم میخواهند چشم های خود را در مقابل حقایق نو ببندند، ولی روزه روز گذشته جاي خود را به آینده می دهد.

در حدود دوازده سال دیگر اولین بشر به سطح مریخ فرود خواهد آمد. اگر در آنجا تنها يك مجسمه به جا مانده از گذشته وجود داشته باشد، اگر در آنجا تنها يك شیء نشان دهنده مغزهای متفکر گذشته وجود داشته باشد، اگر در آنجا يك نقش قابل درك بر روی سنگی وجود داشته باشد آن موقع است که این کشفیات پایه های دینی ما را تکان می دهد و گذشته بشریت را کاملاً مبهم می نماید. با توجه به اینکه آینده، گذشته را به ثبوت خواهد رسانید آیا این عاقلانه تر نیست که در تفکر در باره گذشته از عقاید و تخیلات جدیدی استفاده نماییم؟

بدون آن که کاملاً منکر مذهب بشویم دیگر نمی توانیم کاملاً معتقد باشیم. هر مذهبی دارای روش و چهارچوبی است در باره خدا، و تفکر و اعتقاد را به داخل این چهارچوب خلاصه و محدود میکند، ولی در زمان مسافرت های کیهانی قیامت، تحول افکار فرا میرسد و ابرهای عقاید یکطرفه مذهبی به کنار خواهد رفت.

با اولین قدم محکم در کیهان ما بایستی تشخیص بدهیم که دو میلیون خدایان وجود ندارند، بیست هزار فرقه وجود ندارد و ده مذهب بزرگ وجود ندارد، بلکه فقط يك، يك خدا و يك دین. ولی بگذارید باز هم در تکمیل فرضیه خود در باره گذشته نامشخص ادامه بدهیم. تصویری که تاکنون کشیده بودیم اینچنین بوده.

در گذشته مبهم و نامشخص، يك سفینه فضايي كره ما را كشف ميکند. سرنشینان سفینه به زودي در مي يابند که زمین داراي تمام خصايص لازمه براي تکامل موجود متفکر میباشد. البته انسان در آن موقع «هوموس پيین» نبوده، بلکه چيزي كاملاً متفاوت.

فضانوردان عده اي از اعضاء ماده اين موجودات را بارور ساخته و همانطور که حماسه هاي قديمي ذکر ميکند آنها را به خواب طولاني فرو برده، سپس زمین را ترك مي نمايند. هزاران سال بعد فضانوردان باز مي گردند و دستجات پراکنده اي از نوع «هوموس پيین» مي يابند.

آنها اين آزمایش را چندین بار تکرار ميکنند تا اینکه موجودات ذي شعوري پديد مي آورند که بتوانند تابع قوانين اجتماعي باشند. اين افراد هنوز وحشي بودند و چون اين خطر وجود داشت که اين افراد ترقي معکوس نموده و با حيوانات جفت گيري نمايند، فضانوردان افراد مردود شده در اين آزمایش را از بين برده يا به نقاط ديگر زمین منتقل مي نمايند.

اولين اجتماعات و اولين صنايع و هنرها ايجاد گرديد، صخره هاي درون غارها نقاشي شد و سفال سازي پديد آمد و اولين قدم در زراعت برداشته شد. بشر اوليه احترام شديدی نسبت به فضانوردان قايل بودند، چون آنها از جاي كاملاً مبهمي آمدند و سپس بدانجا باز گشتند. در نظرشان آنها چون خدایان بودند.

به دلائل نامعلومي اين خدایان نخواستند که بشر اوليه را از اشتباه بيرون آورند. آنها از موجودات پرورده خود مراقبت ميکردند، ميخواستند آنها را در مقابل فساد و گمراهي محافظت نمايند. ميخواستند مطمئن شوند که اين اجتماع به طور مثبتي پيشرفت نمايد. آنها افراد عقب مانده و فاسد را از بين بردند و پيشگيري نمودند که احتياجات اوليه که لازمه رشد يك اجتماع مي باشد برآورده شود.

بدون شك اين فرضيه به هيچ وجه كامل نيست. به من خاطر نشان خواهد شد که اين فرضيه فاقد مدرک براي اثبات آن مي باشد. آینده نشان خواهد داد که چه قسمت هايي از اين فرضيه كامل خواهد شد. چون اين کتاب فرضيه اي را ارايه ميدهد که از حدسيات و تخيلات بوجود آمده، بنا بر اين مي بايستي اين فرضيه، غلط باشد.

اما وقتي که اين را با فرضيه هايي که اديان مختلف در سايه آن و قدرت خرافات، مورد قبول قرار گرفته اند مقايسه ميکنم به خود حق ميدهم که جزئي درصد امکان دارد که فرضيه من حقيقت داشته باشد. شايد مؤثر باشد که چند کلمه اي در باره حقيقت گفته شود، کسي که عقیده به مذهبي دارد و هرگز نشده در باره آن مورد مباحثه قرار گيرد و مطمئن است که حقيقت نزد اوست! اين نه تنها شامل مسيحيون است بلکه در باره اديان مختلفه چه کوچک و چه بزرگ، اين موضوع، صدق ميکند.

مذهب شناسان، روحانيون و فلاسفه، آموزش خود، استاد خود و آموزش او را منعکس نموده اند و آنها مطمئن هستند که حقيقت را يافته اند. طبيعتاً هر مذهب داراي تاريخ و نويدهايي از خدا و عهد هاي او ميباشد، و داراي پيامبران و معلمان دانا که گفته اند، مدرک حقيقت هميشه درون اعتقادات يك فرد نهفته و از آنجا آغاز مي شود.



این نتیجه يك طرز فکر یکطرفه مي باشد که به ما از دوران کودکی آموخته مي شود. با این وجود نسل ها زیسته اند، و هنوز هم زندگی میکنند، و در این اعتقاد هستند که حقیقت نزد آنهاست. من با کمی شکسته نفسي معتقد هستم که ما از حقیقت مطلع نیستیم، گرچه ممکن است خلاف آن را تصور بکنیم. کسی که جویای حقیقت است نبایستی با طرز فکر یکطرفه و در چهارچوب اعتقادات خود آن را کاوش نماید. گر این چنین باشد بجز این است که او خودش را گول میزند؟

منظور و هدف از این زندگی چیست؟ اعتقاد به حقیقت است یا جستجوی آن؟

اگر چه حقایق انجیل عهد عتیق ممکن است توسط باستان شناسی در بین النهرین ثابت شود ولی این دلیلی برای اثبات اصول دین مذکور نخواهد بود. اگر يك شهر باستانی، يك دهکده یا يك کتیبه در يك منطقه بخصوص کشف شود این کشفیات نشان دهنده تاریخ زندگی افرادی است که در آن محل م یزیسته اند ولی به هیچ وجه ثابت نمیکند که خدایی که این افراد مي پرستیدند خدایی یگانه بوده.

امروزه حفاری ها در اغلب نقاط دنیا نشان میدهد که ظاهر با حقیقت متغایر است ولی آیا هرگز این به فکر حتي يك مسیحي خطور خواهد کرد که خدای تمدن ماقبل «اینکا» که در اثر حفاری به دست آمده ممکن است خدای حقیقی باشد. منظور من این است که تاریخ بشریت مجموعه اي است از تجربیات و تخیلات و فقط همین، ولی با این وجود من معتقد هستم که همین هم کافی است. بنابراین کسی که جویای حقیقت مي باشد نمی تواند نظریات تازه و انقلابی را که هنوز ثابت نشده اند فقط به خاطر این که با نظریات و یا اعتقادات خودش متفاوت است نادیده بگیرد. چون صد سال پیش فضانوردی ناشناخته بود و پدران و پدربزرگ هاي ما نمی توانستند این موضوع را درك کنند که ممکن است اجداد ما شاهد فرود افرادی از کیهان بوده اند.

بگذارید در باره فرضیه وحشتناک، تأسف آور و قریب الوقوع ویران شدن زمین بوسیله بمبهاي هیدروژنی فکر کنیم. پنج هزار سال بعد باستان شناسان در حفاری هاي خود در نیویورک، قطعاتی از مجسمه آزادی به دست خواهند آورد. بر اساس طرز فکر امروزی، آنها تصور خواهند کرد با يك مجسمه مقدس مواجه شده اند، شاید يك خدای آتش (به خاطر داشتن مشعل در دستش) و شاید خدای آفتاب (به خاطر داشتن نشانه خورشیدی بر سرش). آنها هرگز جرأت نخواهند کرد که گمان کنند با يك جسم عادی روبرو هستند، مثلاً يك مجسمه آزادی.

دیگر امکان ندارد که جاده به گذشته را با عقاید مطلق مسدود بنماییم. اگر ما در کاوش طولانی به دنبال حقیقت هستیم باید همگی با جرأت از مسیر طرز فکر قدیمی که تاکنون در آن بوده ایم خارج شویم و برای برداشتن اولین قدم، بایستی در هر چه که تاکنون حقیقت مي شماردیم، شك کنیم.

آیا ما هنوز مي توانیم چشم ها و گوش هاي خود را در مقابل عقاید نو ببندیم، تنها به خاطر اینکه این عقاید، مسخره و کفر به شمار می روند؟ هرچه باشد پنجاه سال پیش، فرود انسان بر کره ماه يك عقیده کاملاً مسخره به شمار مي رفت.

## فصل ششم

## تخیلات و حماسه های قدیمی یا حقایق

طبق مشاهدات قبلی در دوران عتیق چیزهایی وجود داشته که بر اساس عقاید کنونی نمی بایستی وجود داشته باشد ولی دست من هنوز از کشفیاتم خالی نشده است. حماسه اسکیموها نیز میگوید که اولین قبایل توسط خدایان با بالهای درخشان به شمال آورده شدند و داستان های بسیار قدیمی سرخ پوستان از پرنده آتشی که به آنها استفاده از میوه و آتش را آموخت گفتگو میکند. و در حماسه «مایا» (Maya) «پوپال واه» (Popol Vuh) بازگو میکند که خدایان قادر بودند همه چیز را بشناسند، از گیاهان و چهار نقطه اصلی قطب نما و حتی کرویت زمین مطلع بودند.

- چرا اسکیموها در باره پرنده فلزی صحبت میکنند؟
- چرا سرخ پوستان از پرنده آتشین میگویند؟
- و چگونه ممکن بوده که اجداد «مایا» بدانند که زمین گرد است؟

مایاها بسیار باهوش بودند و يك تمدن پیشرفته داشته اند. آنها نه تنها يك تقویم بسیار عالی استخراج نموده بودند، بلکه محاسباتی هم به جای گذاشتند که باور نکردنی می باشند. آنها می دانستند که سال زهره 584 روز می باشد و سال زمین را به 365/2420 روز تخمین زده بودند. (محاسبه دقیق امروزی 365/2422 روز میباشد)

مایاها محاسباتی از خود به جای گذاشته اند که تا 64 میلیون سال دیگر باقی خواهد ماند. در کتیبه های بعدی محاسباتی شده که به حدود 400 میلیون سال می رسد. کاملاً قابل قبول است که فرمول معروف زهره توسط يك مغز الکترونیکی محاسبه شده. در هر صورت این باور نکردنی است که افراد بدوی جنگل نشین، چنین محاسباتی را استخراج کرده باشند. فرمول زهره مایاها به شرح زیر است:

تزالکین 260 روز، زمین 365 روز و سال زهره 584 روی می باشد، این ارقام حاوی امکان تقسیم باور نکردنی می باشد. 365 پنج بار به 73 تقسیم شود و 584 هشت مرتبه و فرمول مذکور این چنین صورت می گیرد.

$$(ماه) -20 \times 13 \times 2 \times 73 = 260 \times 2 \times 73 = 37960$$

$$(خورشید) -8 \times 13 \times 5 \times 73 = 105 \times 5 \times 73 = 37960$$

$$(زهره) -5 \times 13 \times 8 \times 73 = 65 \times 8 \times 73 = 37960$$

یعنی تمام دوره ها پس از 37/960 روز مواجه می گردند.

در حماسه گفته شده که مایاها معتقد بر این بودند که در این تاریخ خدایان به استراحتگاه عظیم باز خواهند گشت. حماسه مذهبی افراد ماقبل «اینکا» بر این بود که ستارگان دارای موجودات زنده می باشد و خدایان از دسته ستاره هفت اختران به زمین آمده بودند. کتیبه های سومری ها، آشوری ها، بابلی ها و مصری ها نیز این چنین می گوید: خدایان از ستارگان آمدند و بدانجا بازگشتند. آنها در کشتی های آتشین، آسمان ها را طی میکردند، دارای سلاح وحشتناکی بودند و زندگی ابدی را به فرد فرد بشر نوید می دادند.

البته این کاملاً طبیعی است که بشر بدوی خدایان خود را در آسمانها جستجو نمایند، و در تصویر ظاهر این موجودات مبهم و پرشکوه تخیلات خود را مهار نمایند. با این وجود اگر تماماً این موضوع را قبول کنیم باز هم سوالات جواب نگفته بسیار باقی می ماند.

مثلاً کتیبه نویس «ماهآب هاراتا» (Mahabharata) چگونه می توانسته بداند سلاحي که قادر به ایجاد دوازده سال خشکسالی برای تنبیه يك قوم بوده وجود داشته، و آنقدر پرقدرت بوده که طفل را در رحم مادر از بین ببرد؟ این کتیبه قدیمی «ماهآب هاراتا» صریح تر از انجیل می باشد. حتی با تخمین کم نیز متن اصلی بالغ بر پنج هزار سال از عمرش می گذرد.

کاملاً بجاست که در پرتو نور دانش امروزی این کتیبه را مورد مطالعه قرار بدهیم. ابدأ متعجب نخواهیم شد که در «رامایانا» (Ramayana) می خوانیم که «ویماناس» (Vimanas) یعنی ماشین پرنده، در ارتفاعات بسیار زیادی به کمک جیوه و با طوفان عظیمی حرکت میکرده.

«ویماناس» قادر بوده مسافتهای طولانی را طی کند و می توانسته جلو و یا بالا برود. ظاهراً يك سفینه بسیار محرك بوده.

قسمتی از ترجمه آن در سال 1891

«به میل «راما» (Rama) کالسه که پر شکوه در کوهی از ابر و غرشی عظیم به هوا برخاست»

ما باز متوجه میشویم که در اینجا نه تنها اشاره به جسم پرنده شد، بلکه نویسنده از غرش عظیم صحبت میکند.

باز هم قسمت دیگری از «ماهآب هاراتا»

«بیهما» (Bhima) با «ویمانا» بر اشعه عظیمی که چون خورشید درخسان بوده و صدایی چون غرش طوفان داشت، پرواز کرد. (سی. روی 1889) (C. Roy)

حتی تخیلات نیز احتیاج به محرکی دارند. چطور کتیبه نویس می تواند شرحی بدهد که لااقل احتیاج به جزیی فهم از ساختمان موشك را دارد، و اینکه این سفینه ها با تشعشع و صدای مهیبی حرکت میکنند؟

در «سمسپتاکبادها» (Samsaptakabadha) توصیفی در باره ارا به هایی که می توانند پرواز کنند و آنهایی که نمی توانند پرواز کنند ذکر شده. در اولین نسخه «ماهآب هاراتا» شرح بسیار دقیقی از «کانتی» (Kunti) مجرد بیان شده که نه تنها توسط خدای آفتاب ملاقات شد بلکه از او دارای پسری نیز می شود، پسری که گفته می شده همچون خورشید درخشان بوده.

چون «کانتی»، حتی در آن روزگاران، از این که مبادا مورد سرزنش قرار گیرد پسرک را به درون سبدي می گذارد و او را به رودخانه می سپارد. «ادهیراتا» (Adhirata) نیک مرد ماهیگیری از «سوتا» (Suta) سبد را از آب می گیرد و طفل را نجات میدهد و او را بزرگ میکند.

اگر به خاطر شباهت زیادش به سرگذشت موسی نبود این داستان ابداً ارزش بازگو کردن را نداشت و البته اشاره دیگری به باروری بشر توسط خدایان شد و همچون «گیلگمش» و «آریوانا» (Aryuna) شجاع «ماهآب هاراتا» دست به سفر طولانی در جستجوی خدایان می زنند که از آنها تقاضای اسلحه کند و هنگامی که «آریوانا» پس از مشقات بسیار خدایان را می یابد «اینرا» (Indra) خدای بهشت و همسرش «ساجی» (Sachi) در کنارش به او اجازه شرفیابی اختصاصی می دهد. آن دو «آریوانای» شجاع را در یک محل معمولی نمی پذیرند، او را در یک ارا به جنگی ملاقات میکنند و حتی از او دعوت میکنند که همراهشان به سفر در آسمان بپردازد.

در «ماهآب هاراتا» آنقدر اطلاعات و ارقام دقیق وجود دارد که خواننده را به این فکر وامیدارد که کتیبه نویسنده این اطلاعات را برای خودش شخصاً طبق معلومات خود درج نموده.

مملو از نفرت، او اسلحه ای را شرح میدهد که می تواند تمام جنگجویانی که قطعات فلزی بر خود دارند از بین ببرد. اگر جنگجویان به موقع از این واقعه با اطلاع می شدند تمام اشیاء فلزی را از خود دور میکردند و خود را به آب می انداختند و کاملاً خود و آنچه را که لمس کرده بودند، می شستند و بدون دلیل نیست چون نویسنده شرح میدهد که این اسلحه موها و ناخنها را از بین می برد. هر موجود زنده ای که در مقابل این اسلحه قرار میگرفت ضعیف و رنجور می گردید.

در هشتمین نسخه ما «اینرا» را در ارا به بهشتی اش ملاقات میکنیم. از تمام بشریت او «یادهیسترا» (Yudhisthira) را انتخاب نموده که اجازه داشته باشد در کالبد فناپذیرش به کیهان سفر کند. در اینجا نیز شباهت این حماسه و داستان «ایناک» (Enoch) و «الیجاه» (Elijah) مشاهده می گردد. در همین نسخه بازگو شده که «گورخا» (Gurkha) از «ویمانای» (Vimana) پر قدرت تنها یک جسم بر روی شهر پرتاب کرد، که این شاید اولین شرح فرود بمب هیدروژنی باشد.

نویسنده لغاتی به کار می برد که پس از شرح انفجار بمب هیدروژنی در بیکنی توسط شهود به خاطر ما بسیار آشنا می آید. دود پر حرارتی، هزاران مرتبه درخشان تر از خورشید و با درخشندگی مهیبی، بپا خواست و شهر

را به خاکستر مبدل نمود. هنگامی که «گورخا» به زمین نشست سفینه اش همچون سرمه درخشان بود. و برای رضای خاطر فیلسوفان باید متذکر شوم که «ماه‌اب هاراتا» میگوید که «زمان نطفه کیهان می باشد»

«کن تیوا» و «کان تیو» (Kantyua) کتب تبتی نیز اشاره ای به سفینه های پرنده میکنند که آن را مصیبت آسمانی می خوانده اند. هر دو کتاب مخصوصاً متذکر میشود که این دانش مقدس بوده و برای عموم نمی باشد. در «سامارانگانا سوترادهارا» (Samarangana Sutradhara) يك فصل کامل به شرح کشتی فضایی اختصاص داده شده که نوشته این کشتی فضایی از عقبش آتش و جیوه پرتاب میکرد. کلمه آتش در کتب عتیق به منظور آتش سوزان نبوده چون بالغ بر چهل نوع آتش که اغلب به خواص الکتریکی و مغناطیسی نسبت داده شده اشاره گردیده.

بسیار مشکل است که قبول کنیم که بشر گذشته می دانسته که امکان دارد از فلزات سنگین انرژی بدست آورد و او از طریقه آن نیز مطلع بوده. به هر صورت ما نباید همه را ساده بگیریم و نوشته های سنسکریت را بعنوان حماسه رد کنیم.

فصول بی شماری از رساله های قدیمی به شرح برخورد بشر و خدایان و سفینه های آنها اختصاص داده شده که این خود شك را مبدل به یقین می نماید. ما با طرز فکر قدیمی که متأسفانه دانشمندان هنوز بدان معتقدند به جایی نخواهیم رسید: «چنین چیزی وجود ندارد»، «اشتباه در ترجمه است»، «این تفسیر پر زرق و برق به وسیله نویسنده یا کپی‌کننده میباشد»

باید يك فرضیه جویا شویم یا از دانش تکنولوژیکی امروزه خود بیاموزیم و غباری که گذشته ها را پوشانیده روشن نماییم. همچنان که خارقه سفینه فضایی در گذشته دور قابل تعبیر میباشد همانطور ممکن است دلیل کاملاً منطقی برای سلاح وحشتناکی که خدایان، حداقل یکبار، در آن گذشته به کار برده اند و آنقدر در باره اش اشاره شده وجود داشته باشد.

قسمتی از «ماه‌اب هاراتا» حتماً ما را به فکر و احوال داشت:

«اینچنین مینمود که تمام قدرت های طبیعت لگام گسیخته اند. خورشید به دوران آمد، در اثر حرارت سلاح، زمین در آتش تب می سوخت، فیل ها در اثر حرارت به درون آتش هجوم بردند و برای نجات از این عمل وحشتناک مأیوسانه به هر سو می گریختند. آب به جوش آمد، جانوران مردند و دشمن در شعله های آتش خشمناک که درختان را چون کاهی از بین می برد نابود شدند. فیلها نعره ای پر وحشت کشیدند و همگی به زمین کوبیده شدند و مردند. اسبها و ارا به های جنگی همگی سوختند و منظره آنچنان بود که جهنم عبور کرده باشد. هزاران ارا به نابود شده و سپس، سکوت دریاها را فرا گرفت. بادهای شروع به وزیدن نمود و زمین درخشان گردید. منظره وحشتناکی بود، اجساد گناهکاران آنچنان در گرما سوخته شده بود که دیگر شباهتی به جسد انسان نداشت. هرگز تا کنون چنین اسلحه وحشتناکی دیده نشده و هرگز تاکنون در باره چنین اسلحه ای نشنیده ایم»

(سی. رویا درونا پاروا 1889)، (C. Roy Drona Parva)

داستان همچنان ادامه میدهد که آنها که گریختند خود و هر چه که داشتند شستند چون همه چیز از تنفس مسموم و کشنده خدایان آلوده شده بود. کتیبه «گیلگمش» چه میگوید؟ «آیا تنفس مسموم حیوان بهشتی بر تو نشسته؟»

«آلبرتو تولی» (Alberto Tulli) متصدي سابق قسمت مومیایی های مصري در موزه واتیکان قطعه کتیبه ای متعلق به زمان «توتوموسیسی» (Tuthmosis) سوم که در 1500 سال قبل از مسیح میزیسته به دست آورد. از فرود گلوله آتشین از آسمان میگوید، که تنفس شیطانی داشته - «توسوموسیسی» و سربازانش این واقعه مهیج را تماشا کردند تا آنکه گلوله آتشین از زمین برخاست و در مسیری به سمت جنوب از دیده ها پنهان گردید.

تمام تفاسیر به تاریخ هایی در حدود هزاره قبل اشاره میکنند. نویسندگان در قاره های متفاوتی می زیستند و متعلق به نژادهای مختلفی بودند. قاصد بخصوصی وجود نداشته که اخبار را پخش کند و سفرهای بین قاره ای يك عمل عادی نبود. با این وجود از نقاط مختلف جهان، رسوم، بازگو کننده يك حماسه می باشد. آیا همگی دارای يك تخیل بوده اند؟ آیا همگی تحت تأثیر يك پدیده خارقه قرار گرفته بودند؟

این کاملاً غیرممکن و غیرقابل تصور است که تفاسیر «ماهاب هاراتا» انجیل، کتیبه گیلگمش، حماسه های اسکیموها و سرخ پوستان، اسکاندیناوی ها، تبتی ها و منابع بسیار دیگر، همگی داستانهایی در باره خدایان پرنده، سفینه های عجیب و عذابهای وحشتناک که به پیدایش این پدیده نسبت داده شده، بازگو کنند. امکان ندارد که همگی دستخوش يك تخیل شده باشند. تفسیر تقریباً یکسان فقط ممکن است از روی حقیقت باشد، یعنی اتفاقات ماقبل تاریخ واقعیت داشته. آنها آنچه را که اتفاق افتاده بازگو کرده اند. حتی اگر مخبر زمان عتیق، همچون خبرنگاران امروز، داستان خود را با اضافات جالب مفصل تر کرده باشند در عمق آن، واقعه اصلی باقی می ماند، همانطور که امروزه نیز چنین می باشد. و کاملاً واضح است که ممکن نیست این واقعه در نقاط مختلف و زمانهای متفاوت همگی ساختگی باشد، بگذارید مثالی بزنم.

يك هلیکوپتر اولین بار در دشتهای آفریقا به زمین می نشیند. هیچ يك از بومیان چنین دستگاهی را تاکنون ندیده اند. هلیکوپتر با صدای ترسناک در يك منطقه فرود می آید. خلبانان در لباسهای رزمی با کلاهخود و مسلسل دستی از آن بیرون می آیند. وحشیان ملبس به پوست حیوانات از این واقعه، مات و مبهوت در جای خود خشک شده اند و وجود این شيء را که از آسمانها به زمین آمده و خدایان ناآشنا را با خود آورده، ابداً درک نمیکنند. پس از مدتی هلیکوپتر به هوا برمی خیزد و در آسمان ناپدید می شود.

هنگامی که بشر بدوی تنها میشود باید در فکر خود این خارقه را ترجمه نماید. آنچه را که دیده به آنان که حاضر نبوده اند بازگو میکند. يك پرنده، يك سفینه بهشتی، که هنگام سقوط غرش وحشتناکی داشت و موجودات پوست سفید با سلاحی که آتش پرت میکرد از آن بیرون آمد. این بازدید معجزه آسا برای همیشه ثبت می شود و سینه به سینه نسل ها را طی خواهد نمود. هنگامی که پدر داستان را برای فرزندش بازگو میکند، مثلاً سفینه کوچیکتر نخواهد شد و موجودات حتماً خارق العاده تر و قوی تر می شوند. اینها و خیلی مطالب دیگر به داستان اضافه

خواهد شد، ولی متن اصلی داستان، همان فرود هلیکوپتر می باشد که در نقطه بازی از جنگل فرود آمد و خلبانان از آن خارج شدند. سپس واقعه مبدل به متولوژی قبیله می شود.

بعضی چیزها را نمی توان ساخت. من هرگز به دنبال سفینه های بهشتی، تاریخ عهد عتیق را زیر و رو نمی کردم اگر شرح این واقعه فقط در دو سه کتاب قدیمی بیان شده بود اما وقتی که تقریباً تمام کتب افراد بدوی سراسر دنیا همین داستان را بازگو میکنند حس میکنم که باید سعی کنم که حقیقت نهفته در این صفحات را به دست بیاورم.

«فرزند بشر تو در خانه ای پر از اغتشاش به سر می بری، کسانی که چشم دارند و نمی بینند گوش دارند و نمی شنوند» (حزقیال)

می دانیم که تمام خدایان سومری ها به ستاره بخصوصی نسبت داده می شوند. اینچنین گفته میشود که مجسمه از «مارداک»، مریخ (Marduk)، ارفع ترین خدایان وجود داشته که وزن آن «800 تالنت» طلای خالص بوده. اگر هرودوت را باور کنیم این معادل است با 48000 پوند. «نینورتا» (Ninurta) یا سیروس، قاضی کیهان به شمار می رفته و کیفر بشر فانی را تعیین میکرده. کتیبه های متعددی موجود است که به مریخ، سیروس و «پلائیدیز» نسبت داده اند. کراراً در دعاها و اشعار سومری به سلاح مقدسی که نوع و عواقب آن برای مردم آن روز، کاملاً نامفهوم بود اشاره شده.

در توصیفی از مریخ گفته شده که او دشمنانش را با بارانی از آتش و صاعقه ای درخشان نابود کرد. گفته شده که «اینانا» (Inanna) با درخشندگی هولناک و جلایی کور کننده در آسمان حرکت میکرده و خانه دشمنانش را ویران می ساخته. نقوش و حتی مدلی از یک بنا به دست آمده که بی شباهت به یک پناهگاه نمی باشد، مدور و عظیم با روزنه های عجیب.

از همان دوره، در حدود 3000 سال قبل از مسیح، باستان شناسان مدل یک دسته ارابه و راننده بعلاوه دو نفر ورزشکار در حال کشتی گرفتن را به دست آورده اند که نشان دهنده هنر بسیار ارزنده ای می باشد. ثابت شده که سومری ها استادان هنر عملی بوده اند. پس چرا سومری ها از یک پناهگاه خشن مدل ساخته اند با علم به اینکه در حفاری های بابل و «اوروک» آثار ظریف تری به دست آمده؟

چندی پیش یک کتابخانه کامل سومری حاوی 60000 کتیبه سفالی در «نپور» (Nippur) واقع در 95 مایلی جنوب بغداد به دست آمد. اکنون ما قدیمی ترین شرح واقعه طوفان را که بر روی کتیبه در شش ستون کنده شده در دست داریم.

پنج شهر در این کتیبه نام برده شده. «اریدو» (Eridu)، «باتیبیرا» (Badtibira)، «لاراک» (Larak)، «سیتپار» (Stipar) و «شوروپک» (Shuruppak) و دو شهر از این پنج شهر هنوز کشف نشده. در این کتیبه ها که فعلاً قدیمی ترین کتیبه ترجمه شده میباشد نوح سومری ها



«زیوسودرا» (Ziusudra) نامیده شده و گفته شده که او در «شوروپک» زندگی میکرده و کشتی خود را در آنجا ساخته. شرح طوفان که ما فعلاً در دست داریم از آن که در کتیبه «گیلگمش» ذکر شده قدیمی تر می باشد. کسی نمی داند که با کشفیات تازه، تاریخ قدیمی تري به دست خواهد آمد یا خیر.

به نظر می رسد که بشر گذشته، عقیده زندگی ابدی و یا زندگی پس از مرگ را حقیقت می پنداشته و اعتقاد شدیدی به آن داشته اند. طبیعتاً نوکران و بردگان پس از مرگ سروران خود با تمایل کامل در مقبره آنها می ماندند. در مقبره «شاب آت» (Shub-At) بالغ بر هفتاد اسکلت با نظم خاص در کنار هم قرار دارند. بدون هیچگونه اثری از شکنجه، آنها در انتظار مرگی که بدون شك سریع و بدون درد بوده، که شاید به وسیله سم انجام گرفته، در لباس های پرشکوه خود نشسته و یا خوابیده اند. با اراده ای راسخ همگی در انتظار زندگی پس از مرگ در کنار سروران خود بوده اند. چه کسی این عقیده تولد مجدد را به مغز این کافران فرو کرده بود؟

حماسه های مصر نیز به همان اندازه گیج کننده است در شرح مردم نیل نیز از موجودات پرقدرتی که در کشتی ها در آسمان سفر میکردند گفتگو میکند.

رساله خدای آفتاب «را» (RA) اینچنین میگوید:

«تو در زیر ستارگان و ماه جفت گیری کردی و کشتیها را که همچون ستاره سرگردان خستگی ناپذیر، و ستاره قطب که هرگز غروب نمیکند در زمین و آسمان پیش کشیدی»

این هم نوشته ای از اهرام می باشد:

«او کسی است که کشتی آفتاب را میلیونها سال راهنما بود»

حتی اگر ریاضی دانان مصري بسیار پیشرفته بوده اند باور نکردنی است که آنها در مورد ستارگان و سفینه بهشتی از میلیونها سال صحبت کنند. «ماهآب هاراتا» چه میگوید؟ «زمان نقطه کیهان می باشد»

در «ممفیس، پناه» (Memphis Ptah) به پادشاه دو مجسمه میدهد که با آنها فرمانروایی او را جشن بگیرد و به او دستور داد که این جشن را تا ششصد هزار سال ادامه دهد. آیا احتیاج دارد که متذکر بشویم که «پناه» برای دادن مجسمه به پادشاه در يك ارا به درخشان ظاهر میشود و سپس در افق ناپدید میگردد؟

امروزه آفتاب بالدار و عقاب پرنده که علامت ابدیت و زندگی ابدی را حمل میکند بر سر درب معابد در «ادفو» (Edfu) دیده می شود. در هیچ نقطه شناخته شده جهان همچون مصر دیده نشده که تا به این حد علامت خدایان پرنده، بیشمار و محافظت شده باشد.

هر توریستی با جزیره فیل در رود نیل آشنایی دارد. این جزیره حتی در قدیمی ترین رساله ها فیل نامیده شده چون شباهت بسیاری به فیل دارد. ولی چگونه مصري های قدیم به این شباهت واقف بوده اند، چون این شباهت



فقط از يك هواپیما در ارتفاع زیاد قابل تشخیص می باشد و کوه بلندی در نزدیکی جزیره وجود ندارد که بتوان از ارتفاعات، آن جزیره را دید و به این شباهت پی برد.

يك نوشته که به تازگی از بنایی در «ادفو» به دست آمده میگوید که بنا به ساخت موجودات مافوق طبیعت می باشد. نقشه بنا توسط «ایم هوتپ» (Im-Hotep) فناپذیر کشیده شده. این «ایم هوتپ» شخصیت عجیب و دانایی به شمار می رفته، انشتاین زمان خودش محسوب می شده. او نویسنده، پزشک، عابد، معمار و فیلسوف بوده.

در دنیای عتیق، در زمان «ایم هوتپ»، تنها ابزاری که معمار به کارگزارش اجازه می داد از آن استفاده کنند چوب و مس بوده که هیچکدام برای بریدن سنگهای عظیم قابل استفاده نمیباشد. با این وجود «ایم هوتپ» نابغه هرم پله دار «ساکارا» (Sakkara) را برای فرعونش که «زوسر» (Zoser) نام داشت ساخت. این بنا که 197 پا ارتفاع دارد با چنان مهارتی ساخته شده که معماری مصر هرگز قادر نبوده با آن برابری نماید. پایه آن با دیواری به ارتفاع 33 پا و طول 1750 پا احاطه شده که «ایم هوتپ» آن را خانه ابدیت نامید. دستور داد که خودش را در آنجا دفن کنند که خدایان در بازگشت او را نیز بیدار نمایند.

می دانیم که تمام اهرام بر حسب موقعیت ستاره بخصوصی ساخته شده اند. آیا این دانش با علم به اینکه هیچگونه مدرکی از ستاره شناسی مصریها در دست نیست تا اندازه ای باور نکردنی نمی باشد؟ سیروس یکی از ستارگانی است که مورد نظر آنها بوده. ولی این توجه به سیروس تا اندازه ای عجیب به نظر میرسد چون سیروس از ممفیس فقط در ماه طغیان نیل دیده میشود و آنهم فقط در افق. و يك مطلب گیج کننده دیگر اینکه مصري ها در 4221 سال قبل دارای تقویم کاملی بودند که این تقویم از روی طلوع سیروس استخراج گردیده بود.

(اول توات = نوزدهم ژوئیه) و دور سالانه را تا بیش از 32000 سال محاسبه کرده بودند.

ناگفته نماند که منجمین گذشته وقت بسیاری داشتند که سال های متوالی آفتاب، ماه و ستارگان را تحت نظر بگیرند و متوجه شوند که ستارگان پس از تقریباً 365 روز به همان نقطه باز می گردند. ولی آیا احمقانه به نظر نمی رسد که با وجود ماه و آفتاب که آسانتر دیده میشوند و میتوان محاسبه دقیق تری از حرکت آنها نمود، سیروس را مبدأ تقویم قرار داد.

شاید تقویم سیروس يك سیستم بخصوص باشد، فرضیه امکانات، چون ظهور ستاره را نمی توانستند پیشگویی نمایند. اگر سیروس در سپیده صبح هنگام طغیان نیل بر افق ظاهر می شده این فقط يك اتفاق بیش نبوده، زیرا طغیان نیل هر ساله نمی باشد و هر طغیان در يك روز نیست. در این صورت چرا يك تقویم سیروسی؟

- آیا نوشته یا عهد مخصوص بوده که توسط موبدان حفاظت می شده؟
- مقبره ای که گردنبند طلا و اسکلت يك حیوان شناخته نشده در آن کشف شده شاید متعلق به شاه «یودیمو» (Udimu) می باشد. این جانور از کجا آمده؟
- چگونه میتوان سیستم اعشاری را که مصریها در دوران اول دارا بودند، توضیح بدهیم؟

- چگونه آنچنان تمدن پیشرفته ای در چنین زمان دوری پدید آمد؟
- اشیاء مسی و برنزی در ابتدای تمدن مصر از کجا پیدا شد؟
- چه کسی این دانش باور نکردنی ریاضی و یک خط حاضر به آنها داد؟

قبل از اینکه در باره چند بنا و آثار که انبوهی سوال در بر دارند صحبت کنیم بگذارید نگاه دیگری به رساله های قدیمی بیاندازیم.

- سازنده داستان هزار و یک شب این چنین تخیلات را از کجا به دست آورده بود؟

چگونه ممکن است یک نفر به این فکر بیافتد که چراغی را توصیف کند که مالک آن با مالیدن چراغ، جادوگری را احضار نماید؟

- چه تفکر پرجراتی در داستان علی بابا و چهل دزد بغداد «دیوار دهن بگشا» را پدید آورده؟

البته امروزه این تخیلات ما را مبهوت نمی سازد چون با فشار یک دکمه، تلویزیون، تصاویر ناطق به ما نشان می دهد و همانطور در اغلب فروشگاه های بزرگ به وسیله لامپ های فتوالکتریکی باز می شود و دیگر «دیوار دهن بگشا» برای ما موضوع عجیبی نیست. با این وجود قدرت تخیلی داستان سرایان قدیم آنقدر باور نکردنی است که کتب داستان های علمی نویسندگان امروز در مقابل آنها کودکانه جلوه میکنند. بنابراین داستان سرایان قدیم حتماً چیزهایی دیده بودند یا می دانستند و یا تجربه کرده بودند که تخیلاتشان را به کار بیاندازند.

در دنیای تمدنهای حماسه ای و افسانه مانند، ما بر زمین لرزانی قرار گرفته ایم و نقطه ثابتی در دست نداریم. طبیعتاً، رسوم قدیمی ایسلندی و نروژی از خدایان صحبت میکنند، خدایانی که در آسمانها سفر میکنند. «فریگ» (Frigg) یک خدای مؤنث است و ندیمه ای به نام «گنا» (Gna) دارد. «فریگ» ندیمه را سوار بر اسبی که بر فراز زمین ها و دریاها حرکت میکند به دنیاهای دیگر می فرستد. نام اسب «حوف» می باشد.

حماسه چنین ادامه میدهد که روزی «گنا» موجود عجیبی را در آسمان می بیند. در رساله های عتیق مستند بر اینکه زمین، ماه و خورشید از نقطه نظر چه کسی، خدایان، غول ها، انسانها و یا کوتوله ها، مورد بحث می باشد اسامی مختلفی به خود میگردفته ولی چگونه ممکن است در گذشته تاریخ بشر با افق محدود فکریش، ابعادی مختلف این چنین ایجاد نماید؟

اگر چه «استور لوسن» دانشمند، حماسه ها، داستان ها، آهنگ های نروژی و ژرمن را تا سال 1200 بعد از مسیح ننوشته بود ولی گفته میشود که این حماسه ها و داستان ها، هزاران سال عمر دارند. در این نوشته ها سبیل زمین به مثال توپ توصیف شده و «ثور» (Thor) پیشوای خدایان همیشه با علامت چکش نشان داده شده، یعنی نابود کننده.

پروفسور «کوهن» (Kuhn) بر این عقیده است که کلمه چکش به معنی سنگ می باشد و به دوران سنگ مربوط می شود و فقط بعداً به چکش برنزی و آهنی تبدیل شده. بنابراین ثور و علامت چکش می بایستی خیلی قدیمی بوده و حتی شاید متعلق به دوران سنگ باشد، علاوه بر این کلمه «ثور» در حماسه ها (سنسکریت) «تانایتشو» (Tanayitnu) می باشد که کم و بیش به معنی «رعدساز» است. «ثور» خدای نروژی، خدای خدایان، خدای «وانن» (Wanen) ژرمن است که آسمان ها را ناامن می سازد.

اگر در باره روشهای کاملاً تازه ای که من در باره تحقیق در گذشته عرضه کرده ام مباحثه شود ممکن است این چنین اعتراض شود که نمیتوان رسوم و حماسه های عتیق را که به نحوی دارای متن در باره آسمانها باشد جمع کرده و دلیلی برای سفرهای فضایی ماقبل تاریخ نمود، ولی آنچه که من میگویم اینچنین نیست، من فقط به قسمت هایی از تفاسیر قدیم که جایی در طرز فکر و عقاید و فرضیه های عادی ندارند اشاره میکنم. من به هر نقطه که حقیقتاً حساس می باشند و نویسندگان، مترجمین و کپی نویس ها، فهم کافی از علم برای تحلیل آن را دارا بوده اند مورد حمله قرار میدهم.

اگر همین اشتباهات و تفاسیر پر زرق و برق، در چهارچوب يك دين يا اعتقاداتي مورد قبول نبود من نیز کاملاً آماده بودم که قبول کنم، ترجمه ها غلط و کپی ها نادرست می باشد. این کاملاً نابجاست که يك محقق علمی چیزی را به خاطر اینکه با عقایدش مطابقت نمیکند رد کند و اگر مکمل فرضیه اوست آن را قبول کند.

تصور کنید که اگر ترجمه های تازه ای با طرز فکر تکنولوژیکی امروزه به دست می آمد فرضیه های من چه قدرت و شکلی به دست می آوردند. برای اینکه در پیشرفت آهسته و صبورانه ما کمک بگیریم اشاره ای به يك کشف تازه میکنم. چندی پیش کتیبه هایی نزدیک بحرالمیت به دست آمده و يك بار دیگر ما در کتب رساله ابراهیم و موسی در باره ارا به های آسمانی که دارای چرخ هستند و آتش پرتاب میکنند می خوانیم، اگر چه اینگونه اشارات نیز در کتب ایتوپین و اسلاویک «ایناک» (Enoch) دیده می شود.

«در پشت آن موجود، ارا به ای دیدم که چرخ هایی آتشین داشت و هر چرخ پوشیده از چشم هایی بود و بر هر چرخ تیغی قرار داشت که از شعله پوشیده بود و شعله در اطرافش بود»

ابراهیم (رساله ابراهیم) بنا بر تفسیر پروفسور «شولوم» (Sholem) سمبل تیغ و ارا به در حماسه یهود تقریباً با «پلروما» (Pleroma) (فراوانی نور) در عقاید باطنی مسیحی قدیم «هلنستیک» (Helenistic) مطابقت دارد. این جواب محترمانه ای است ولی آیا می توان گفت که به طور علمی ثابت شده؟ می توانیم خیلی ساده بپرسیم که چه می شد اگر حقیقتاً عده ای ارا به های آتشین را، که کراراً توصیف شده، دیده اند؟

در طومارهای «کومران» (Qumran) يك نوشته مقدس کراراً به کار برده شده بود. در مدارك به دست آمده از غار چهارم، علایم مختلفی در يك پدیده به خوبی متناوب می باشد. یک نظریه نجومی تیتیر مطلب می باشد.

قضاوت، آنچه را که خطاب به تمام فرزندان طلوع گفته:

ولي چه اعتراض قابل قبول و مثبتی علیه این موضوع وجود دارد که آنچه را که توصیف می کردند، حقیقتاً يك ارايه آتشین بوده؟ مسلماً نه این دلیل مبهم و ابلهانه، که در آن زمانها ممکن نبوده ارايه هاي آتشین وجود داشته باشد. این گونه جوابها شایسته فردی نیست که من میخوامم با سوالاتم او را وادار به قبول و درك راه تازه و متفاوتی بکنم.

همین دیروز بود که دانشمندان بر این بودند که هیچ سنگی «میتور» (Meteor) از آسمان فرو نمی آید چون سنگی در آسمان نیست. حتی ریاضی دانان قرن نوزدهم به این نتیجه رسیدند، و در آن زمان کاملاً قابل قبول بود، که راه آهن نمی تواند از 21 مایل در ساعت سریعتر حرکت کند چون اگر سریعتر برود هوا از داخل آن بیرون رانده می شود و مسافران در اثر خلاء ایجاد شده خفه خواهند شد!

کمتر از صد سال پیش ثابت شده بود که جسمی سنگین تر از هوا پرواز نخواهد کرد. در انتقادی از کتاب «علایمی از کیهان» نوشته «والتر سولیوان» (Walter Sullivan) در يك روزنامه معروف، آن را يك افسانه علمی تلقی نمود و ادامه میدهد که حتی در آینده بسیار دوری امکان رسیدن به «ایپسیلون اریدانی» (Epsiloneridani) و یا «تو-سینای» (Tau-Citi)، دو ستاره نزدیک به کرات خورشیدی وجود ندارد. حتی با وجود خاصیت تکان زمانی و یا خواب عمیق فضانوردان قادر نخواهند بود مانع این مسافت های غیر قابل تصور را از سر راه بردارند.

جای بسی شکر است که همواره متفکرانی شجاع وجود داشته که به انتقادات بی اعتنا بوده اند. بدون آنها امروز يك سیستم عظیم راه آهن وجود نداشت، با قطارهایی که با سرعتی معادل 124 مایل در ساعت حرکت میکنند (مسافران در سرعت بیش از 21 مایل در ساعت خفه خواهند شد) و موشک هایی به کره ماه نمی رفت (چون بشر قادر نمی بود کره اش را ترك کند)، اگر به خاطر این آینده نگران نبود خیلی چیزها وجود نداشت.

تعدادی از محققین می خواهند به واقعیات نزدیک باشند، ولي آنچه که آنها فراموش میکنند این است که آنچه را که آنها امروزه واقعیات میخوانند در گذشته چیزی بجز تخیلات يك آینده نگر بیش نبوده. تعداد کثیری از کشفیات انقلابی خود را که اکنون واقعیت می شمارند مدیون شانس می باشیم نه به تحقیق مداوم، و بعضی از آنها نشانه افتخاری برای آینده نگران جدي و افکار آنها می باشد که بر انتقادات، تعصبات و تبعیضات غلبه کرده اند. مثلاً «هاینریک اسکلیمن» (Heinrich Schliemann) که تفکر شگفت «هومر» (Homer) را بیش از يك داستان شمرده و در نتیجه تروی (Troy) را کشف نمود.

ما خیلی کمتر از آن در باره گذشته خود می دانیم که در باره آن قضاوت نماییم. کشفیات تازه ممکن است مشکلات مبهم بی شماری را حل نماید. مطالعه روایات قدیم قادر است دنیای واقعیتهای امروزی را سرنگون نماید. ناگفته نماند که به نظر من بیش از کتابهایی که به جای مانده، از بین رفته است. گفته می شده که در آمریکای جنوبی کتابی موجود بوده که تمام دانش عهد عتیق را در بر داشته. روایت بر این است که این کتاب توسط شصت و سومین فرمانروای «اینکا» به نام «پاچاکوتی» (Pachacuti) پنجم از بین برده شده.

در کتابخانه اسکندریه بالغ بر 500000 جلد کتاب متعلق به «پتولیمی سوتر» (Petolemy Soter) موجود بوده که تمام رسوم بشریت را در بر داشته. این کتابخانه قسمتی توسط رومیان از بین رفت و بقیه در قرن ها بعد به دستور عمر خلیفه وقت مسلمین سوزانیده شد. باور نکردنی است که نسخه هایی پر بها و غیر قابل تهیه برای گرم کردن حمامهای اسکندریه به کار برده شده باشند.

کتابخانه معبد دارالسلام و کتابخانه «پرگمن» (Pergemon) که حاوی 200000 جلد کتاب بوده، چه شد؟

هنگامی که «چای هوانگ» (Chi-Hung) امپراتور چین در 214 قبل از مسیح به دلایل سیاسی دستور نابودی انبوهی کتب تاریخی، نجومی و فلسفی را داد، چه گنج ها و اسراری را نابود کرد. چه مقدار نسخه اصلی را «پل» (Paul) که به راه راست هدایت شده بود در «ایفسوس» (Ephesus) از بین برد.

ما قادر نیستیم ثروت گرانی را از کلیه دانش ها، که در اثر از بین بردن نوشته ها، به علت تبعیض های مذهبی، از دست داده ایم، برآورد کنیم. چندین هزار طومار، کتیبه و نسخه را پدران تارک دنیا در ترویج کورکورانه دین خود در آمریکای جنوبی نابود کردند. این صدها هزار سال قبل اتفاق افتاده، آیا بشریت از نتیجه اش چیزی آموخته؟

فقط چندین سال پیش بود که به دستور هیتلر، در میدان های عمومی، کتابها را سوزاندند و در سال 1966 همین اتفاق در چین در طول انقلاب بچه گانه مائو رخ داد. خدا را شکر که امروزه تنها يك نسخه از يك کتاب وجود ندارد.

نوشته ها و قطعات که هنوز به جای مانده قادر است منعکس کننده بسیاری از دانش گذشته دور ما باشد. در تمام قرون و اعصار، بشریت اطلاع داشته که آینده همواره با خود جنگ و انقلاب با خون و آتش در بر دارد. آیا علم به این موضوع، آنان را واداشت که اسرار و روایات خود را برای حفظ از صدمه، از بناهای عظیم به مکان های پنهانی نقل بدهند. آیا آنها اطلاعات و یا روایاتی را در اهرام، معابد و مجسمه ها پنهان کرده اند و یا آنها را به صورت رمز در آورده که صدمات زمانی را تحمل نماید؟ باید از رفتار بشر امروزی نیز هوشیار باشیم و چنین پیگیری برای آینده بنماییم.

در سال 1965، آمریکایی ها دو کپسول زمان را که قادر است شدیدترین صدمات ممکنه را تا 5000 سال دیگر تحمل نماید، در نیویورک به خاک سپردند. این کپسول های زمان، حاوی اجناس برای آیندگان بود که اگر روزگاری بازماندگانی بخواهند گذشته تاریک اجداد خود را روشن نمایند، قادر باشند چنین کنند. کپسولها از فلزی سخت تر از فولاد ساخته شده که حتی قادر است انفجار اتمی را تحمل نماید. علاوه بر اخبار روزانه، کپسول حاوی عکس شهرها، کشتی ها، اتومبیل ها، هواپیماها و موشکها میباشد. نمونه هایی از فلزات، پلاستیک، فابریک، نخ و پارچه در آن جایگزین شده، اشیاء روزمره چون سکه، ابزار و لوازم آرایش و کتابهایی در باره ریاضیات، پزشکی، فیزیک، بیولوژی و فضاوردی به صورت میکروفیلم در آن گنجانیده شده.

برای تکمیل همکاری با نسل ناشناخته آینده، کلیدی نیز گذاشته شده که این کلید، کتابی است که به وسیله آن تمام مطالب نوشته شده را بتوان به زبان آیندگان ترجمه نمود. بجای گذاشتن کپسول زمان برای نوادگان، پدیده تخیلی عده ای از مهندسين وستینگهاوس الكتريك بود. «جان هرینگتن» کلید رمز را برای کشف آیندگان اختراع کرد. دیوانه ها یا آینده نگران؟ این پروژه به نظر من باعث دلگرمی می باشد.

باعث راحتی فکر است که بدانیم امروز کسانی هستند که 5000 سال دیگر را در نظر دارند. يك باستان شناس در آینده نامفهوم، کارش همان قدر مشکل خواهد بود که امروزه برای ما مشکل است. زیرا پس از يك جنگ اتمی، کتابخانه ها غیر قابل استفاده خواهند بود و از پیشرفت هایی که باعث سربلندی امروزه ما می باشد اثری به جای نخواهد ماند چون همه نابود شده اند.

احتیاجی به يك درگیری اتمی نیست که عمل تخیلی نیویورکی ها را ثابت نماید. چند درجه انحراف در مدار زمین طغیانی عظیم و غیر قابل تحمل بوجود خواهد آورد در این صورت آنچه را نوشته شده نابود خواهد کرد. چه کسی جرأت میکند که بگوید گذشتگان در بجای گذاردن حماسه ها همچون نیویورکی ها آینده نگر نبوده اند.

مسلماً طراحان يك جنگ اتمی یا هیدروژنی، دهکده زولوها و اسکیموهای مظلوم را با سلاح خود مورد هدف قرار خواهند داد، بلکه مراکز تمدن، مورد نظر آنها خواهد بود. یعنی کابوس رادیواکتیو بر مردم پیشرفته و بسیار مترقی فرود خواهد آمد، وحشی ها و افراد بدوی که از مراکز تمدن بسیار دور هستند باقی خواهند ماند. آنها قادر نخواهند بود که منعکس کننده و یا بازگو کننده تمدن ما باشند چون هرگز در آن شرکت نکرده اند.

حتی مردان متفکر و آینده نگر قادر نخواهند بود که با کتابخانه های زیرزمینی خود کمکی به آینده بنمایند. و افراد بدوی بجای مانده، اطلاعی از کتابخانه های پنهانی نخواهند داشت. تمام نقاط کره زمین به بیابانهای سوزان مبدل خواهد شد چون تشعشعات، قرنهای باقی خواهند بود و پس از 2000 سال چیزی از شهرهای ویران شده به جای نخواهد گذارد. قدرت فناپذیر طبیعت مسیرش را در ویرانی ها طی خواهد نمود و آهن و فولاد به خاک مبدل خواهد شد.

همه چیز از نو آغاز خواهد شد و شاید بشر برای دومین و یا سومین بار به ماجراهای خود ادامه بدهد. شاید يك بار دیگر آنقدر تکاملش به سوي تمدن طول بکشد که تمام رسوم و روایات گذشته برای همیشه بر آنها پنهان بماند. 5000 سال پس از فاجعه، باستان شناسان مدعی خواهند بود که بشر قرن بیستم حتی اطلاعاتی از آهن نداشته اند.

بدون شك هر چقدر در جستجوی حفار نمایند چیزی به دست نخواهند آورد. در طول مرز روسیه، کیلومترها تله های سیمانی ضد تانک کشف خواهند نمود و توضیح خواهند داد که این کشفیات نشان دهنده يك خط نجومی می باشد. اگر آنها یکدستگاه کاست با نوار کشف کنند نخواهند دانست که با آن چه بکنند، حتی قادر نخواهند بود که بین نوار پر شده و پر نشده تمیز بدهند و شاید این نوارها، حاوی جواب به سوالات بی شماری باشد.

نوشته هایی که از شهرهای غول آسا با بناهایی به ارتفاع چند صد پا سخن میگوید تمسخرآمیز خواهد بود چون چنین شهرهایی ممکن نبوده که وجود داشته باشد. دانشمندان تونلهای قطار زیرزمینی لندن را یک پدیده عجیب و یا یک سیستم فاضلاب بسیار کامل تلقی خواهند کرد.

ممکن است آنها کراراً با گزارشاتی برخورد کنند که چگونه بشر با پرنده های غول پیکری از یک قاره به قاره دیگری سفر میکرد، کشتی های آتش زایی که در آسمانها ناپدید می شدند. اینها همگی به عنوان یک حماسه به شمار خواهد رفت چون چنین پرندگانی عظیم و کشتی های آتش زا ممکن نبوده که وجود داشته باشد.

کار مترجمین در سال 7000 بسیار مشکل خواهد بود. حقایقی در مورد یک جنگ جهانی در قرن بیستم که از باقی مانده های آثار به دست می آید کاملاً باور نکردنی خواهد بود. ولی هنگامی که نطق های مارکس و لنین به دست آنها بیافتد قادر خواهند بود که این دو را به عنوان دو روحانی در این دوران غیر قابل درک معرفی نمایند، چه شانس بزرگی.

با در دست داشتن مدارکی، مردم قادر خواهند بود معماهای بسیاری را حل نمایند. پنج هزار سال مدت طولانی می باشد، و این سستی ما در طبیعت است که اجازه می دهد تخته سنگ های آراسته 5000 سال دوام بیاورند، ولی او اینچنین در مورد حتی قطورترین تیر آهن ها اجازه نمی دهد.

در حیاط معبدی در دهلی نو، ستونی که از آهن جوش داده قرار دارد که مدتی قریب 4000 سال است که تحت تأثیر تغییرات جوی بوده ولی اثری از زنگ زدگی بر روی آن دیده نمی شود چون این آهن نه سولفو دارد نه فسفر. در اینجا ما آلیاژی از گذشته داریم که خود سوالی است، شاید این ستون توسط عده ای از مهندسين آینده نگر دوران پیشین که قادر به ساختن بناهای عظیم نبوده اند ریخته شده که راهنمایی برای آیندگان باشد، ستون زمان ناپذیری برای آیندگان؟

داستان خجالت آوری است، در تمدن پیشرفته گذشته ما با ساخته ای روبرو شده ایم که حتی امروز با تکنولوژی پیشرفته خود قادر به ساختن کپیه آن نیستیم. این انبوه سنگها به جای مانده اند و نمیتوان آنها را با مباحثه ناپدید کرد. چون آنچه که نمی تواند وجود داشته باشد وجود ندارد، جستجوی شدیدی به دنبال یافتن دلیل قابل قبول ادامه دارد. بیایید چشمهای خود را باز کنیم و در این کاوش شرکت کنیم.



## فصل هفتم

## آثار باستانی یا مرکز فضایی

در شمال دمشق تخته سنگی به نام سنگ بعلبك قرار گرفته، سکویی از تخته سنگ که عرض آن از 65 پا عریضتر و وزن آن بالغ بر 2000 تن میباشد. تاکنون باستان شناسان قادر نبوده اند دلیل قاطعی ارایه دهند که چرا، چگونه و به وسیله چه کسانی سنگ بعلبك ساخته شده. پروفیسور روسی «اگرست» (Agrest) معتقد است که این سکو امکان دارد باقیمانده يك فرودگاه عظیم باشد.

اگر ما دلایل و مدارك بسته بندي شده اي را که مصرشناسان به ما ارایه میکنند قبول کنیم، مصر قدیم ناگهان با تمدن ساخته شده و بدون تکامل قبلي ظاهر مي شود. شهرهاي عظیم و معابد غول آسا، مجسمه هايي با قدرت توصيفي بسيار، خيابان هاي تزئين شده با کنده کاري هاي زيبا، سیستم فاضلاب، مقبره هاي پرشکوه کنده شده از سنگ، اهرام با مقیاسات باور نکردني و خیلی چیزهاي دیگر به طور ساده اي از زمین سر در آورده اند. يك معجزه حقيقي؟ در سرزمین بدون تاریخ شناخته شده قبلي، ناگهان قادر به چنین پیشرفت نهایی نمی باشد.

زمین هاي حاصلخیز فقط در دلتاي رود نیل وجود داشت آن هم در قطعات کوچک در چپ و راست رودخانه، ولي بر طبق محاسبه کارشناسان، جمعیت موجود در آن نواحی در زمان ساختمان هرم بزرگ بالغ بر 50 میلیون بوده، رقمی که با 20 میلیونی که گفته می شود جمعیت جهان در سال 3000 قبل از مسیح بوده، متغایر است. با چنین تخمین بزرگی دو میلیون نفر کمتر و یا بیشتر فرقی نمیکند ولي يك چیز روشن است و آن این است که آنها همگی احتیاج به غذا داشته اند. این افراد نه تنها شامل معماران، سنگ تراشان، مهندسين و ملوانان بوده اند بلکه علاوه بر صدها هزار برده، سپاه مجهز، دسته کثیری از عابدان پرورده شده، بازرگانان بی شمار، زارعین، کارکنان دولت و اعضای خاندان که دارای بهترین بودند نیز وجود داشته. آیا امکان داشته که آنها همگی تنها از حاصل زراعت در دلتاي نیل تغذیه نمایند؟ ادامه نوشتار بعد از تصاویر



این نقش 820 پایی عظیم بر روی صخره های خلیج پیسکو قرار دارد و به طرف دشت نازکا اشاره میکند. آیا این يك راهنمای هوایی است یا يك علامت مذهبی





يك نقشه که در کتابخانه ادمیرال پایری ریاز که در قرن هجدهم میزبسته در کاخ توپکاپی استانبول به دست آمده. نقشه، آمریکای شمالی و جنوبی و آفریقای غربی را نشان می دهد. قطب جنوب در پائین نقشه کشیده شده و با قطعه زمین زیر یخ که بوسیله دستگاه های اکوساندر مشخص گردیده مطابقت دارد. در تاریخ ثبت شده این قسمت هرگز بدون یخ نبوده!



تصویر کارتوگرافیک نقشه پایری ریاز بر روی شبکه ای با استفاده از نقاط مبدا که در نقشه بالا مشخص گردیده. این نقشه با نقشه تصویر متساوی الفاصله دنیا به مرکز قاهره که نیروی هوایی آمریکا ترسیم نموده تقریباً یکی است



عکس زمین که بوسیله آپلوی 8 برداشته شده شباهت زیادی به نقشه پایری ریاز دارد بخصوص شکل عجیب کشیده شده آمریکا واضح است.



این تصاویر عجیب در دشتهای نازکا در پرو دیده می شوند که باستانشناسان میگویند جاده «اینکاه» می باشد





يك تصوير عجيب ديگر در نازکا، پرو كه شباهت زيادي به يك توقفگاه هواپيما در فرودگاه هاي مدرن دارد



اين معبد و نوشته ها متعلق به قوم «مايا» و در پالنگ مكزيك قرار دارد



داخل معبد درون يكي از دهليزهاي كوچك، اين نقش برجسته وجود دارد. در آنجا فقط مي توان يك عكس از مقابل از آن برداشت ولي جزييات آن براي نقاش كافي مي باشد كه تصوير آن را بكشد.

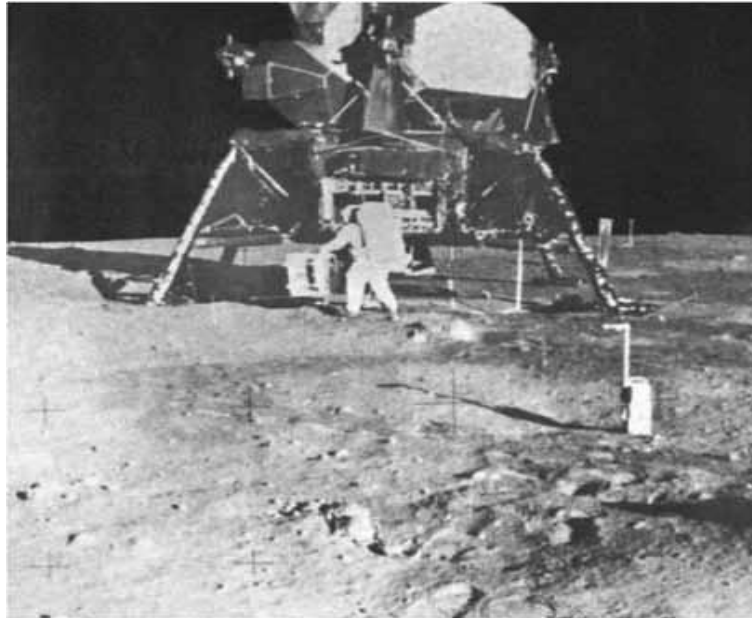




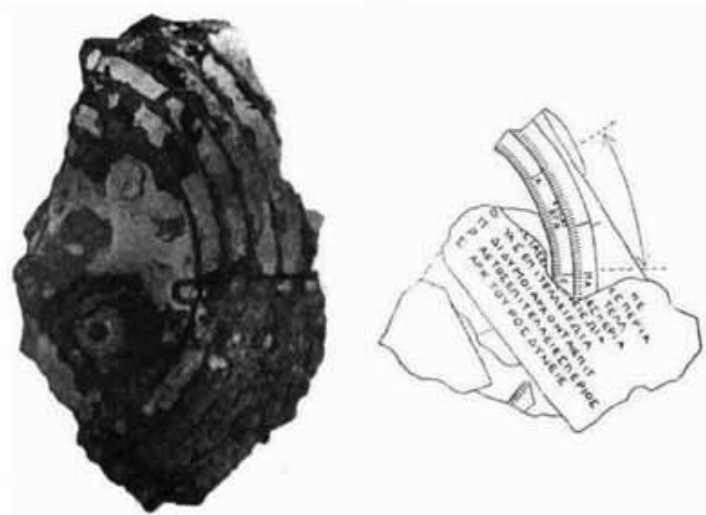
این تصویر در معبد کشیده شده. آیا قدرت تخیلی بشر بدوی تا این اندازه بوده که چنین چیز باور نکردنی که تشابه بسیاری به یک فضاانورد درون سفینه فضایی دارد رسم کنند؟ آن علایم عجیب در پایین تصویر را فقط می توان به عنوان شعله و گاز که از یک منفذ حرکتی خارج می شود تفسیر نمود



یک فضاانورد آمریکایی همان حالت را به خود گرفته، دستهایش بر روی کنترل و چشمهایش به دستگاهها دوخته شده



در بیست و یکم 1969 یک شرط بند در لندن مبلغ 10000 پوند باخت چون 5 سال قبل از آن او یک در هزار شرط بسته بود که انسان قبل از 1970 به ماه نخواهد رفت. در هفته بعد آمریکایی ها عکس هایی از مریخ را که از فاصله دو هزار میلی آن برداشته شده بود منتشر نمودند. سفر فضایی دیگر از داستان های علمی خارج شده بود



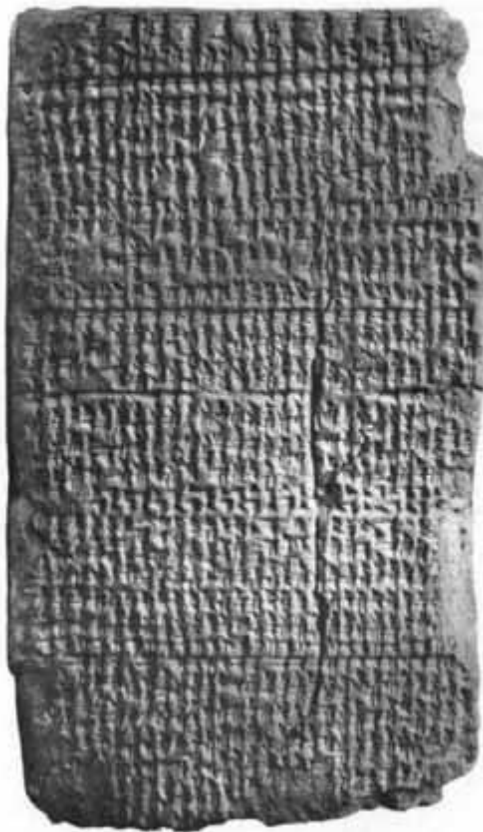
پس از قرن ها در اعماق دریا این شی چندان قابل اهمیت به نظر نمی رسد. این جسم در سال 1900 توسط غواصان یونانی در انتیکیسرا به دست آمد. مجموعه ای چرخ دنده های تداخلی می باشد و در حقیقت یک پلنتریوم است. تاریخ ساختن دستگاه سال 82 قبل از مسیح می باشد که بر روی آن نوشته شده. شکل سمت راست جزییات این دستگاه را نشان می دهد.



جزیره ایستر که بومیان آن را ناف دنیا می نامند و در این قطعه زمین کوچک مجسمه های عظیمی وجود دارد که حیرت آور می باشد و عجیب تر از آن، این است که این جزیره دور افتاده از خود خطی دارد که هنوز ترجمه نشده



این ستون آهنی قدیمی هرگز زنگ نمی زند. قدمت حقیقی آن را نمیتوان تخمین زد ولی آنچه که مسلم است صدها سال عمر دارد



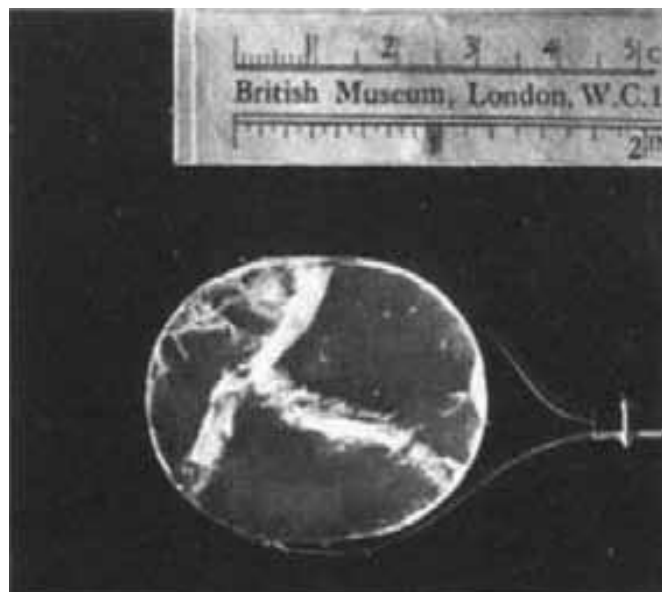
این کتیبه بابلی خسوف های گذشته و آینده را ثبت نموده است



در اینجا عجایب دیگری است که متعلق به آشوری ها و یکی از آنها متعلق به عراق است. این کتیبه، «شماسی» خدا را نشان میدهد که متعلق به هزاره سوم قبل از مسیح می باشد و تصاویری نیز از ستارگان و افرادی با کلاه های عجیب دارد. چرا می بایستی خدایان گذشته را به ستارگان نسبت بدهند



این کتیبه متعلق به اوایل هزاره اول قبل از مسیح می باشد. نقش وسط تصویر را يك درخت مقدس می دانند. کاملاً امکان دارد که آن را يك علامت ترجمه کرد. تصویر ساختمان يك اتم و يك فضاانورد در ارايه آتشین بالای آن. تصویر يك موجود داخل دایره بالدار و زیر آن علامت نامفهومی است



در اینجا يك عدسی کریستان آشوری که متعلق به قرن هفتم قبل از مسیح می باشد دیده می شود. ساختن چنین عدسی محتاج به فرمول های مشکل ریاضی می باشد. از کجا آشوری ها چنین معلوماتی به دست آوردند





بالاخره ما قطعاتی داریم که در موزه بغداد می باشد که گفته میشود باقیمانده یک باتری الکتریکی بوده و پنجاه تصویر بعدی از آمریکای جنوبی می باشد که حاوی معماهای حل نشده بسیار است



تاریخ ثبت شده ای از نیاخوانا در دست نمی باشد. بر روی دروازه آفتاب که قطعه سنگ یک تکه به وزن ده تن می باشد تصویری از خدای پرنده که چهل موجود عجیب همراه دارد، نقش شده. در حماسه ها از کشتی فضایی طلایی که از ستارگان آمده گفتگو شده



این قسمتی از یک تخته سنگ یک پارچه است که وزن آن به 20000 تن تخمین زده شده در ساکسی هوامان، پرو قرار دارد. چه خاصیتی داشته؟ چه قدرتی آن را برگردانیده است

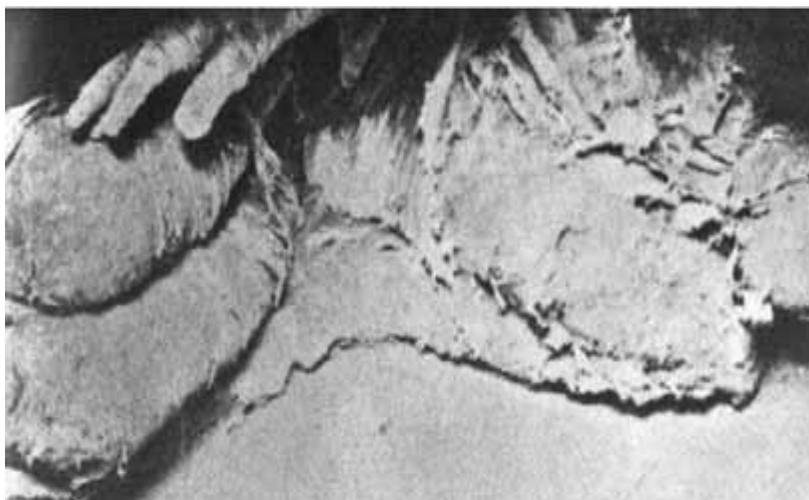




قسمتي از يك ديوار عظيم در مايك هوامان، فقط به دقت تماس سنگها توجه كنيد. چگونه بشر بدوي قادر بوده چنين قطعه سنگهاي غول پيكر را حمل كند و بنرشد. تغيير حالت صخره ها احتياج به درجه حرارت بسياري دارد، عامل آن در پرو چه بوده است؟



اين پله هاي عظيم به كجا ميرفته؟ شايد به تخت غر لها!



یک مومیایی متعلق به دوره دوم



تکه ای از یک پارچه بسیار ظریف بافت، چگونه مصری ها در آن زمان با چنین روشهای پیچیده ای آشنا بوده اند؟



با استفاده از غلظت های چوبی و قدرت بازوی انسانی برای حمل دو میلیون و نیم قطعه سنگ عظیم که در هرم «خنوپس» به کار رفته، مدت 600 سال وقت لازم بوده!



در پرو ما با اتصال دقیق باور نکردنی تخته سنگهای غول پیکری مواجه میشویم



این معبد در کوپان واقع در «هندوراس» بر اساس تقویم مایاها ساخته شده و تعداد معین پله هر 52 سال ساخته می شد





بر روی این مجسمه عظیم اطلاعات نجومی که زمان های بسیار طولانی را در بر دارد نوشته شده



چگونه این افراد بدوی با روش های ناقص خود قادر بودند که به چنین دقیقی سنگها را به روی هم بگذارند و این مجرای سنگی را بسازند



ال کاستیلو در چچن یایتزا واقع در مکزیک که این بنا بر اساس تقویم مایاها ساخته شده است که مجموع 91 پله در هر طرف 364 میشود بعلاوة سکوی آخر، رقم 365 روز به دست می آید



رودزیا. این تصویر مرد در زنجیر نامیده شده و سرپوش عجیبی دارد که امکان دارد مراسم تدفین يك پادشاه باشد. حتی این امکان وجود دارد که فضاورد در حال گرفتن آذوقه از مردم باشد.

این نقش تصویر موجود سفیدی را نشان می دهد که پیراهن شلوار کوتاه، دستکش و کفش به تن دارد. يك پدیده تخیلی حیرت انگیز از انسا نهایی بدوی که همیشه عریان بوده اند به جای مانده.



این تصویر توسط يك گروه اکتشافی روس به دست آمده است



در بولوویا در نزدیکی سانتاکروز، قسمتهای طولانی ساخته شده بتونی قرار دارد. آیا این ممکن است که برای افرادی که از چرخ استفاده نمیکردند جاده ای باشد؟



این تصویر توسط یک گروه اکتشافی روس به دست آمده است.



این تصویر که در والکامونیکا واقع در شمال ایتالیا قرار دارد یک بار دیگر اصرار عجیب انسان بدوی را برای رسم تصاویر در لباس و کلاه های غیرعادی نشان می دهد



این نقش در نروژ قرار دارد



در فرگانا واقع در ازبکستان





در تاسیلی واقع در صحرا



یک فضانورد آمریکایی. شاید فضانوردان گذشته نیز این چنین البسه ای می پوشیدند



آیا امکان داشته که آنها همگی تنها از حاصل زراعت در دلتای نیل تغذیه نمایند؟

به من گفته خواهد شد تخته سنگهایی که برای ساختن معابد به کار برده شده بر روی غلطک هایی حرکت داده می شد، ولی مصری ها به سختی درخت هایی را، که خصوصاً نخل می باشد و در مصر می رویده و امروز هم می روید، قطع میکردند و برای غلطک از آنها استفاده میکردند، خصوصاً اینکه خرما، غذای بسیار عمده ای برای افراد و سایه نخل نیز تنها سایه موجود در بیابان های سوزان بوده.

ولی آنها حتماً غلطک های چوبی دارا بوده اند چون در غیر این صورت حتی ضعیف ترین دلیل فنی برای ساختن اهرام وجود نخواهد داشت. آیا مصری ها چوب وارد میکردند؟ ولی برای ورود الوار می بایستی دسته کثیری کشتی موجود بوده باشد و حتی پس از خالی کردن بار در اسکندریه چوبها را می بایستی به بالایی نیل بفرستند، چون در زمان بنای هرم بزرگ، مصری ها اسب و گاری نداشتند و امکانات دیگری به نظر نمی رسد. اسب و گاری تا هفدهمین دوره، در حدود 1600 سال قبل از مسیح پدید نیامده بود که توضیح قابل قبول برای حمل تخته سنگ ها است. البته دانشمندان میگویند که غلطک های چوبی لازم بوده!

ابهامات و مشکلات بسیاری در تکنولوژی ساختمان هرم وجود دارد ولی راه حل حقیقی دیده نمی شود. چگونه مصری ها از تخته سنگها، مقبره ها میکنند و چه ذخیره ای داشتند که بتواند طرح چنین راهروها و دهلیزهایی را بریزند؟

دیوارها صاف و اغلب با نقوش برجسته آراسته شده اند. تونلها به پایین زمین شنی شیب دارند، دارای پلکانی هستند و با عالیترین رسوم هنری ساخته شده اند که به دهلیز دفن منتهی می گردد. عده کثیری توریست در بُهت کامل به تماشا می ایستادند ولی هیچیک جوابی در مورد این که چگونه و با چه روش نامعلومی این پدیده ایجاد شده ندارند. ولی کاملاً پذیرفته شده که مصری ها از زمانهای پیش در هنر تونل استاد بوده اند و مقبره های کنده شده از سنگ کاملاً در يك سبك با مقبره های تازه تر می باشند.

تفاوت بسیار کمی بین مقبره «تی تی» که متعلق به دوره ششم است و مقبره «رامسس» اول که متعلق به دوره جدید است و حداقل 1000 سال در ساختمان آنها فاصله می باشد، وجود دارد. ظاهراً مصری ها چیز تازه ای نیاموختند که به روش های قدیمی خود اضافه کنند و در حقیقت آثار تازه تر، کپیه های حقیرتری از مدل های قدیمی می باشد.

توریستی که راهش را سوار بر شتر، که بستگی به ملیتش «ولینگتن» یا «نپلئون» نام دارد، به سوی هرم «خنوپس» واقع در غرب قاهره طی میکند، احساس عجیبی که آثار پر ابهام گذشته ایجاد میکند در خود حس میکند.

راهنما به او می گوید: فرعون در آنجا مقبره ساخته و با این توضیح من درآوردی و بی ارزش و پس از برداشتن چند عکس جالب، او به منزلش باز میگردد. هرم «خنوپس» بخصوص، انگیزه صدها فرضیه تکان دهنده و دیوانه وار بوده است. در کتاب طویل 600 صفحه ای «چارلز اسمیت» (Charles Smith) به نام «ارثیه ما در هرم بزرگ» که در سال 1864 به چاپ رسید در باره بستگی های تکان دهنده ای بین هرم و کره زمین میخوانیم.

حتی پس از يك بررسی و مو شکافی دقیق، دلایلی باقی میماند که برای تحریک انگیزه و انعکاس در ما مؤثر باشد.

می دانیم که مصری های قدیم آفتاب پرست بوده اند، خدای آفتاب آنها «را» (Ra) در آسمانها بر روی شاخه ای سفر میکرده است. روایات هرم (سرزمین قدیم) حتی شرح سفر پادشاه را در آسمانها بازگو میکند که حتماً به کمک خدایان و کشتیهای آنها بوده، پس خدایان و پادشاهان مصری نیز در پروازها، دست داشته اند.

آیا این يك اتفاق است که اگر ارتفاع هرم خئوپس را هزار میلیون برابر کنیم تقریباً مساوي مسافت بين زمین و خورشید مي شود، يعني 94 میلیون مایل؟

آیا این يك اتفاق است که مداري که از رأس هرم عبور میکند قاره ها و اقیانوس ها را به دو قسمت کاملاً مساوي تقسیم میکند؟

آیا این يك اتفاق است که اگر قاعده هرم را به دو برابر ارتفاعش تقسیم کنیم عدد معروف  $\pi = 3/14159$  که «لودالف» کشف کرد، به دست مي آوریم؟

آیا این يك اتفاق است که محاسبات وزن زمین در آنجا به دست آمد و آیا این اتفاق است که زمین صخره اي زیر هرم، دقیقاً و کاملاً مسطح شده بوده؟

حتي يك نفر وجود ندارد که توضیح دهد چرا معماران هرم خئوپس و فرعون، این دشتهاي سخت صخره اي را براي بناي پدیده هاي خود انتخاب کرده بودند. کاملاً قابل قبول است که در محل، طبقه صخره اي طبیعی براي تحمل این بناي عظیم وجود دارد و دلیل دیگر، که بسیار ضعیف مي باشد، این است که او مي خواسته پیشرفت کارها را از کاخ تابستانی خود تحت نظر داشته باشد.

هر دو دلیل کاملاً غیرمنطقي میباشد در وحله اول صحیح تر مي بود که منطقه ساختمان را نزدیک محل هاي سنگبري شرقي انتخاب میکرد که کار حمل و نقل را ساده تر کند و در وحله دوم مشکل به نظر مي رسد که فرعون مي خواسته سالهاي متوالي شب و روز جنجال و هیاهوي کارگران را نزدیک خود نگه دارد.

چون خیلی در باره توضیح کتابي، در اینجا بحث کردیم شاید لازم است بپرسیم آیا خدایان نیز در تعیین محل بنا گفته اي داشته اند، حتي اگر از طریق موبدان باشد؟ اگر این توضیح مورد قبول واقع شود این دلیل دیگری براي اثبات فرضیه من در باره گذشته ما خواهد بود، چون هرم نه تنها قاره ها و اقیانوس ها را به دو قسمت مساوي تقسیم کرده بلکه در مرکز ثقل قاره ها قرار دارد. در حقیقت اینها اتفاقات نیستند و بسیار مشکل به نظر مي رسد که اینچنین قبول کنیم. پس محل بناها توسط موجوداتي که از کروییت زمین و تقسیم قاره ها و اقیانوس ها با اطلاع بوده اند، انتخاب شده.

در این مورد نباید نقشه «پیری ریاز» (Piri Reis) را فراموش کنیم. امکان ندارد که اینها همه جزو اتفاقات باشد و همه را به عنوان يك قصه کودکانه رد کنیم. با چه قدرتي، با چه دستگاهي و با چه دانش فني قادر بوده اند که این دشت صخره اي را کاملاً مسطح نمایند؟

چگونه معماران قادر بوده اند تونلي به پایین حفر نمایند و چگونه داخل تونلها را روشن میکردند؟ چون نه در اینجا و نه در مقبره هاي سنگي واقع در دره شاهان، از مشعل و يا چیزی مشابه استفاده نشده. بر سقف و يا دیوار دودزدگي وجود ندارد و حتي کوچکترین اثری نیست که نشان بدهد دودزدگي را پاک کرده باشند.

چگونه و با چه وسیله اي این تخته سنگ هاي عظیم از معادن کنده مي شده، با لبه هاي تیز و پهلوهایی صاف، چگونه حمل این سنگ ها انجام مي شده و با دقتي برابر یکهزارم اینچ در کنار هم قرار می گرفته اند.

یکبار دیگر دلیل هاي فراواني براي کسانی که بخواهند آنها را انتخاب نمایند وجود دارد: صفحه هاي شیب دار و مسیرهایی که سنگ ها در طول آنها کشیده مي شده، چهارچوبه و منجنیق و البته کار صدها هزار برده، کارگران، معماران و هنرمندان.

هیچیک از این دلایل تحمل بررسی دقیق را ندارند. هرم بزرگ، نمونه عظیم و بارزی از صنعتی بوده و می باشد که هنوز چگونگی آن روشن نیست. امروزه در قرن بیستم، هیچ آرشیتکتی قادر نیست که کپیه ای از هرم خئوپس بسازد، حتی اگر تمام امکانات فنی موجود در دنیا در دسترسش باشد.

تعداد 2.600.000 تخته سنگ گول پیکر از معادن سنگ کنده شده، آراسته شده و با دقتی معادل با یک هزارم اینچ در محل بنا در کنار هم قرار گرفته اند و در داخل هرم دهلیزها و دیوارها با رنگهای مختلف نقاشی شده.

بنای هرم فقط اراده فرعون بوده؟

ابعاد بی مانند و کلاسیک هرم فقط به طور اتفاقی به فکر معمار خطور کرده؟

چند هزار کارگر تخته سنگها را که بیش از 12 تن وزن داشته اند بر روی پلکان ها (که وجود نداشته) و به وسیله غلطک ها (که وجود نداشته) کشیدند؟

این اجتماع عظیم کارگران از گندم تغذیه میکردند (که وجود نداشته)؟

آنها در کلبه هایی که (وجود نداشته) به دستور فرعون، نزدیک کاخ تابستانی اش ساخته شده بود استراحت میکردند؟

کارگران به وسیله فریادهای «بکش» به وسیله بلندگو (که وجود نداشته) تشویق می شدند که سنگ هایی به وزن 12 تن را به بالا هل بدهند؟

اگر کارگران جدي و مشتاق قادر بودند که برنامه غیرممکن روزانه را که شامل جا دادن ده سنگ در محل هایش است انجام می دادند، آنها يك هرم پرشکوه از نیم میلیون سنگ را حدود 250000 روز و یا 664 سال تکمیل میکردند و فراموش نشود که همه چیز به خاطر هوسهای يك فرعون خارق العاده که هرگز زنده نماند که تکمیل بنا را ببیند، بوجود آمد؟

البته هیچکس نباید حتی تصور کند که این فرضیه مسخره است. هرچند خیلی پیشرفته است با این وجود چه کسی آنقدر مطلع است که بگوید هرم چیزی بجز مقبره فرعون نیست و از حالا به بعد چه کسی ارتباط با علایم ریاضی و نجومی را فقط يك اتفاق تلقی خواهد کرد.

امروز بدون شك هرم بزرگ را پدیده تخیل فرعون و از آثار او میدانند. به نظر من کاملاً واضح است که ممکن نبوده هرم در يك طول عمر بنا شده باشد ولی اگر کتیبه ها و نوشتن رساله ها که ظاهراً شهرت او را ابدی میکنند توسط فرعون «خوفو» حک شده باشند چه؟

این در زمان عتیق يك روش عادی بوده، همانطور که بسیاری از بناها شاهد حضوری میباشد که هرگاه يك فرمانروای مطلق میخواست شهرتی فقط برای خودش کسب کند، دستور می داده که فرامین او را نقش کنند. اگر اینچنین باشد پس هرم مدتی قبل از آنکه فرعون، کارت ویزیت خود را به جای بگذارد ساخته شده بود.

در کتابخانه «بادلین» (Bodleian) واقع در اکسفورد نسخه خطی وجود دارد و در آن نویسنده کاپیک «مسعودی» (Masudi) میگوید «سورید» پادشاه مصری، هرم بزرگ را ساخته است و جای تعجب اینجاست که سورید قبل از طوفان، بر مصر حکمفرمایی میکرد و این پادشاه دانشمند به موبدان خود دستور داد که کلیه دانش خود را به نگارش بیاورند و سپس به دستورش آن را درون هرم پنهان نمودند. پس بنا بر رساله کاپیک، هرم قبل از طوفان ساخته شده بوده.

هرودوت در دومین کتاب تاریخ خود، این فرضیه را تصدیق میکند و موبدان «تیبس» (Thbes) تعداد 341 مجسمه عظیم را که هر کدام يك نسل، سرموبد بوده اند و جمعاً 11340 سال می شود، به او نشان می دهند. می دانیم که هر سرموبد در دوران زندگی، مجسمه اش ساخته میشده. هرودوت نیز میگوید که در هنگام ملاقاتش از معبد «تیبس» يك عابد پس از دیگری مجسمه های خود را به او نشان می دهند که پسر همواره به دنبال پدر می باشد و موبدان هرودوت را مطمئن ساختند و گفتند که اظهارات آنها صحیح می باشد چون آنها نسلها است که همه چیز را یادداشت میکنند و توضیح دادند که هر يك از این 341 مجسمه، نسلی سرموبد بوده و قبل از این 341 سرموبد خدایان در میان بشر زندگی میکرد و از آن زمان به بعد دیگر خدایان به صورت بشر ظاهر نشده اند.

دوره تاریخ مصر به 6500 سال تخمین زده می شود. پس چرا موبدان بدون هیچ شرمی در باره 11340 سال به هرودوت مسافر دروغ گفتند؟ و چرا آنها مخصوصاً اشاره کردند که از 341 نسل پیش، خدایان در میان بشر زندگی نکرده اند؟

این مشخصات دقیق، کاملاً بی ارزش می بود اگر در گذشته دور، خدایان حقیقتاً در میان بشر زندگی نکرده بودند. تقریباً هیچ نمی دانیم که چگونه، چرا و چه موقع اهرام ساخته شدند. در آنجا کوهی مصنوعی از سنگ به ارتفاع 490 پا و به وزن 31.200.000 تن قرار دارد که نمونه عظیمی از اراده می باشد و این بنا چیزی به جز مقبره يك پادشاه و لخرج تصور نمیشود:

هر کس می خواهد این دلیل را قبول کند، قبول کند...

مومیایی ها نیز به همان اندازه غیر قابل درک و بدون جواب قانع کننده ای به ما از گذشته دور خیره شده اند، انگار معمایی را در بر دارند. عده ای از مومیایی کردن اجساد با اطلاع بودند و نتایج به دست آمده از کاوش، بر این می دارد که بشر ماقبل تاریخ به زندگی دوباره اعتقاد داشته اند، یعنی زندگی دوباره جسمی. این مورد قبول بود اگر حتی نشانه ای از فلسفه ادیان عتیق بر این مبني به دست می آید.

اگر اجداد بدوی ما به بازگشت به زندگی معتقد بودند هرگز متحمل آنقدر زحمت در مورد اموات نمی شدند. ولی کشفیات از مقبره های مصري مثال بارزی از آماده کردن اجساد برای بازگشت به زندگی جسمی می باشد. آنچه را که دلایل و مدارك به طور وضوح ارایه میدهد نمی تواند مسخره باشد، نقشها و حماسه ها همگی نشان میدهند که خدایان نوید داده اند که از ستاره گان باز خواهند گشت و آن اجساد نگهداری شده را به زندگی نو باز خواهند آورد. به همین دلیل است که تهیه اجساد مومیایی شده و دفن آنها يك عمل عادی به شمار می رفته، زیرا منظور آنها اینسوی قبر بوده، در غیر این صورت آنها چه می توانستند با پول جواهرات و اشیاء مورد دلخواهشان بکنند؟

چون آنها حتی مستخدمین خود را، که به طور حتم زنده دفن می شدند، همراه داشته اند. پس منظور از اینهمه پیشگیری، ادامه زندگی قدیم در زندگی نو بوده. مقبره ها بی اندازه مستحکم و با دوام می باشند و حتی تا اندازه ای در مقابل بمب اتمی نیز استقامت دارند. آنها قادر هستند که صدمات دوران ها را تحمل نمایند. اشیاء با ارزشی چون طلا و سنگ های گرانبها که همراه آنها شده، تقریباً فناپذیر می باشند.

من به رسوم مومیایی کردن کاری ندارم فقط در جستجوی علت می باشم که چه کسی تولد دوباره به زندگی جسمی را به مغز این کافران فرو کرده بوده؟ و چگونه بر این عقیده شدند که سلولهای بدن می بایستی سالم نگهداشته شوند تا اجساد نگهداری شده، در مکان محظوظی برای بیدار شدن به زندگی دوباره، تا هزاران سال بعد سالم بماند؟

تا اینجا معمایی بیداری دوباره فقط از نقطه نظر مذهبی مورد بررسی قرار گرفته. ولی شاید فرعون که بیش از آنکه در باره مردمش می دانسته از ماهیت و عادات خدایان با اطلاع بوده و این عقیده شاید کاملاً مسخره را پیدا

کرده که «من بایستی برای خود مقبره ای تهیه کنم که هزاران سال محفوظ بماند و از مسافتی طولانی در صحرا دیده شود. خدایان عهد کرده اند که بازگردند و مرا بیدار کنند» و یا پزشکان در آتیه خواهند آموخت که چگونه مرا به زندگی بازگردانند.

در این عصر فضاوردی، ما در این باره چه میتوانیم بگوییم؟

در سال 1956 پزشک و ستاره شناس «رابرت سی. ایتنگر» (Robert C. Ettinger) در کتاب خود «امید در ابدیت» طریقه ای را پیشنهاد میکند که به وسیله آن بشر قرن بیستم بتواند خود را منجمد کند، به طوری که سلولهایش از لحاظ پزشکی و بیولوژیکی همچنان به زندگی ادامه بدهند، ولی با سرعتی یک میلیون مرتبه آهسته تر از سرعت اولیه اش.

فعلاً این عقیده ممکن است واهی به نظر برسد ولی در حقیقت هر کلینیک بزرگ دارای بانک استخوان می باشد که در آن استخوان انسان را در حال انجماد سالها سالم نگه میدارند و در صورت لزوم از آنها استفاده میکنند. نگهداری خون نیز یک موضوع جهانی است که می توان آن را در حرارت منهای 196 درجه نگه داشت و سلولهای زنده که می توانند در درجه حرارت نیتروژن مایع تا مدت نامحدودی سالم بمانند، نگهداری می شود.

آیا فرعون یک عقیده باور نکردنی داشت که به زودی در عمل ثابت خواهد شد؟

این موضوعی که بیان میشود باید آن را دو بار بخوانید که بتوانید امکانات باور نکردنی این آزمایش علمی را درک کنید:

در مارس 1963 بیولوژیست های دانشگاه «اوکلاهوما» ثابت کردند که سلول های پوست پرنسس مصری «منه» قادر به زندگی می باشند، و پرنسس «منه» مدت چند صد سال است که مرده!

از نقاط مختلفی اجساد مومیایی شده کشف شده که آنقدر به خوبی و مهارت حفظ شده اند که به نظر زنده می رسند. مومیایی های یخچالی که توسط «اینکا» به جای مانده طول قرون را طی کرده اند و بر طبق فرضیه آنها قادر به زندگی دوباره می باشند، واهی است یا حقیقت دارد؟

در سال 1965 از تلویزیون روسیه دو سگ را که برای مدت یک هفته به حالت انجماد نگهداشته شده بودند به نمایش گذاشت. در روز هفتم یخ آنها را ذوب کردند و سگ ها دوباره به زندگی گذشته خود ادامه دادند.

این موضوع محرمانه ای نیست که آمریکایی ها در برنامه فضایی خود جداً در فکر هستند که چگونه فضاوردان خود را برای سفرهای طولانی فضایی آینده منجمد سازند.

پروفسور «ایتنگر» که امروزه همواره مورد انتقاد می باشد اینچنین پیشگویی میکند که بشر آینده نه بوسیله آتش از بین خواهد رفت و نه غذای کرمها خواهد بود، بلکه در مقبره های یخچالی و یا پناهگاه های یخچالی به حالت انجماد نگهداری خواهند شد، تا روزی که علم پزشکی قادر باشد بیماری آنها را مداوا کند و دوباره آنها را به زندگی بازگرداند. در تعقیب این عقیده واهی فکر وحشتناکی به مغز ما خطور خواهد کرد. امکان دارد قشون منجمد شده ای نیز نگهداری شود که در صورت لزوم به زندگی بازگردند، یک عقیده بسیار هولناک.

ولی مومیایی ها چه ارتباطی به فرضیه ما در مورد فضاوردان در گذشته دور دارد؟ آیا من از شاخه به شاخه میبرم؟

من می پرسم که چگونه بشر گذشته اطلاع داشتند که اگر کار سلول زنده را با روش مخصوصی یک بلیون مرتبه آهسته کنند همچنان به زندگی ادامه میدهند؟

بشر گذشته اغلب از روشهای مومیایی کردن مطلع بودند، و افراد ثروتمند حتی از آن استفاده میکردند. من کاری به توصیف حقایق ندارم فقط می خواهم این مشکل را حل کنم که این عقیده بیدار شدن دوباره و بازگشت به زندگی از کجا سرچشمه گرفته. آیا این عقیده اتفاقی به فکر يك پادشاه و یا رئیس قبیله خطور کرده و یا يك بشر خوشبخت شاهد بوده که چگونه خدایان اجساد خود را با روشهای پیچیده و مبهم در محفظه های ضد بمب نگهداری میکنند؟ و آیا خدایان (فضانوردان) دانش خود را درباره چگونگی بیدار کردن اجساد، تحت شرایط و روش مخصوصی، به پرنسی از خاندان سلطنتی آموخته بوده اند؟

این حدسیات احتیاج به مدارکی از منابع مورد قبول دارد. در چند صد سال آینده بشر که در سفر فضایی، که امروزه قابل درك نمی باشد، مهارت کامل خواهد داشت. آژانس های مسافرتی سفرهایی به کرات را با تاریخ دقیق حرکت و مراجعت در کاتالوگ های خود ارایه خواهند نمود. واضح است که برای رسیدن به این هدف بایستی تمام انشعابات علوم در پیشرفت با علم فضانوردی همگام باشند.

تنها الکترونیک و «سایبرنتیک» (Cybernetic) قادر به انجام این مقصود نخواهند بود. پزشکی و بیولوژی با یافتن روش هایی برای طولانی کردن اعمال مهم بدن، دین خود را ادا خواهند نمود. این قسمت از تحقیقات فضایی امروزه نیز با سرعت بسیاری به کار مشغول است.

در اینجا ما باید از خود سوال کنیم که آیا فضانوردان ماقبل تاریخ دارای علمی بودند که ما هنوز به آن دست نیافته ایم؟ آیا این موجودات متفکر از روشهایی مطلع بودند که چگونه اجساد را آماده کنند که بتوان آنها را پس از هزار سال دوباره بیدار نمایند؟ و شاید خدایان روشن بین قصد داشتند که اقلاً يك انسان را که تمام دانش آن روز را می دانسته نگهداری کنند که روزی جوابگوی سوالات در باره گذشته باشد. چه کسی می داند؟

آیا بازجویی توسط خدایان که بازگشته اند تاکنون انجام گرفته؟

در طول قرون، مومیایی کردن که مدت ها يك امر پنهانی بوده به صورت مُد در می آید و ناگهان همه می خواستند که دوباره زنده شوند. همه به این فکر افتادند که اگر آنها روش پدران خود را تقلید کنند زندگی ابدی به دست خواهند آورد. سرموبدان که در این مورد اطلاعاتی داشته اند این عمل را تشویق میکردند، چون این کار برای طبقه آنها مفید بوده.

من قبلاً به سنین غیرقابل قبول پادشاهان سومری و تاریخ های انجیل اشاره کرده ام. من سوال کردم آیا امکان داشته که این افراد در حقیقت فضانوردانی بودند و در اثر خاصیت تکان زمانی در سفر بین ستاره ای که با سرعتی معادل سرعت نور حرکت میکردند، طول عمر خود را ازدیاد کرده باشند؟

اگر ما مومیایی کردن و انجماد اجساد را در نظر بگیریم آیا جوابی برای سنین غیر قابل تصور افراد نامیده شده در رساله ها نخواهیم گرفت؟

اگر این فرضیه را دنبال کنیم بر این عقیده خواهیم بود که فضانوردان شخصیت های مورد نظری می داشته اند که آنها را به خواب مصنوعی وارد میکردند و همانطور که روایات بازگو میکند، پس از مراجعت، آنها را از محافظ خود بیرون آورده و بیدار میکرد و به آنها به گفتگو می پرداختند و در خاتمه هر سفر، به عهده طبقه منتخب موبدان بوده که به وسیله فضانوردان راهنمایی می شدند، زندگان مرده را برای نگهداری آماده کنند و یکبار دیگر آنها را در معابد عظیم به خواب بسپارند. غیرممکن یا مسخره؟

اغلب افرادی که کاملاً به قوانین طبیعت چسبیده اند اعتراضات بسیار احمقانه ای میکنند. آیا طبیعت خودش شاهد بارزی از خواب طولانی و دوباره بیدار شدن ارایه نمیدهد؟



انواعی از ماهی ها که کاملاً منجمد شده اند پس از بیرون آمدن از حالت انجماد در حرارت ملایمتر زنده شده و به شنا می پردازند. گلها، حشرات و کرم ها نه تنها به خواب زمستانی فرو می روند بلکه در بهار، زندگی تازه ای شروع میکنند:

بگذارید من خودم علیه خودم جواب بدهم. آیا مصری ها، طرز مومیایی کردن را از طبیعت آموختند؟

اگر این چنین بود می بایستی اعتقاداتی به پروانه ها و حشرات وجود داشته باشد و یا لاقط اثری از اینگونه اعتقادات باقی مانده باشد و این چنین مدرکی در دست نمی باشد. در مقبره های زیرزمینی، تابوت های عظیمی حاوی حیوانات مومیایی شده وجود دارد ولی با در نظر گرفتن اوضاع جوی مصر امکان نداشته که آنها بتوانند که خواب زمستانی حیوانات را دیده باشند.

پنج مایل از هلوان در حدود 5000 قبر با اندازه های متفاوت وجود دارد که همگی به دوره اول و دوم متعلق می باشند. این قبرها نشان میدهند که هنر مومیایی بیش از 6000 سال قدمت دارد.

در سال 1953 پروفیسور «ایمری» (Emery) قبر بزرگی در یک قبرستان دور افتاده واقع در صحرای شمالی کشف کرده که به دوره اول نسبت داده می شود. علاوه بر قبر اصلی، تعداد 72 قبر دیگر که به ستون سه قرار گرفته بودند وجود داشت که در این قبرها، اجساد خادمین پادشاه که می خواستند همراه پادشاه خود به دنیای جدید بروند، قرار گرفته بودند. هیچگونه اثری از کشمکش بر روی اجساد 64 مرد جوان و 8 زن جوان دیده نمی شود. چرا این 72 نفر اجازه دادند که زنده به گور شده و بمیرند.

اعتقاد به زندگی دوباره ماوراء قبر، بهترین و آسانترین دلیل برای این موضوع خارقه می باشد. علاوه بر طلا و جواهرات، گندم، روغن و ادویه در مقبره برای فرعون تهیه دیده شده که مسلماً به منظور آذوقه ای است برای زندگی دوباره. علاوه بر سارقین، مقبره ها توسط فراغنه بعدی شکافته می شده، در چنین صورتی فرعون مقبره اجداد خود را دست نخورده میافته یعنی مرده نه از آنها تغذیه کرده و نه آنها را با خود به دنیای دیگر برده، و هنگامی که می خواستند مقبره را دوباره ببندند آذوقه تازه در دهلیزها قرار میدادند و برای جلوگیری از سرقت تله های زیادی کار می گذاشته و سپس مقبره را می بستند. به نظر می رسد که مصری ها اعتقاد به زندگی دوباره در آینده دوری داشته اند.

در ژوئن 1954 همچنین در صحرا، مقبره ای کشف شده که مورد دستبرد قرار نگرفته بود چون در گوشه مقبره صندوقی حاوی طلا و جواهرات وجود داشت. تابوت دارای در کشویی بود و نه یک در معمولی. در نهم ژوئن دکتر «گونیم» (Goneim) با تشریفات در تابوت را باز میکند. در تابوت چیزی وجود نداشت، کاملاً خالی بود. آیا مومیایی بیرون آمده و جواهرات خود را به جای گذاشته بوده؟

«رودنکو» (Rodenko) روسی قبری در 50 مایلی مرز مغولستان خارجی کشف میکند که گفته میشود متعلق به «کورگان» (Kurgan) پنجم می باشد. این مقبره به صورت تپه صخره ای ساخته شده و داخلش از چوب پوشیده می باشد. تمام دهلیزها از یخ پوشیده بود که روی این اصل تمام قبرها به حالت انجماد نگهداری می شده.

در یکی از این دهلیزها مرد و زن مومیایی شده ای قرار داشتند. آنچه را که لازمه زندگی دوباره می باشد در آنجا برایشان تهیه دیده شده بود. مواد غذایی در ظروف، پارچه، جواهرات و آلات موسیقی همه چیز منجمله مومیایی های برهنه در حالت بسیار کاملی به صورت انجماد باقی مانده بودند.

دانشمندان در یکی از دهلیزها چهارگوشی حاوی مربع هایی در چهار ردیف شش تایی که هر کدام نقشی درونش بود تشخیص می دهند. به طور کلی این ممکن بود کپیه ای از سنگ فرشی در کاخ آشوری واقع در «ناینوه»



(Nineveh) باشد. نقوش عجیبی با شاخه ای پیچیده و مشکل و بالهایی بر پشت، کاملاً از وضع بدنشان واضح است که در حال پرواز به بالا می باشند.

ولیکن علتی برای زندگی روحانی دوباره را به سختی می توان به کشفیات حاصله در مغولستان نسبت داد. انجماد در مقبره ها به کار رفته، چون دهلیزهایی ساخته از چوب و پوشیده از یخ به جز این نمیتواند باشد، و این برای این دنیا منظور نشده بلکه برای زندگی بعدی می باشد.

چرا بشر گذشته، فکر میکردند که اجساد می باشد که به این صورت نگهداری شوند بیداری دوباره را امکان میدهد؟

این معمایی است که فعلاً باید جواب نگفته باقی بماند؟

در دهکده ای به نام «وچان» واقع در چین مقبره مکعبی به ابعاد 45 x 39 پا وجود دارد و درونش اسکلتهای 17 مرد و 24 زن کشف شده. در اینجا نیز هیچیک از اسکلتهای اثری از مرگ شکنجه آمیز نشان نمی دهند.

قبرهای یخچالی در اندیز، قبرهای یخی در سیبری و مجموعه ای از قبرهای تک در چین، سومریه و مصر وجود دارد. مومیایی حتی در شمالی ترین و جنوبی ترین نقاط آفریقا نیز کشف شده اند. تمام مردگان با انواع مایحتاج برای زندگی نو همراه هستند و مقبره ها طوری ساخته شده اند که قادرند هزاران سال دوام بیاورند.

آیا اینها همه بجز اتفاقات چیز دیگری نیستند؟ آیا همه اینها فقط خواسته و هوس عجیبی است که اجداد ما داشته اند؟ و آیا این یک عهد قدیمی در باره بازگشت به زندگی جسمی است که ما از آن اطلاع نداریم؟

تعدادی قبر که عمرشان به 10000 سال بالغ میشود در بیت المقدس کشف شد که درون آنها چند مدل سرکه از پلاستر پارس ساخته شده بودند و در حدود 8000 سال قدمت دارند به دست آمد. این نیز بی اندازه تعجب آور است چون این افراد اطلاعی از کوزه گری و سفال سازی نداشته اند.

در قسمت دیگر، رد معینی از خانه های مدور کشف گردید. دیوارها چون گنبدی به داخل خمیده شده اند. ایزوتوپ کربن (C14) که به وسیله آن می توان عمر مواد آلی را تخمین زد در این مورد حداکثر عمر را 10400 سال برآورد زده. این ارقام به دست آمده با روش علمی، با تاریخ هایی که عابدان مصری داده اند تا اندازه ای مطابقت دارد که اظهار داشته اند که اجداد عابد آنها تا 11000 سال از مسئولیت های خود برکنار شده اند. آیا این نیز فقط اتفاق است؟

سنگ های ماقبل تاریخ واقع در «لوساک» (Lussac) فرانسه مخصوصاً کشفیات جالبی می باشند. نقاشی هایی بر روی آنهاست که مردانی را نشان میدهد که به سبک مدرن لباس پوشیده اند، ملبس به کلاه، کت و شلوار کوتاه می باشند.

«آبه برویل» (Abbe Brevil) اظهار می دارد که نقوش کاملاً اصیل می باشند و این نظریه ماقبل تاریخ را تماماً مبهم میکند. چه کسی بر سنگها نقش کرده؟ چه کسی میتواند غارنشینی ملبس به پوست را مجسم کند که بر دیوارهای غار موجودی با لباس قرن بیستم رسم کند؟

در سال 1940، تعدادی نقاشی های بسیار ارزنده ای از دوران سنگ در غارهای «لوسیو» (Lascaux) واقع در جنوب فرانسه به دست آمد. نقاشی های واقع در این دهلیزها آنقدر زنده و سالم میباشند که بدون کنترل، این سوال به مغز بیننده خطور میکند که چگونه این غارها برای کار پرزحمت هنرمند دوره سنگ روشن میشد، آنهم در حالیکه همه دیوارها با چنین نقاشی های تعجب آوری تزیین شده؟

بگذارید اشخاصی که این سوالات را احمقانه می شمارند خلاف آن را توضیح بدهند.

بشر دوره سنگ، بدوی و کاملاً وحشی بودند و قادر به ترسیم چنین نقاشی‌های مبهوت‌کننده‌ای نمی‌باشند. اما اگر این افراد وحشی قادر به ایجاد چنین پدیده‌ای بوده‌اند پس چرا نمی‌توانستند برای خود کلبه و یا پناهگاهی بسازند؟

برجسته‌ترین محققین اظهار می‌دارند که از میلیون‌ها سال پیش، حیوانات قادر به ساختن پناهگاه و لانه برای خود بوده‌اند، شاید این با فرضیه‌های قبول شده مطابقت نمی‌کند که «هومو سیپین» (Homo Sapien) در آن دوره قادر به ساختن پناهگاه برای خود بوده.

در دشت گبی در اعماق خرابه‌های «خاراخوتا»، در نزدیکی آن، ماسه‌های عجیب و سوخته وجود دارد که فقط در اثر حرارت بسیار زیاد امکان وقوع داشته. پروفیسور «گوزلاو» مقبره‌ای کشف می‌کند که قدمت آن به 12000 سال قبل از مسیح تخمین زده می‌شود، تابوتی محتوی اجساد دو مرد ثروتمند به دست آمد که بر روی دو تابوت دایره‌ای که به وسیله خطی عموداً نصف شده بود، نقش شده بود.

در کوهستان‌های «سوبیز» (Subis) واقع در سواحل غربی برنیو سلسله غارهایی کشف گردید که مصنوعاً در مقیاس عظیمی حفر شده بودند و در میان کشفیات انبوه، قطعه پارچه با بافت بسیار ظریف و مرغوب به دست آمد که حتی با بهترین عقیده در دنیا نمی‌توان تصور کرد که بشر وحشی آن را بافته باشد. سوال، سوال و باز هم سوال.

اولین شک در فرضیه‌های قبول شده باستان‌شناسی ظاهر می‌شوند ولی ما باید همچنان نقاط ضعف موجود را مورد حمله قرار دهیم. علایم تازه‌ای می‌بایستی دوباره به کار برده شود و هر کجا که امکان داشته باشد سلسله‌ای ثابت از تاریخ، قراردادی شوند.

بگذارید در اینجا موضوع را کاملاً روشن کنم که من هیچگونه شکی در تاریخ دو هزار ساله اخیر نمی‌کنم، من فقط و فقط در باره زمان‌های بسیار دور و دوران تاریک بشریت گفتگو می‌کنم و سعی دارم با سوالات تازه خود به این تاریکی، روشنی بیافکنم.

ولی نمیتوانم تاریخی بدهم که چه موقع بشر با مغز جوان، توسط مغزهای متفکر کیهانی ناشناخته مورد ملاقات و تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌اند. ولی من در تاریخ‌گذاری کنونی در مورد گذشته دور شک می‌کنم. بر زمینه بسیار محکمی اظهار نظر می‌کنم که اتفاقاتی که مورد بحث قرار داده‌ام در دوران اولیه «پالائولتیک» (Palaeolithic) یعنی بین 10000 و 40000 قبل از مسیح قرار دارد.

روشهای کنونی تخمین زمان یعنی روش کربن 14 (C14) که مورد علاقه همه می‌باشد، جزء آن است در تخمین زمان‌هایی پیش 45.600 سال که فوراً فواصلی خالی ایجاد می‌شود. هر چه جسم مورد آزمایش قدمت بیشتری داشته باشد روش رادیو کربن کم دقت‌تر می‌شود.

حتی چندین دانشمند معروف اظهار داشتند که اگر جسم مورد آزمایش از مواد آلی باشد و سنی بین 30000 و 50000 سال داشته باشد، روش C14 زمانی بین همین حدود تخمین می‌زند. این اعتراضات را فقط باید تا حد محدودی مورد قبول قرار داد ولی روش تخمین زمان مطابق با طریقه C14 که از آخرین روشها و دستگاه‌های فنی استفاده میشود بدون شک مورد احتیاج می‌باشد.

## فصل هشتم

## جزیره ایستر سرزمین مردان پرنده

اولین دریانوردان اروپایی که در ابتدای قرن هجدهم به جزیره ایستر آمدند آنچه را که می دیدند نمی توانستند باور کنند. در این قطعه کوچک که در 2250 مایلی سواحل شیلی قرار دارد صدها مجسمه عظیم که در سراسر جزیره پراکنده بود، مشاهده کردند.

یک کوه عظیم جابجا شده بود، صخره هایی سخت تر از فولاد همچون پنیر بریده شده بود. 10000 تن تخته سنگ که قابل کنده کاری نبوده، باقی مانده بود. صدها مجسمه غول پیکر که طول بعضی از 33 تا 66 پا است و وزنی معادل 50 تن دارند همچون روبات هایی که فقط منتظرند که به کار انداخته شوند به توریست های امروزی با نگاهی خصمانه می نگرند.

در ابتدا مجسمه های عظیم کلاه نیز داشته اند ولی حتی کلاه نیز کمکی به روشن نمودن مبداء این مجسمه های عجیب نمیکنند. سنگ هایی که برای کلاه ها به کار رفته شده و وزنی معادل با ده تن دارند از محل دیگری تهیه شده بودند و علاوه بر آن برای قرار دادن کلاه ها بر سر مجسمه، می بایستی آنها به وسیله ای به هوا بلند می شدند.

در آن زمان کتیبه های چوبی با نوشته های عجیبی بر روی مجسمه ها دیده می شده ولی امروزه بیش از ده قطعه از آن کتیبه ها در تمام موزه های جهان باقی نمانده و هیچیک از این قطعات باقی مانده تاکنون ترجمه نشده.

از تحقیقات «هیرر دال» (Herer Dahi) در باره این غولها، سه دوره کاملاً واضح به دست آمده و قدیمی ترین این سه دوره، کاملترین آنها بود. «هیرر دال» قدمت مقداری ذغال چوب را که کشف کرده به سال 400 قبل از مسیح تخمین می زند. هنوز ثابت نشده که اجاق و استخوان های به دست آمده رابطه ای با مجسمه های سنگی دارد یا خیر.

«هیرر دال» صدها مجسمه ناتمام را نزدیک صخره ها و دهانه آتشفشان کشف کرد. هزاران قطعات سنگی و تیرهای ساده سنگی در اطراف پراکنده شده بودند. این چنین وانمود میکرد که کار، ناگهانی متوقف شده باشد.

جزیره ایستر از هر قاره و یا مرکز تمدن دور می باشد. جزیره نشینان بیشتر به ماه و ستارگان آشنا بودند تا به کشورهای دیگر. هیچ درختی بر روی جزیره که قطعه ای سنگ آتشفشانی می باشد نمی روید. توضیح معمولی که غولهای سنگی به وسیله غلطک های چوبی به محل فعلی خود نقل داده شده اند در این مورد نیز صدق نمیکنند. بعلاوه جزیره به سختی می توانسته غذا برای بیش از 2000 نفر را تامین کند. (امروز چند صد بومی در جزیره زندگی میکنند)

سرویس کشتیرانی که غذا و لباس برای سنگبران جزیره می آورده در دوره عتیق یک عمل غیرممکن می باشد. پس چه کسی مجسمه ها را از صخره کنده است، چه کسی آنها را حک کرده و به مکان های فعلی حرکت داده؟ چگونه بدون غلطک های چوبی آنها را کیلومترها در بیابان ها حرکت داده اند؟ چگونه آنها آرایش، صیقل و بر پا شده بودند؟ چگونه کلاه ها که سنگهایش متعلق به محلی سواي محلی که سنگ مجسمه ها تهیه شده می باشد بر سر مجسمه ها قرار داده شده اند؟

اگر اشخاصی با قدرت تخیلی بسیار قادر هستند تصور کنند که مصری ها اهرام را با روش کشیدن و هل دادن سنگها توسط قشونی از کارگر بر پا کرده اند، در این مورد نخواهند توانست چنین تصور کنند چون قشونی وجود

نداشته. حداکثر کارگر ممکنه که 2000 مرد بوده برای کندن پیکرهای غول آسا از آن صخره های آتشفشانی سخت تر از فولاد، با آن آلات بدوی هرگز کافی نبود، حتی اگر آنها شب و روز کار میکردند.

چون حداقل عده ای از این دسته می بایستی دشت ها را هموار کنند، عده ای ماهی بگیرند و عده ای نیز می بایستی طناب ببافند. خیر دوهزار مرد قادر به ساختن این مجسمه های غول پیکر نبود و عده کثیری نمی توانسته در جزیره ایستر زندگی کنند. پس چه کسی کارها را انجام داده؟ و چگونه آن را انجام داده؟ و چرا این مجسمه ها در لبه جزیره قرار گرفته اند و در داخل نمی باشند؟ مجسمه ها متعلق به چه فرقه ای بوده؟

متأسفانه اولین دستجات مذهبی اروپایی که به این جزیره کوچک آمدند در تاریخ ماندن گذشته تاریخ این سرزمین نقش مهمی را ایفا کرده اند. آنها کتیبه های چوبی با خطوط شکلی را سوزانیدند و هرگونه فرقه و رسوم در باره خدایان را ممنوع کردند و تمام آداب و رسوم را از بین بردند. با این وجود اگر چه این آقایان در کار خود بسیار پیشرفت کرده بودند ولی قادر نبودند که بومی ها را بازدارند که جزیره خود را سرزمین مردان پرنده نخوانند و امروز نیز آن را به همین نام می خوانند.

حماسه از مردان پرنده ای بازگو میکند که در دوران های دور به جزیره آمدند و آتش ها افروختند. مجسمه مردی با چشم های خیره شده که در حال پرواز می باشد این حماسه را قدرت می دهد. بستگی های بین جزیره ایستر و «تیاخواناکو» فوراً به ما خطور میکند. در آنجا نیز ما غولهای سنگی که سبک مشابهی دارند می بینیم. صورت های مبهم و حالت خشک شده آنها که کاملاً برای مجسمه مناسب می باشد، در آنجا نیز همچنین است.

هنگامی که «فرانسیسکو پزارو» (Francisco Pizarro) در سال 1532 از «ایناکاها» در باره «تیاخواناکو» سوال کرد به او جواب دادند که هیچ بشری هرگز آغاز آن را ندیده چون «تیاخواناکو» در شب بشریت ساخته شده. روایات، جزیره ایستر را ناف دنیا می خواند و فاصله بین جزیره ایستر و «تیاخواناکو» بیش از 3125 مایل می باشد. پس چطور ممکن است دو تمدن آنقدر به یکدیگر نزدیک باشند؟

شاید متالوژی ماقبل «اینکا» ما را در اینجا راهنمایی کند. در این روایات «ویراکوچا» (Viracocha) خدای آفرینش از مقدمات بدوی قدیم بوده. بنا بر روایات «ویراکوچا» زمین را هنگامی آفرید که تاریخ بود و خورشیدی وجود نداشت. او نژادی از غول ها از سنگ تراشید و چون آنها بر او خوش آیند نبودند آنها را در سیل غرق نمود.

او ماه و خورشید را واداشت که بر روی دریاچه «تی تیکاکا» (Titicaca) بتابند و زمین به روشنایی در آمد. و بعد، این قسمت را به دقت بخوانند، او در «تیاخواناکو» مجسمه انسان و حیوانات را از گل ساخت و سپس به آنها زندگی دید. سپس او به این موجودات آفریده شده اش زبان آموخت و آداب و هنر آموخت و بالاخره بعضی از آنان را به نقاط دیگر دنیا انتقال داد که در آنجا زندگی کنند. سپس خداوند و دو دستیارش به نقاط مختلف سفر کردند که ببینند چگونه دستوراتش عمل می شود و چه نتایجی عاید شده.

در لباس پیرمردی، «ویراکوچا» در ارتفاعات اندیز و در سواحل دریا به سفر پرداخت و هر بار با ملاقات های سردی روبرو می شد. یک بار در «کاجا» آنقدر از ملاقاتش با مردم ناراحت شده بود که از روی خشم صخره ای را به آتش کشید که در اثر آن، تمام سرزمین شروع به سوختن نمود. سپس بشر ناشکر از او تقاضای بخشودگی کرد که او با یک اشاره آتش را خاموش نمود.

«ویراکوچا» همچنان به سفرش ادامه داد و بشر را نصیحت میکرد و آنها در قبال، معابدی بنا کردند. عاقبت در حومه ساحلی «مونت» (Monta) را بدرود گفت و بر فراز امواج ناپدید گشت، و گفت که باز خواهد گشت.

«کونکيستادورس» (Conquistadores) اسپانیایی که آمریکای جنوبی و مرکزی را فتح کرده بود همه جا با حماسه های «ویراکوچا» مواجه می گشت. هرگز قبلاً چیزی در باره مردان سفیدپوست غول پیکر که از آسمان ها آمده بودند نشنیده بودند. آنها در کمال تعجب در باره نسلی از فرزندان خورشید که به مردم انواع مختلف هنرها را آموختند و سپس دوباره ناپدید شدند، می شنیدند و در تمام حماسه ها می شنیدند که فرزندان خورشید عهد کرده بودند که دوباره باز خواهند گشت.

گرچه آمریکا منزل تمدنهای قدیم می باشد ولی دانش دقیق ما از آمریکا بیش از 1000 سال قدمت ندارد. کاملاً مبهم است که چرا «اینکا»ها در 3000 سال قبل از مسیح در پرو، پنبه پرورش می دادند، چون دارای چرخ ریسندگی نبودند و حتی اطلاعی از آن نداشتند. «مایا»ها جاده ساخته بودند ولی از آن استفاده نمی کردند گرچه درباره چرخ اطلاع داشتند.

گردنبند پنج رگی فیروزه سبز در هرم «تیکال» (Tikal) واقع در گواتمالا يك معجزه است. معجزه، زیرا فیروزه در چین به دست می آید. مجسمه های «اولمس» (Olmec) شگفت آور می باشند، با سرهای عظیم کلاهخود دار که آنها را فقط می توان در نقاطی که کشف شده اند دید و لذت برد چون آنها هرگز در يك موزه به نمایش گذاشته نخواهند شد، زیرا هیچ پلی در محل قادر به تحمل وزن این غول پیکران نخواهد بود.

تا چندی پیش با دستگاه های مدرن خود فقط قادر بودیم که مجسمه های كوچك تا وزن 50 تن را حمل کنیم. منجنیق هایی که قادرند صدها تن را بردارند به تازگی ساخته شده اند. اینطور به نظر می رسد که مردم علاقه مخصوصی داشتند که با غولهای سنگی در کوه ها و دره ها کلنجار بروند.

مصری ها مکعب های سنگی خود را از اسوان می آوردند، معماران «استونهنج» (Stonehenge) تخته سنگ های خود را از جنوب غربی «ولز» و «مارلبارا» می آوردند و سنگ تراشان جزیره ایستر، غول های سنگی ساخته شده خود را از معدنهای دور دست به محل های کنونی حمل میکردند، و کسی نمی داند که برخی از مجسمه های «تیاخواناکو» از کجا آمده اند.

اجداد گذشته ما می بایستی آدمهای عجیبی بوده باشند، دوست داشتند که کارها را برای خود مشکل کنند و همیشه مجسمه های خود را در نقاط بسیار غیرممکن می ساختند، آیا به خاطر این بوده که آنها از زندگی سخت لذت می بردند؟

من قبول نخواهم کرد که هنرمندان گذشته آنقدر احمق بودند. آنها به سادگی می توانستند معابد و مجسمه های خود را در نزدیکی معادن سنگ بنا کنند، البته اگر يك روایت قدیمی به طور قطع، محلی را برای بنا مشخص نکرده باشند. مطمئن هستم که قلعه ساکسی هیوامن «اینکا»ها به طور اتفاقی بر فراز «کوزکو» ساخته نشده بلکه به خاطر يك روایت بوده که این محل را مقدس اعلام کرده.

همچنین من مطمئن هستم در تمام نقاطی که قدیمی ترین آثار بشر به دست آمده، جالبترین و مهمترین پدیده های گذشته ما دست نخورده در زیر خاک باقی مانده است که می تواند در پیشرفت سفر فضایی امروزه ما اهمیت بسیاری داشته باشد.

فضانوردان ناشناسی که هزاران سال پیش از کره ما بازدید کرده اند، ممکن نیست که کمتر از آنچه که ما امروز فکر میکنیم آینده نگر هستیم، آنها بوده باشند. آنها مطمئن بودند که روزی بشر با اراده و صنعت خود قادر خواهد بود که به کیهان بروند.

این يك حقیقت تاریخی کاملاً شناخته شده است که مغز متفکر زمینی ما همواره جویای ارواح و موجودات متفکری در کیهان بوده اند. آنتن رادیویی امروز اولین علایم رادیویی را به موجودات ناشناخته کیهانی ارسال داشته. چه

موقع ما جوابی دریافت خواهیم کرد، ده، پانزده و یا صد سال دیگر، ما نمی دانیم، حتی نمی دانیم به سویی چه ستاره ای این علایم را بفرستیم چون اطلاع نداریم چه کره ای بیشتر مورد علاقه ما می باشد. در کجا این علایم ما به این موجودات، متفکر شبه انسان، خواهد رسید؟ نمی دانیم.

ولی مدارک بسیاری موجود است که آنچه را که برای رسیدن به هدف خود احتیاج داریم در زمین خود ما نهفته می باشد. در صدد هستیم قوه جاذبه را خنثی کنیم. در باره مواد ساده اولیه و ضد ماده تحقیقات میکنیم. آیا به اندازه کافی در باره آنچه که در زمین ما پنهان شده تحقیق میکنیم که لااقل گذشته خود را بشناسیم؟

اگر تمام امکانات را در نظر بگیریم آنچه که در تصویر گذشته ما گنجانده نمی شده کاملاً روشن می گردد، و نه تنها آنچه که در نوشته های قدیمی مبهم بوده واضح می شوند بلکه دلایل محکمی برای اثبات وقایع گذشته خود را ارائه میدهند و بالاخره ما شعور داریم که به وسیله آن می توانیم فکر کنیم.

به هر صورت بشر خواهد فهمید که دلیل همه کوشش برای زندگی و زحماتش برای پیشرفت مشتمل آموزش از گذشته است که بتواند خود را برای برخورد با موجوداتی در کیهان آماده سازد. در این هنگام دیرباورترین و موشکاف ترین افراد درک خواهند کرد که هدف کلی بشریت تصرف کیهان می باشد و وظیفه روحی انسان این است که تمام سعی و قدرت خود را در این راه بگذارد، و در آن هنگام است که صلح بر روی زمین حکمفرما خواهد بود، و راهی به سویی بهشت، که خدایان نوید داده اند، هموار خواهد گشت.

به محض این که قدرت ها، دانش و نفوذ موجود برای تحقیق در امور فضایی به کار برده شود، حماقت جنگهای بشری کاملاً روشن خواهد شد. هنگامی که افراد نژادهای مختلف و مردم کشورهای متفاوت با هم در هدف مافوق ملی سفر به کرات دور دست، توافق و همکاری نمایند و آن را از لحاظ فنی ممکن سازند، کلیه مشکلات بشری در دانستن این موضوع، که بشر سفر کیهانی خود را آغاز کرده، کاملاً بی اهمیت خواهند بود.

من دلیل شك خود را در توضیح وقایع گذشته دور بشر، دانش موجود امروزی می دانم و اگر اعتراف کنم که شكاک هستم منظورم همان است که «توماس من» (Thomas Mann) در یکی از سخنرانی هایش، چندین سال پیش بیان کرد:

«اصل مثبت در باره کسی که شك میکند این است که او همه امکانات را در نظر می گیرد»



## فصل نهم

## معماهای آمریکای جنوبی و عجایب دیگر

گر چه من متذکر شده ام که قصد ندارم تاریخ 2000 ساله اخیر بشر را مورد کاوش قرار بدهم، ولی معتقد هستم که خدایان رومی و یونانی و شخصیت های دیگر حماسه ها و روایات نیز اثری از گذشته دیرینه را در بر دارند. از زمان پیدایش بشر، رسوم گذشته در میان مردم مختلف زنده مانده است. تمدن های تازه تر نیز علایمی از خود بروز میدهند که نشان دهنده ارتباط با گذشته ناشناخته می باشد.

خرابه های واقع در جنگل های گواتمالا و «یوکاتان» می توانند شباهتی به بناهای عظیم مصری داشته باشند. قاعده هرم «چولولا» (Cholula) واقع در 60 میلی جنوب پایتخت مکزیکی از قاعده هرم «خنوپس» بزرگتر است. ناحیه هرم «تیوتیهواکان» (Teotihuacan) واقع در 30 میلی شمال مکزیکوسیتی شامل محوطه ای است به مسافت نزدیک به 8 مایل مربع که تمام بناهای واقع در این محوطه با ستارگان بخصوصی مطابقت دارند.

قدیمی ترین روایات چنین میگویند که حتی قبل از آن که «هوموسپین» بوجود بیایند خدایان در این منطقه جمع شدند و در باره انسان به مشورت پرداختند.

به تقویم «مایا» که دقیق ترین تقویم دنیا می باشد و فرمول زیره قبلا اشاره کرده ام. امروزه ثابت شده که تمام بناهای «چیچین ایتزا» (Chichenitza)، «تیکال» (Tikal)، «کوپان» (Copan) و «پالنکو» (Palenque) بر طبق تقویم ارزنده مایاها ساخته شده. «مایا»ها اهرام نساختند چون به آن احتیاج داشتند، آنها معابد نساختند زیرا لازمه زندگیشان بوده، بلکه آنها معابد و اهرام را بنا کردند زیرا که تقویم نشان می داد که تعداد معینی پله می بایستی هر 52 سال ساخته شود.

هر سنگ ارتباطی با تقویم دارد و هر بنای کامل شده دقیقاً با یک محاسبه نجومی مطابقت دارد. ولی اتفاق بی اندازه عجیبی در سال 600 قبل از مسیح رخ داد. ناگهان بدون هیچ دلیل واضحی مردم شهرهای مستحکم معابد ثروتمند، اهرام جالب میدانهای تزیین شده به مجسه ها و استادیوم های عظیم خود را که با زحمت فراوان ساخته بودند ترک کردند.

جنگل مسیرش را از میان ساختمان ها و خیابان ها طی نمود و تمام بناها را شکافت و همه را مبدل به ویرانه ای نمود، هیچ کس دیگر بدانجا بازنگشت. فرض کنیم که این اتفاق، این کوچ عظیم ملی، در مصر رخ داده باشد. مردم نسل ها معابد، اهرام، شهرها، مجرای آب و خیابانها را بر طبق تاریخ های تقویم ساخته بودند.

مجسمه های پرشکوهی که با آلات و ابزار بدوی و با مشقت فراوان از سنگ تراشیده شده بودند و در بناهای پر ابهت کار گذاشتند و پس از این همه زحمت که بیش از هزار سال به طول انجامیده بود آنها خانه های خود را ترک گفتند و به شمال بایر کوچ کردند. این عمل که اگر با در نظر گرفتن تاریخ که ما از آن با اطلاع هستیم مقایسه شود، غیر قابل قبول خواهد بود، زیرا که مسخره است.

باور نکردنی تر از آن، کوشش متوالی و دلایل مبهمی است که برای روشن کردن این واقعیت به کار برده می شود. اولین دلیل ارایه شده این بود که شاید «مایا»ها توسط متجاوزین خارجی بیرون رانده شده باشند. ولی چه قدرتی می توانست با «مایا»ها که در حد اعلائی تمدن خود بودند، مقابله کند؟ هیچ اثری که نشان دهنده یک برخورد نظامی باشد به دست نیامده.

پیشنهاد دیگر، که این اقوام در اثر تغییرات جوی مجبور به کوچ شده اند، ارزش بررسی دارد ولی شواهدی که این موضوع را ثابت کند نیز وجود ندارد. پس چه بلایی نازل شده بود؟ از آنجا که مسافتی که «مایا»ها از



مرزهای قدیمی تا سرحدات جدید طی میکردند فقط 220 مایل بوده که حتی يك خروس مي تواند پرواز کند، پس چگونه مي توانستند در این مسافت ناچیز از تغییرات مهیب جوي بگریزند.

این نظریه که ممکن است يك مرض مهلك، آنها را مجبور به ترك سرزمین خود کرده باشد نیز ارزش تحقیق را دارد. ولي از آنجا که این نظریه فقط يکي از پیشنهادات ارایه شده مي باشد لذا دلیلي بر صحت نمی باشد.

- آیا جنگي بین نسل ها اتفاق افتاد؟
- آیا جوان علیه پیر طغیان نمود؟
- آیا يك جنگ داخلي، يك انقلاب رخ داد؟

اگر ما يکي از این پیشنهادات را قبول کنیم پس فقط باید شکست خورده، سرزمین را ترك میکرد و فاتح در خانه هاي قدیمی خود باقي مي ماند. تحقیقات و کاوش هاي نقاط مختلف ثابت کرده که حتي يك «مایا» نیز به جاي نماند. ناگهان تمام مردم کوچ کردند و بناهاي مقدس خود را بدون محافظ در جنگل به جاي گذاشتند.

میخواهم پیشنهادي ارایه بدهم، هرچند این پیشنهاد همان قدر به ثبوت رسیده که نظریه هاي دیگر ثابت شده اند، ولي بدون توجه به امکانات نظریه هاي دیگر، من فرضیه خود را بي گذار و با اطمینان پیش مي گذارم.

در زمانی در طول دوران اجداد «مایا»ها، خدایان که به نظر من فضاوردان بودند، به دیدن آنها آمدند، همچنان که دلایل متعددي این فرضیه را همراهي میکند. اجداد تمدن آمریکا امکان دارد که به آسیای قدیم کوچ کرده باشند ولي در دنیای «مایا»ها اسرار و رسومي در باره نجوم، ریاضیات و تقویم وجود داشت که به شدت محافظت میشده. موبدان از دانش محافظت میکردند چون خدایان عهد کرده بودند که روزي باز خواهند گشت. آنها دین پر ابهت تازه اي ساختند، دین «کوکالکان» (Kukulcan).

بنا بر رسوم موبدان، هنگامی که بناهاي عظیم بر طبق قوانین تقویم ساخته و تمام شود خدایان باز خواهند گشت. لذا مردم در ساختن معابد و اهرام بر طبق قوانین مقدس عجله کردند، چون سال اتمام، سال خوشي ها به شمار میرفت. «کوکالکان» از ستارگان مي آمد و تمام بناها را تصاحب میکرد و از آن پس در میان مردم به سر مي برد.

کارها به پایان مي رسد و سال بازگشت خدایان فرا رسید ولي اتفاقي نیافتاد. مردم آوازاها خواندند و دعاها کردند و يك سال صبر نمودند. بردگان و جواهرات اهداء میکردند، ولي بي ثمر بود. آسمان ها را سکوتي فرا گرفته بود و اثری از خدایان دیده نمی شد. ارا به بهشتي پدید نیامد، صدای غرش و رعدي از دوردست شنیده نمی شد و هیچ اتفاقي رخ نداد.

اگر این فرضیه را قدری تحت تفکر قرار دهیم، یأس شدید موبدان و مردم را درك خواهیم کرد. کار قرنهای زحمت همه بي ثمر بود و شك قدرت گرفت. آیا اشتباهي در محاسبات تقویم وجود داشت؟ آیا خدایان در نقطه دیگری فرود آمده بودند؟ آیا همگی مرتکب يك اشتباه بزرگ شده بودند؟

شاید به جا باشد که متذکر شوم سال مقدس «مایا» که در آن سال آغاز شده بود در سال 311 قبل از مسیح مي باشد و مدرک آن در نوشته هاي «مایا» وجود دارد. اگر این تاریخ را قبول کنیم فقط فاصله اي در حدود چند سال بین آن و آغاز تمدن مصر وجود دارد. این تاریخ حماسه اي به نظر حقیقی مي آید، چون تقویم بسیار دقیق «مایا» آن را چندین بار تکرار میکند. اگر اینچنین باشد تنها تقویم و کوچ عمومی نیست که باعث شك من مي شود، چون کشف تا اندازه اي جدید نیز ایجاد تردید میکند.

در سال 1935، سنگی با نقش برجسته که حتماً «کوکوماتز» (Kukumatz) را نشان میدهد (در یوکاتان به کوکالکان معروف است) در «پالانکو» (سرزمین قدیم) کشف شد. نگاهی بدون نظر قبلی به این نقش حتی سرسخت ترین نابوران را به فکر وا می دارد.

نقش مردی است که نشسته و قسمت بالایی بدنش همچون موتورسیکلت سواری خم شده. امروز هر بچه ای این شکل را به عنوان یک موشک تشخیص می دهد. در جلو نوک تیز است و به برآمدگی عجیبی که شباهت به محفظه های ورودی موشک دارد، ادامه پیدا میکند. سپس عریض می شود و به دم که آتش از آن می جهد خاتمه پیدا میکند.

موجود خم شده در حال تنظیم دستگاه های نامشخص کنترل می باشد، و پاشنه پای چپش بر روی چیزی شبیه به پدال قرار گرفته. الیسه اش کاملاً مناسب است، شلوار کوتاه، کمربند پهن، کتی که یقه آن در جلو به سبک مدرن ژاپنی است، و نوارهای چسبان بر ساعد و ساق ها. با اطلاعاتی که ما از عکسهای مشابه داریم تعجب می کردیم اگر پوشاکی برای سر وجود نداشت. و البته آن هم وجود دارد، با لوله ها و برآمدگی های معمولی و چیزی شبیه آنتن.

فضانورد ما، چون اینچنین تجسم شده، نه تنها به نظر می رسد که به جلو خم شده بلکه مخصوصاً به دستگاه های مقابله خیره می باشد. صندلی مقابل فضانورد به وسیله طبقه ای از قسمت عقب دستگاه که بطور منظمی از چهارگوش ها، دواير و نقاطی پوشیده شده جدا گردیده.

این نقش چه چیز را به ما بیان میکند؟ هیچ؟

آیا هر چه را که ما به سفر فضایی نسبت می دهیم یک زائیده تخیلی و احمقانه می باشد؟

اگر این نقش برجسته «پالانکو» نیز از سلسله مدارک ثابت کننده حذف شود می بایستی در درستی دانشمندی که این کشفیات پرارزش را مورد تحقیق قرار میدهد شک کرد چون، در موقع بررسی اشیاء حقیقی با ارواح که مواجهه نیستیم.

برای اینکه به سلسله سوالات جواب نگفته خود ادامه بدهم می پرسم چرا «مایا» ها شهر قدیمی خود را در جنگل ساختند و چرا در کنار رودخانه و یا کنار دریا نساختند؟

مثلاً «تیکال» در فاصله 109 مایلی خلیج هندوراس و 161 مایلی شمال غربی خلیج «کمپچه» (Campeche) و 236 مایلی اقیانوس آرام قرار دارد، فاصله ای که یک کلاغ هم میتواند راه برود. موضوعی که نشان دهنده آشنایی زیاد «مایا» با دریا است لوازمات بسیار است که از مرجان، گوش ماهی و صدف ساخته شده، پس چرا به جنگل عقب نشینی کرده بودند؟

چرا آب انبار ساخته بودند هنگامی که می توانستند کنار رودخانه زندگی کنند؟ تنها در «تیکال» سیزده آب انبار به گنجایش 214504 یارد مکعب وجود دارد. چرا آنها مطلقاً می بایستی آنجا زندگی کنند، کار کنند و بسازند و نه جای منطقی و مطلوب تر دیگری؟

پس از سفر طولانی، مایاهای دلگیر سرزمین جدید را در شمال پیدا کردند و یک بار دیگر بر طبق تاریخ های ثابت شده قبلی تقویم، شهرها، معابد و اهرام خود را بنا کردند. برای این که اشاره ای به دقت تقویم مایا بکنیم دوره های زمانی که به کار برده اند را در اینجا بیان میکنم:

20 یکن = 1 یونیال یا 20 روز.

18 یونیال = 1 تان یا 360 روز.

20 تان = 1 کاتان یا 7200 روز.

20 کاتان = 1 بکتان یا 144.000 روز.

20 بکتان = 1 پیکتان یا 2.880.000 روز.

20 پیکتان = 1 کالابتان یا 57.600.000 روز.

20 کالابتان = 1 کینچیلتان یا 1.152.000.000 روز.

20 یکنچیلتان = 1 آتوتان یا 23.040.000.000 روز.

ولي پله هاي سنگي برحسب تاريخ تقويم ساخته شده اند تنها ديدگايي بر فراز جنگل سرسبز نيست، بلکه در آنجا رصدخانه نیز ساخته شده بوده. رصدخانه «چیچن» (Chichen) اولین و قدیمی ترین ساختمان مدور «مایا»ها می باشد. بنای مدور در سه طبقه است و از جنگل مرتفع تر می باشد. درونش يك پلکان مارپیچی به محل نظارت ختم می شود و در داخل گنبد دریچه ها و منفذهایی به طرف ستارگان وجود دارد که در شب منظره ای بس پرشکوه از آسمان ارایه میدهد. بر دیوارهای داخلی، نقوشی از خدای باران و تصاویری از انسان بالدار وجود دارد. باید اعتراف کرد تنها علاقه «مایا»ها به ستاره شناسی دلیل کافی برای فرضیه بستگی «مایا»ها به موجوداتی از کرات دیگر نمی باشد.

مجموع سوالات جواب داده نشده، حیرت آور می باشد.

- چگونه مایاها در باره اورانوس و نپتون اطلاع داشتند؟
- چرا دیدبان های رصدخانه واقع در چیچن به سوي درخشان ترین ستارگان قرار نگرفته؟
- منظور از نقش برجسته خدا در حال هدایت موشك که در «پالنکو» است، چیست؟
- هدف از تقويم مایا که برای 400 میلیون سال استخراج شده چیست؟
- از کجا این دانش را بدست آوردند که بتوانند سال خورشید و زهره را تا چهار رقم اعشاري محاسبه کنند؟
- چه کسی دانش انبوهی از نجوم به آنها آموخت؟

آیا تمام دلایل اتفاقی است و نتیجه درك «مایا»ها است و یا هر دلیل، شاید مجموع دلایل به طور کلی، حاصل ایده ای است انقلابی از نظر آنها، در نقطه زمانی آنها، در باره آینده بسیار دور؟

اگر تمام حقایق را در غربالی بریزیم که دانه را از پوست جدا کنیم آنقدر حقایق متغایر و مسخره آمیز باقی میماند که برای حل حداقل پاره ای از انبوه مشکلات، تحقیق می بایستی با کوشش جدید و بسیار زیاد تسریع پیدا کند. چون در این دوران، تحقیق در برخورد با «غیرممکن» نباید آرام بماند.

من يك داستان تا اندازه اي زننده ديگر دارم که بگویم، داستان چاه مقدس چیچن ایترا.

از میان لجنزارهای متعفن این چاه که «ادوارد هربرت تامپسون» (Edward Herbert Thompson) حفاری میکرد نه تنها جواهرات و اشیاء عتیقه به دست آمد بلکه اسکلت چند پسر و دختر نیز کشف گردید. بر طبق گزارشات قدیم، «دیاگو دو لاند» (Diego de Landa) اظهار می دارد که در زمان خشکسالی موبدان به نیایش بر سر چاه می رفتند و برای جلب رضایت خدای باران، بار سوم خشکی، پسران و دختران را به درون چاه می افکندند.

کشفیات «تامپسون» ادعای «اولاندا» را ثابت کرد، داستان وحشتناکی که با خود سوالاتی نیز از ته چاه بیرون می آورد. چطور این حفره آب بوجود آمد؟ چرا بعنوان يك چاه مقدس معرفی شده بود؟ چرا این چاه مخصوص است در صورتی که در آنجا چندین چاه مشابه دیگر نیز وجود دارد؟

به فاصله 76 یاردی رصدخانه «مایا»، شبیه کامل چاه مقدس «چیچن ایتزا» در جنگل نهفته می باشد. دهانه چاه که توسط مارها و گیاهان سمی و حشرات موذی محافظت می شود از لحاظ مقیاس کاملاً يك اندازه می باشد و دیوارهای عمودی اش به همان اندازه تحت تأثیر هوا قرار گرفته و از گیاهان جنگلی پوشیده شده.

این دو چاه بیش از حد مشابه یکدیگر می باشند. عمق آب در هر دو يك اندازه می باشد و رنگ آب سبز قهوه ای متمایل به قرمز خونی می باشد. عمر هر دو چاه بدون شك یکی است، هر دو از برخورد میتئورایت ایجاد شده اند. ولی دانشمندان قدیمی فقط از چاه مقدس «چیچ نایتزا» صحبت میکنند زیرا که دومین چاه با تمام تشابهش جایی در فرضیه های آنان ندارد، اگر چه هر دو 984 یارد از رأس بزرگترین هرم «کاستیلو» فاصله دارند. این هرم متعلق به «کوکالکان» خدا می باشد.

«مار» سنبل اغلب بناهای مایا می باشد و این تعجب آور است زیرا انتظار میرود که افرادی که در میان گل های زیبا زندگی میکنند در نقش های برجسته سنگی خود تحت تأثیر آن قرار نگیرند. ولی با مارهای نفرت انگیز در همه جا روبرو می شویم، از ابتدای زمان مار در مسیرش از میان خاک لغزیده است.

چه کسی خواهد که این موجود را با ایده پرواز، تجسم کند؟

تصویر ابتدایی شیطان مار است که به او فرمان داده شده که بخزد. چطور ممکن است که کسی این موجود کریه را پرستش کند و حتی در این حین به آن قدرت پرواز نیز نسبت بدهد؟

در میان «مایا»ها این ممکن است، «کولکاکان» خدا «کوکوماتز» شاید همان خدای بعدی «کوئزلکوئتل» (Quetzalcoatl) باشد. او از سرزمین ناآشنای طلوع خورشید آمد، شنی سفید پوشیده بود و ریش داشت. او تمام علوم، هنرها و رسوم را به مردم آموخت و قوانین بسیار ارزنده ای به جای گذاشت.

گفته شده تحت نظر او میوه ذرت به بلندی انسان می رویید و پنبه، رنگ شده، گل می داد. هنگامی که «کوئزلکوئتل» مأموریت خود را انجام داد همچنان که به نصایح خود ادامه می داد به دریا بازگشت و در آنجا به کشتی سوار شده که به سوی ستاره صبحگاهی پرواز نماید. برایم خجالت آور است که در اینجا نیز تکرار کنم که «کوئزلکوئتل» هم عهد کرده بود که باز خواهد گشت.

طبیعتاً کمبودی در توضیحات برای پیدایش این پیرمرد دانا وجود ندارد. يك نسبت راهنما به او داده شد. چون که ظهور يك پیرمرد در این نواحی يك اتفاق همیشگی نیست حتی يك نظریه پرجراتر وجود دارد و آن این است که «کوئزلکوئتل» نمونه قدیمی عیسی می باشد. کسی که از گذشته به میان «مایا»ها وارد می شده. حتماً از چرخ برای حمل انسان و اشیاء اطلاع داشته و مطمئناً یکی از اولین دستورهایی «کوئزلکوئتل» شبیه خدا، نیز استفاده از چرخ بوده و چون راهنما، قانوندان، دکتر و نشان دهنده بسیاری از جهات علمی در زندگی بوده به مایاها نشان می داده که چگونه از چرخ و گاری استفاده کنند که در حقیقت «مایا»ها از هیچکدام اطلاعی نداشتند.

بگذارید با مجموعه ای از عجایب گذشته تاریک این بازیچه گیج کننده فکری را کاملتر کنیم.

در سال 1900، غواصان اسفنج یونانی در نزدیکی «انتیکسرا» (Anikythera) کشتی غرق شده قدیمی را محتوی مجسمه های مرمر و برنز کشف کردند. این غنایم از آب بیرون آورده شد و تحقیقات بعدی نشان داد که این کشتی می بایستی در حدود زمان عیسی غرق شده باشد.

وقتی که اشیاء به دست آمده را کاوش نمودند يك جسم بي قواره پیدا کردند که اهمیتش از مجموع بقیه کشفیات بیشتر بود. پس از پاک کردن و مطالعه این شیء يك صفحه برنزی شامل دواير، نوشته ها و چرخ دنده هايي کشف شد که دانشمندان فوراً متوجه شدند که مي بایستی مربوط به نجوم باشد.

پس از اینکه تمام قسمتها جداگانه تمیز شد يك ساخته عجیب، يك دستگاه با نشانه هاي متحرک، مقیاس هاي مشکل و صفحات فلزي نوشته شده ظاهر گردید. دستگاه ساخته شده حاوي بیش از بیست چرخ کوچک از نوع چرخ دنده هاي دیفرنسیالي بود. در يك طرف، رقاصك وجود داشت که به محض چرخاندن آن، تمام چرخ ها با سرعت هاي متفاوتي به حرکت در مي آمدند. عقربه ها با ورقه اي از برنز حفاظت مي شدند که بر روي آن نوشته هاي طولاني خوانده مي شد. در مورد این دستگاه کشف شده از «انتکسیرا» آیا شکی وجود دارد که در دوره عتیق يك دستگاه بسیار دقیق درجه يك مشغول کار بوده؟

علاوه بر آن، دستگاه آنقدر پیچیده است که امکان دارد اولین نوع خود نباشد، بنا بر نظریه پروفیسور «سولا پرایس» آمریکایی این دستگاه يك ماشین حساب بوده که بوسیله آن حرکات ماه و خورشید و شاید حتی کرات دیگر را با آن محاسبه میکردند. در این مورد که سال ساخت دستگاه در 82 قبل از مسیح بوده اهمیتی قابل نمیشویم جالب تر این است که بدانیم چه کسی اولین مدل این پلنتریوم کوچک را ساخته است (پلنتریوم محلی است که آسمان شب و حرکات ستارگان مصنوعاً در آنجا نمایش داده میشود).

گفته میشود که در سال 1229 «هوهانستافن» امپراطور فردريك دوم در بازگشت از پنجمین جنگ صلیبی در شرق، خیمه بسیار عجیبی با خود همراه آورد. در داخل خیمه دستگاهي وجود داشت که توسط آن افراد مي توانستند درون سقف گنبدی شکل خیمه دستجات ستارگان را در حرکت تماشا کنند.

يك بار دیگر پلنتریوم در دوران گذشته دیده مي شود. ما وجود آن را قبول میکنیم چون مي دانیم در این دوره اطلاعات فني براي ساختن چنین دستگاهي وجود داشته. تصویر يك پلنتریوم در دوره عیسی، ما را ناراحت میکند چون در آن زمان از حرکت ستارگان که به علت گردش زمین است اطلاع نداشتند. حتی منجمان و دانشمندان چینی و عربی عهد عتیق قادر نیستند ما را در این حقیقت واضح راهنمایی کنند و احتیاج به گفتن ندارد که گالیله تا 1500 سال بعد به دنیا نمی آید. هر کسی که به آتن میروند نباید فراموش کند که از ماشین «انتیگسیرا» دیدن کند، این در موزه ملی باستان شناسی قرار دارد. ولي ما فقط شرح نوشته شده اي از خیمه پلنتریوم فردريك دوم در دست داریم.

باز هم عجایبی که از دوران عتیق برای ما به جای مانده:

نقشی از حیواناتی که 10000 سال پیش امکان نداشتند در آمریکای جنوبی وجود داشته باشد، مثل شتر و شیر، بر صخره هاي دشت «مارکاهواسی» در ارتفاع 12500 پایی از سطح دریا کشف شده. مهندسين ترکستان، قطعات نیم دایره شیشه اي که متعلق به ظروف شیشه اي میباشد به دست آوردند، باستان شناسان قادر نیستند مبداء و اهمیت آن را بیان نمایند.

ویرانه يك شهر قدیمی در دره مرگ واقع در صحرای نوادا وجود دارد که مي بایستی در اثر يك واقعه مهیب از بین رفته باشد. حتی امروزه نیز آثار صخره هاي ذوب شده نیز دیده مي شود. حرارت ناشی از يك آتشفشانی کافی نبوده که صخره ها را ذوب کند و از این گذشته چنین حرارتي ابتدا خانه ها را خاکستر میکرد. امروزه تنها اشعه لیزر است که مي تواند حرارت کافی ایجاد کند، و تعجب آور اینکه حتی يك علف هم در این صحرا نمی روید.

«حجرالقبل»، یا سنگ گذشته در لبنان قرار گرفته و بیش از دو میلیون پوند وزن دارد. این سنگ يك سنگ تزئین شده می باشد ولي دست بشر قادر به حرکت این سنگ نبوده. علایم ساخته شده مصنوعی در نقاط غیر قابل امکانی بر صخره هایی واقع در استرالیا، پرو و ایتالیای شمالی به دست آمده.

کتیبه هایی از طلا که در «اور» (Ur) واقع در «چالدي» (Chaldea) به دست آمد، از خدایان که مانند انسان بودند و از آسمانها آمدند و این کتیبه ها را به موبدان اهدا کردند بازگو میکنند.

در استرالیا، فرانسه، هند، لبنان، آفریقای جنوبی و شیلی سنگ های عجیبی وجود دارد که حاوی مقدار زیادی آلومینیوم و بریلیوم می باشد، تحقیقات تازه بر روی این سنگها نشان میدهد که این سنگها در زمان بسیار دوری می بایستی تحت بمباران شدید رادیواکتیو و حرارت بسیار زیاد قرار گرفته شده باشند.

کتیبه های سومری ستارگان ثابت و سیارات را نشان می دهد.

در روسیه باستان شناسان نقش برجسته ای از يك سفینه فضایی به دست آوردند. این نقش شامل ده گوی است که به ردیف داخل چهارچوب قائم الزاویه که از دو طرف توسط ستونهای کلفتی نگهداری می شود قرار گرفته اند، گوی ها بر روی ستون هایی قرار دارند.

از جمله کشفیات دیگر روسیه مجسمه کوچکی از برنز می باشد که موجود انسان نمایی را در لباس گشاد که در ناحیه گردن توسط کلاهخودی بسته شده نشان می دهد. کفش ها و دستکش ها نیز بسیار چسبان می باشند.

در بریتیش میوزیم بازدید کننده می تواند زمان خسوف های آینده را از روی کتیبه بابلی ها بخواند.

نقشه های کنده کاری شده از اجسام استوانه ای شکل که در حال صعود به بالا نشان داده شده اند در «کونمینگ» (Kunming) پایتخت حومه «یانان» (Yunnan) در چین به دست آمده، کنده کاری ها بر روی هر می است که ناگهان پس از يك زلزله از کف دریاچه کونمینگ ظاهر گردید. چه کسی میتواند این معماها و معماهای بی شمار دیگر را حل کند؟

وقتی که مردم برای توضیح موضوعی به طور کلی می گویند اشتباه، بی معنی و نامربوط، میخواهند شانه از زیر حقیقت خالی کنند. منصفانه نیست که پس از آنچه که گفته شده و انجام شده تمام ترجمه ها را نادرست تلقی کرد و وقتی که به نفع منظور شخصی است از آنها استفاده نمود. به نظر من این يك عمل بزدلانه است که چشم ها و گوش های خود را در مقابل حقایق و حتی فرضیه های تازه ببندیم، آنهم فقط به خاطر این که نتایج تازه، طرفداران قدیمی را به سوی خود میکشند.

انقلاب چیزی است که هر ساعت و هر روز در سراسر دنیای ما اتفاق می افتد و مسایل ارتباطی و حرکتی امروزه، کشفیات را در سراسر کره پخش میکند، محققین می بایستی با همان علاقه و پشتکار که در تحقیقات معمول به کار می برند در گزارشات گذشته ما کاوش نمایند.

در ماجرای کاوش در گذشته اولین قدم برداشته شده است و حالا دومین و جالب ترین قسمت تاریخ بشری با سفر به کیهان آغاز می شود.



## فصل دهم

## تجربه زمین از فضا

این سوال که آیا سفر فضایی نتیجه ای دارد، هنوز در مباحثه خاموش نشده و دلیل بی معنی بودن تمام، یا جزئی از تحقیقات فضایی این است که مادامی که ما در زمین خود مشکلات حل نشده داریم نباید به «انگولک» در فضا بپردازیم.

چون نمیخواهم در گفتگو با خواننده به مباحثه علمی، که برای آنان قابل درک نیست، کشیده شوم فقط به گفتن چند دلیل واضح در لزوم تحقیقات فضایی اکتفا میکنم.

از ابتدای زمان، کنجکاو و عطش برای دانش همواره نیرویی وادار کننده در ادامه به تحقیقات بوده. دو سوال: چرا چیزی اتفاق افتاد؟ و چگونه اتفاق افتاد؟، همیشه پیشتر از پیشرفت و ترقی بوده. ما سطح زندگی کنونی خود را مدیون ناآرامی که این دو سؤال ایجاد کرده اند، می باشیم.

راحتی وسایط نقلیه امروزه، مشکلات و ناراحتی هایی که اجداد ما می بایستی تحمل میکردند از بین برده. خیلی از سختی های کارهای سنگین را ماشین به عهده گرفته. بسیاری دستگاه های انرژی زا، روشهای شیمیایی و یخچالها و خیلی وسایل خانگی دیگر ما را از انجام کارهایی که قبلاً، فقط به وسیله انسان انجام می گرفت راحت ساخته.

دانش تعیین کننده مسیر بشریت نیست بلکه کمکی است به بشریت و حتی زاید نامطلوبش یعنی بمب اتمی به دوستی برای بشر مبدل خواهد شد. امروزه دانش با سربلندی به بسیاری از هدف های خود رسیده. حدود 112 سال طول کشید که عکاسی تکامل پیدا کند و یک عکس روشن عاید شود، تلفن پس از فقط 56 سال آماده استفاده شد و فقط 35 سال تحقیقات علمی کافی بود که رادیو را به نقطه دریافت مطلوب برساند. ولی تکمیل رادار تنها 15 سال به طول انجامید.

دوره اختراعات تاریخی و تکاملی آنان کوتاه تر و کوتاه تر می شود. تلویزیون سیاه و سفید پس از 12 سال تحقیق و تکمیل در معرض تماشا قرار گرفت و ساختن اولین بمب اتمی 6 سال به طول انجامید. این نمونه کوچکی از 50 سال ترقی علمی است، ارزنده و تا اندازه ای ترسناک.

تکامل همچنان در رسیدن به هدف خود به سرعت ادامه خواهد داد. در صد سال آینده اکثر آرزوهای بشری به حقیقت خواهد پیوست. روح بشری مسیرش را در مقابل اخطارها و موانع طی نموده و در مقابل عقیده ای بی ارزش که آب، محیط ماهی هاست و هوا برای پرندگان است، بشر محیط هایی را که ظاهراً برای او در نظر گرفته نشده، تصرف نموده. بشر در مقابل تمام قوانین به اصطلاح طبیعی پرواز میکند و ماه ها در زیردریایی های اتمی در زیر آب به سر می برد. با استفاده از دانش، او برای خودش بال و فلس ساخته، چیزی که آفریننده اش برای او منظور نکرده بود.

هنگامی که «چارلز لیندبرگ» (Charles Lindbergh) سفر تاریخی خود را آغاز کرد، قصدش پاریس بود. واضح است که او اهمیتی به رسیدن به پاریس نمی داد، او میخواست نشان بدهد که انسان قادر است تنها و بدون خطر، آتلانتیک را طی کند، اولین مقصد سفر فضایی ماه است ولی آنچه را که در حقیقت این پروژه علمی و یا فنی می خواهد ثابت کند این است که بشر مالک کیهان می باشد. پس چرا سفر فضایی؟

در چند قرن، افزایش جمعیت، کره ما را به طور خطرناکی شلوغ خواهد کرد. محاسبات جمعیت زمین را در سال 2050 به 8/7 میلیارد تخمین زده اند و کمتر از 200 سال بعد به 50 میلیارد افزایش پیدا خواهد کرد و بعد 335



نفر باید در يك كيلومتر مربع زندگي كنند، تصورش قابل درك نیست. فرضیه هاي مبهوت كننده اي چون تهیه غذا از دریا و حتي ساختن شهرهايي در كف اقیانوس ها، به علت انفجار جمعیت، بر خلاف عقیده پیروان خوش باور آن زودتر از آن که راه حلي باشد، بي ارزش خواهد بود.

شش ماه اول سال 1966 متجاوز از 10000 نفر از اهالي جزیره «لومباك» (Lombok) متعلق به اندونزي كه براي زنده ماندن از حلزون و گیاهان تغذیه میکنند از گرسنگي خواهند مرد. «اوتانت» دبیرکل سازمان ملل متحد اظهار مي دارد كه تعداد کودکان هندی كه به علت گرسنگي در معرض مرگ قرار دارند بالغ بر 20 میلیون مي باشد. رقمي كه نظریه پروفیسور «ماهلر» (Mohler) را كه، گرسنگي به حد جهاني رسید، ثابت میکند.

ثابت شده كه ایجاد مواد غذایی با وجود استفاده از جدیدترین روشها و به كار بردن كودهاي شیمیایی در سطح بسیار بزرگي با ازدیاد روزافزون جمعیت برابري نمیکند. باید از علم شیمی شكرگزار بود كه امروزه روشهاي كنترل تولید مثل را نیز در اختیار ما قرار داده ولي چه ارزشي دارند هنگامی كه زنان در كشورهاي عقب مانده از آن استفاده نمیکنند؟

سطح تولید مواد غذایی را موقعي میتوان با ازدیاد جمعیت برابر كرد كه بتوان تا ده سال دیگر یعنی سال 1980 تولید مثل را به نصف تقلیل داد. متأسفانه من در این امیدی ندارم چون نمی توان دیوار ضخیم اعتقادات مذهبی و افکار اجتماعی را به سرعتي كه جمعیت تراكم پیدا میکنند از بین برد. آیا این انسانیت یا حتي مافوق انسانیت است كه به جاي این كه نگذاریم کودکان به دنیا بیایند بگذاریم میلیون ها تن از آنها در اثر گرسنگي از بین بروند؟

حتي اگر در يك روز خوب، جلوگیری از تولید مثل برنده شود، حتي اگر زمینهای زیر کشت افزایش داده شوند و برداشت را به كمك روشهاي هنوز شناخته نشده چندین برابر كرد، حتي اگر ماهي قسمت اعظم غذا را تشکیل دهد و مزارعي در كف اقیانوسها ایجاد شود، حتي اگر همه اینها و خیلی بیشتر امکان مي داشت، فقط آن روز شیطانی را 100 سال تأخیر مي داد.

مطمئن هستم كه روزي بشر به مریخ خواهد رفت و با اوضاع جوي آنجا خو خواهد گرفت، همچون كه اگر اسکیموها را به مصر ببریم به هوای آنجا عادت خواهند كرد. کشتي هاي فضایی غول پیکر، حامل فرزندان ما کرات آسمانی را تسخیر خواهند كرد، همانطور كه آمریکا و استرالیا اخیراً تسخیر شدند.

به این دلیل باید به تحقیقات فضایی ادامه بدهیم. ما باید به فرزندان خود شانس زنده ماندن را بدهیم. هر نسلي كه از مسئولیت خود شانه خالي میکند بشر را در آینده محكوم به مرگ در اثر گرسنگي خواهند كرد. دیگر تحقیقات مطلق كه مورد نظر دانشمندان مي باشد مطرح نیست و بگذارید به کسانی كه تصور میکنند مسئول آینده نیستند، بگوییم كه همین تحقیقات فضایی ما را از جنگ سوم جهانی نجات داده.

آیا خطر انهدام كامل، قدرت هاي بزرگ را از اثبات عقاید و اختلافات خود به وسیله جنگ باز نداشته؟

دیگر لازم نیست كه يك سرباز روسي براي ویران ساختن آمریکا پا به آنجا بگذارد. هرگز لازم نیست كه يك سرباز آمریکایی در خاک روسیه کشته شود، زیرا كه بمب اتمي حمله میکند و يك كشور را با تشعشعات رادیواکتیو ویران مي سازد. ممکن است مسخره به نظر بیاید ولي اولین موشك بین قاره اي، ضامن صلح بود.

این عقیده گاهی ارایه میشود كه اگر میلیونها كه خرج تحقیقات فضایی مي شود به پیشرفت هاي دیگر صرف شود بهتر است، این عقیده غلط است. كشورهاي صنعتي دنیا تنها از روي ترحم و یا دلایل سیاسی به كشورهاي عقب مانده كمك نمیکنند بلکه مي خواهند بازاری براي فروش فرآورده هاي خود ایجاد نمایند، كه كاملاً قابل درك است. كمك هایی كه يك كشور عقب مانده به آن نیاز دارد از نقطه نظر يك احتیاج طولانی كاملاً نامربوط است.

در حدود 1/6 میلیارد موش که هر يك معادل 10 پوند غذا در سال از بین میبرند در سال 1966 در هند زندگی میکردند، ولي دولت جرأت نمیکند که موش ها را از بین ببرد زیرا که يك عقیده مذهبي از موشها محافظت میکند و همچنین هند داراي 80 میلیون گاو است که شیر نمیدهند و نمیتوان در موقع قحطي از آنان استفاده کرد و یا آنها را ذبح نمود. در کشور عقب مانده اي که خرافات و عقاید مذهبي از پیشرفت آن جلوگیری میکند نسل ها طول خواهد کشید که يك عمر خرافات و آداب را از بین برد.

در اینجا نیز وسایل ارتباطي، سفر فضايي، روزنامه و راديو و تلویزیون در پیشرفت و بيداري کمک میکند. دنیا کوچکتر شده و ما بیشتر درباره یکدیگر میدانیم و مي آموزیم ولي براي رسیدن به موقعيتي که مرزهاي ملي، يك موضوع پیش پا افتاده بشود سفر فضايي تنها راه است.

در اثر پیشرفت تکنولوژی، بي ارزش بودن انسان ها و قاره ها در مقابل کیهان درك خواهد شد، که به سبب همکاری در تحقیقات فضايي خواهد بود. در هر واقعه اي بشر احتیاج به اميدي داشته که او را از زیر بار مشکلاتش بیرون آورد و به حقیقتي ظاهراً غیر قابل تسلط دست یابد.

موضوع بسیار مهم که دلیل دیگری در لزوم تحقیقات فضايي مي باشد عده کثيري است که شغل خود را به علت خودکار شدن کارخانجات و صنایع از دست داده اند و فعلاً در تحقیقات فضايي دست دارند. صنعت فضايي، صنعت اتومبیل سازي و فولادسازي را از لحاظ بازارهاي فروش به جا گذاشته.

وجود بیش از 4000 فرآورده جدید، مدیون تحقیقات فضايي مي باشد. آنها در حقیقت پدیده هايي فرعي در تحقیقات براي رسیدن به هدف هاي بالاتر مي باشند. این فرآورده هاي فرعي به صورت جزئي از زندگی روزمره در آمده اند و هیچ کس حتي فکري در باره چگونگی پیدایش آنان نمیکند.

ماشین حساب الکترونيکي، فرستنده هاي کوچک و گیرنده هاي کوچک، ترانزیستورهاي راديو و تلویزیون در راه این تحقیقات پدید آمدند. تابه هايي که غذا به ته آن نمي چسبد، حتي بدون روغن، دستگاه هاي دقیق هواپیماها، دستگاه هاي تمام اتوماتيك کنترل فرودگاه ها و خلبان هاي اتوماتيك و کامپیوتر که به سرعت در پیشرفت است و همگی جزئي از تحقیقات فضايي مي باشند که اینهمه مخالف دارد.

برنامه تحقیقاتي که در زندگی خصوصي فرد فرد ما مؤثر مي باشد و چیزهايي که مردم عادي در باره آنها هیچ اطلاعي ندارند مثل طرز جوش دادن و روغنکاری جدید در خلاء، لامپ هاي فتوالکتریک و منبع هاي بسیار کوچک تولید انرژی که قادر است مسافت هاي بي نهایت طولاني را طی کند.

از سیل مالیات هايي که به نفع تحقیقات فضايي جمع آوري مي شود جریان دایمي از سود نتایج به مالیات دهنده بازمي گردد. کشورهايي که در تحقیقات فضايي از هیچ لحاظ شرکت ندارند به وسیله این انقلاب فني مورد هجوم قرار خواهند گرفت. اسامي چون «تل استار» (Telstar)، «اکو» (Echo)، «رله»، «ترایس»، «مارینر» (Mariner)، «رنجر» (Ranger) و «سینکام» (Syncon) علایمی هستند در جاده مقاومت ناپذیر تحقیقات.

چون منابع انرژی زمین فناناپذیر نمیباشد برنامه تحقیقات فضايي به صورت يك امر حیاتي در خواهد آمد و ما براي تهیه مواد سوخت اتمي که به وسیله آن شهرهاي خود را روشن کنیم و خانه هایمان را گرم نماییم، مي بایستی به مریخ یا کرات دیگر سفر نماییم چون نیروگاه هاي اتمي، ارزان ترین منبع ایجاد انرژی امروز مي باشند.

کارخانجات تولیدی عظیم فقط موقعی محتاج این نیروگاه ها خواهند بود که مواد سوختنی زمین به پایان برسد. هر روزه نتایج جدید تحقیقات، ما را تحت تأثیر قرار می دهد. دیگر دست به دست دادن دانش فرا گرفته شده از پدر به پسر، برای همیشه از بین رفته.

تکنیسین از يك دستگاه رادیو که فقط به سادگی با فشار دادن يك دکمه کار میکند، باید کاملاً از تکنولوژی پیچیده ترانزیستورها و مدارهایی که اغلب بر روی صفحات پلاستیکی چاپ شده اند با اطلاع باشد. طولي نخواهد کشید که او بایستی از قطعات بسیار ریز میکروالکترونیک نیز با اطلاع باشد.

آنچه را که کارآموزان امروزه فرا می گیرند فردا استادکاران بایستی جاهای خالی آن را پر کنند. گرچه فردی که در زمان پدربزرگان ما، استاد حرفه ای بوده و دانش او يك عمر برایش کافی بوده استادان امروز و فردا بایستی دائماً روش های تازه را به قدیمی بیافزایند، آنچه که دیروز مورد قبول بوده، امروز از کار افتاده است.

حتی اگر میلیونها سال طول بکشد روزی فرا خواهد رسید که خورشید ما بسوزد و از بین برود، احتیاجی به آن لحظه وحشتناک نیست وقتی که کافی است يك فرمانروا از روی ضعف، دستگاه های ویران کننده اتمی را به حرکت در آورد و فاجعه ای را آغاز نماید.

يك اتفاق غیر قابل پیش بینی کیهان قادر است نابودی زمین را فراهم سازد. بشر هیچگاه تصور این امکان را ننموده و شاید روی همین اصل باشد که از صمیم قلب در امید و تعقیب زندگی دوباره روحی در یکی از هزاران دین بوده.

پس اگر چه ممکن است که تحقیقات فضایی جزئی از انتخابات آزاد او نباشد ولی در بررسی امکان زندگی کیهانی آینده، او به دنبال يك غریزه تکامل درونی می رود. همانطور که من معتقد هستم که در دوران گذشته تاریک بشریت، فضانوردانی از ما دیدن کرده اند. همچنین بر این هستم که ما تنها موجود متفکر نیستیم و هستند موجوداتی کهن تر و داناتر در این کیهان.

حالا اگر من بگویم که تمام این موجودات متفکر در تحقیقات فضایی منظور، خود دست دارند در حقیقت من به سوي داستان های علمی کشیده می شوم و می دانم که خود را از این لحاظ هدف انتقاد قرار داده ام.

بشقاب پرنده موضوعی است که از بیست سال پیش تاکنون کم و بیش رواج دارد که اصطلاحاً آنها را «یو.اف.او» (U.F.O) می نامند. اصطلاحی است آمریکایی که مخفف، «اجسام پرنده شناخته نشده» می باشد. ولی قبل از این که در باره موضوع جالب و مبهم «یو.اف.او» صحبت کنم می خواهم مطلب مهمی را در بحث در اثبات علت سفر فضایی بیان نمایم.

گفته می شود تحقیقات در سفرهای فضایی سودمند نمی باشد. حتی ثروتمندترین کشورها به تنهایی قادر نیست بدون ایجاد خطر ورشکستگی ملی، مخارج هنگفت این تحقیقات را بپردازد، کاملاً صحیح است، هرگز تحقیقات خاصه از نظر تجارتي منفعت آمیز نبوده و این نتایج تحقیقات است که معامله پر سودی می باشد. این عادلانه نیست که در این مرحله از سفر فضایی منفعت های تجارتي را به میان کشید، گرچه هیچ برآوردی برای 4000 فرآورده های فرعی تحقیقات فضایی زده نشده.

به نظر من سودی که از این تحقیقات به دست خواهد آمد تاکنون از هیچ تحقیقاتی به دست نیامده است. هنگامی که به هدف خود برسند این تحقیقات نه تنها پرمفعت خواهند بود بلکه بشریت را از سقوط حقیقی و حتمی دنیا نجات خواهد داد. به جا است اشاره کنم که سری ماهواره های «کازمت» (Cosmat) تاکنون يك معامله پر سود تجارتي بوده است.

در نوامبر 1967 در مجله «استرن» چنین درج شده بود:

اغلب دستگاه های حیات بخش پزشکی از آمریکا می آید. اینها فرآورده های مجموع پیشرفت های تحقیقاتی اتمی، سفر فضایی و تکنولوژی نظامی می باشد. اینها نتیجه همکاری و نزدیکی جالب بین غولهای صنعتی و بیمارستان های آمریکاست که علم پزشکی را روزانه به پیروزی های تازه ای می رساند.

کمپانی «لاکهد» که جت های جنگی «استارفایتر» را میسازد و «مایوکلینیک» معروف، با هم در تکمیل یک سیستم نرسی با استفاده از کامپیوتر همکاری دارند. بنا بر درخواست حرفه پزشکی طراحان «نورث آمریکا اوپایشن» (North America Aviation) مشغول ساختن «امفیسمابلت» (Emphysemabelt) دستگاهی که تنفس بیماران ریوی را آسانتر نماید، می باشند و افراد تحقیقاتی ناسا عقیده یک دستگاه تشخیص مرض را ارایه داده اند. این دستگاه که در حقیقت به منظور اندازه گیری ضربات «میکرومیتئورایت» بر بدنه سفاین فضایی بوده، تکان های عضلانی را در بعضی از بیماری های عصبی ثبت میکند.

یکی دیگر از فرآورده های فرعی تکنولوژی کامپیوتر آمریکا «پیس میکر» (Pacemaker) می باشد. امروزه بیش از 2000 آلمانی با یکی از این دستگاه ها در سینه خود، زندگی میکنند. این یک مینی ژنراتور است که به وسیله باتری کار میکند و در زیر پوست بدن قرار داده می شود. پزشکان از آن دو سیم را که از شریان عبور داده شده به دهلیز راست قلب متصل میکنند و به وسیله جریان های مداوم آن، قلب تحریک می شود، یعنی این دستگاه میطپد. هنگامی که باتری این «ماشین قلب» پس از سه سال فرسوده می گردد یک عمل جراحی ساده دوباره آن را به کار می اندازد.

قسمت آمریکایی کمپانی جنرال الکتریک، سال گذشته با ساختن یک مدل دو سرعتی، این معجزه تکنولوژی پزشکی را کامل تر نموده. صاحب این «پیس میکر» هنگامی که میخواهد مثلاً تنیس بازی کند و یا بدود تا از قطارش عقب نماند تنها کافی است یک آهن ربا را که در روی این ژنراتور داخلی قرار دارد، برای مدت کوتاهی بالا و پایین ببرد و قلب فوراً با سرعت بیشتری مشغول به کار میکند. این هم از گزارش مجله «استرن» و دو نمونه دیگر از پدیده های فرعی تحقیقات فضایی، حالا چه کسی جرأت میکند که بگوید این تحقیقات بی فایده می باشند.

سرمقاله ای در شماره 47 روزنامه «دایزیت» مورخه نوامبر 1967 چنین میگوید: «ایده از یک موشک ماه پیما» گزارش همچنان ادامه میدهد:

طرح های سفاین فضایی که برای فرود آرام بر کره ماه در دست تکمیل می باشد مورد توجه سازندگان اتومبیل است، چون دانستن چگونگی انهدام اینگونه طرح ها تحت شرایط مختلف کمک بزرگی می باشد. اگر چه این سرنشینان اتومبیل ها را از صدمه هرگونه تصادفی مصون نمی دارد ولی طرح هایی که با کمال موفقیت در سفر فضایی به کار برده شده، می تواند خطر را در هنگام تصادم بکاهد.

صفحات کندو مانند، که بیش از پیش در صنعت هواپیماسازی به کار میرود کمی وزن و قدرت زیاد را مضمون میشود. همچنین این صفحات به طور عملی در صنعت اتومبیل سازی امتحان شده. کف اتومبیل آزمایشی «روور» که موتور آن توربین گازی است از صفحه کندی ساخته شده.

کسی که از موقعیت فعلی تحقیقات با خبر است و سرعت پیشرفت آن را می داند هرگز سوالاتی چون «سفر از یک ستاره به ستاره دیگر هرگز عملی نخواهد بود» را تحمل نخواهد کرد و نسل جوان ما شاهد به حقیقت پیوستن این «غیرممکن» خواهند بود. کشتی های فضایی غول پیکر با موتورهای بسیار عظیم ساخته خواهند شد، همچنان که روس ها در سال 1967 دو سفینه بدون سرنشین را در استراتوسفر با موفقیت متصل نمودند.

محققین از هم اکنون برای ایجاد یک نوع پرده حفاظتی، مثل قوس الکتریکی، مشغول به کار هستند، که با قرار دادن آن در مقابل کپسول از برخورد اجسام با آن جلوگیری نموده و آنها را منعکس نماید. یک دسته از برجسته ترین فیزیک دانان، در صدد کشف چیزی که «تکیان» (Tachyon) نامیده میشود، می باشند. فعلاً اینها اجسام فرضی هستند که سرعتی مافوق سرعت نور دارند و حداقل سرعتشان برابر با نور است.

دانشمندان می دانند که «تکیان» بایستی وجود داشته باشد. فقط حالا اثبات فیزیکی وجود آنها مطرح است، گرچه چنین اثباتی برای «نیوترینو» و «ضد ماده» شده است. در آخر من میخواهم از مخالفان سرسخت سفر فضایی سوال کنم که آیا آنها حقیقتاً معتقد هستند که چند هزار از پرارزش ترین دانشمندان ما کار پر اهمیت خود را به خاطر یک عقیده واهی و یا هدف بی ارزش به هدر می دهند؟

بگذارید موضوع «یو.اف.او» را با جرأت دنبال کنیم و این که ممکن است جدی تلقی نشود، ندیده بگیرم. اگر من جدی تلقی نشوم بر این دل خوش خواهم بود که در میان اشخاص متخصص قرار دادم.

«یو.اف.او» بر فراز آمریکا، فیلیپین، آلمان غربی و مکزیکو دیده شده اند. فرض کنیم که 98 درصد از کسانی که مدعی بودند «یو.اف.او» را دیده اند در حقیقت شاهد یک گوی آتشین، بالن هواشناسی، ابر، هواپیماهای جدید ناآشنا و یا خواص عجیب نور در آسمان بوده اند.

بدون شك عده کثیری از مردم دستخوش تشنج عمومی شده بودند، چون همگی مدعی بودند که چیزی را دیده اند که وجود نداشته و البته آن عده شهرت طلبان در همین فصل حماقت، با گزارشات خود سرمایه جمع میکنند و سرمقاله برای روزنامه ها می سازند. اگر ما تمام مجنون ها، دروغگوها، بیماران روانی و شهرت طلبان را کنار بگذاریم باز هم عده زیادی شاهد باقی خواهند ماند که شامل کسانی هستند که شغلشان آنها را با اتفاقات فضایی آشنا می دارد.

یک زن خانه دار ممکن است مرتکب همان اشتباهی شود که یک زارع در غرب وحشی کرده ولی اگر این «یو.اف.او» توسط کسی مثل یک خلبان هواپیما دیده شده باشد مشکل است این را به عنوان چرند، رد کنیم، زیرا که یک خلبان کاملاً با سراب ها، گوی آتشین، بالن هواشناسی و غیره و غیره آشنایی دارد.

عکس العمل تمام احساسش، مخصوصاً قدرت دید درجه یک او، دائماً مورد معاینه قرار می گیرد. او اجازه ندارد چندین ساعت قبل از پرواز و در حین پرواز الکل صرف کند و به سختی ممکن است که یک خلبان «چرند» صحبت کند زیرا خیلی به آسانی شغل خوب و پر درآمدش را از دست خواهد داد و هنگامی که نه تنها یک خلبان بلکه دسته ای از خلبانان منجمله خلبانان نیروی هوایی، یک داستان را بازگو میکنند ما مجبور میشویم که گوش بدهیم.

من شخصا نمی دانم که «یو.اف.او» چیست و نمیگویم که ثابت شده آنها اجسام پرنده ای می باشند و تعلق به موجودات متفکر ناشناخته دارند، اگر چه کوچکترین اعتراض به این فرضیه نمی توان کرد. ولی متأسفانه شخصاً «یو.اف.او» را ندیده ام اگر چه به سراسر دنیا سفر کرده ام. با این وجود می توانم مدارکی دال بر این موضوع ارایه بدهم.

در 5 فوریه 1965 سازمان دفاع آمریکا اعلام داشت که به قسمت مخصوص «یو.اف.او» دستور داده شده که درباره گزارش دو متصدی رادار تحقیق بعمل آورند.

این دو، در 29 ژانویه 1965، اجسام ناشناخته ای را در صفحه رادار فرودگاه «مریلند» دیده اند. این اجسام در ارتفاع 30 مایل با سرعت عظیم 4350 از سمت جنوب به طرف فرودگاه آمدند سپس یک دوره تند زده و از دید رادار خارج می شوند.

در سوم مه 1964، عده مختلفی از اهالی «کنبرا» در استرالیا، منجمه سه هواشناس، یک جسم بزرگ درخشان را در آسمان صبحگاهی مشاهده نمودند که در مسیر شمال شرقی در حرکت بود، در تحقیقات و بازجویی هایی که وابسته های «ناسا» (Nasa) به عمل آوردند، شهود عینی توصیف نمودند که چگونه این شیء، بطور عجیبی حرکت میکرد و چگونه جسم کوچکتر به طرفش حمله برد.

جسم کوچک درخشندگی قرمزی از خود داد و سپس نابود شد و «شیء» عظیم تر در مسیر شمال غربی ناپدید گردید. یکی از هواشناسان با لحن بهت زده ای گفت: من همیشه «یو.اف.او» را مسخره میکردم ولی حالا چه میتوانم بگویم؟

در 23 نوامبر 1953، یک جسم ناشناس پرنده در صفحه رادار مرکز هوایی «یکروز» واقع در میشیگان دیده شد. به ستوان «ار. ولسون» (R. Wilson) که در همان هنگام در حال تمرین با یک جت F-86 بود دستور داده میشود که این شیء را تعقیب کند. گروه رادار شاهد «ویلسون» بودند که جسم ناشناس را 160 مایل تعقیب کرد که ناگهان دو پرنده در صفحه رادار یکی شدند و هر چه ستوان «ویلسون» به وسیله رادیو صدا زده شد جوابی نیامد.

در طول چهار روز بعد، نواحی که این اتفاق غیرقابل تصور رخ داده بود، برای به دست آوردن قطعات، شدیداً جستجو گردید، دریاچه سوپریور که در نزدیکی محل حادثه واقع بود برای پیدا کردن آثاری از روغن، کاوش گردید. آنها چیزی پیدا نکردند، هیچ اثری از ستوان ویلسون و هواپیمایش به دست نیامد.

در 13 سپتامبر 1965 اندکی قبل از ساعت یک بامداد گروهی «یوجین برتراند» (Engene Bertrano) با زنی که در پشت فرمان اتومبیل کاملاً گیج به نظر می رسید در جاده «اکستر نیوهمپشایر» مواجه شد. خانم حاضر نشد اتومبیلش را حرکت بدهد و مدعی بود که به وسیله جسم عظیم قرمز رنگ پرنده ای در جاده 101، ده مایل مورد تعقیب قرار گرفته بود که سپس جسم در جنگل ناپدید گشت.

پلیس که مرد مسن و خونسردی بود تصور کرد که خانم قدری دیوانه است، تا اینکه عین همین گزارش را از رادیوی اتومبیلش از یک اتومبیل گشتی دیگر شنید. از مرکز، همکارش «جین تالند» (Gene Toland) به او دستور داد که هر چه زودتر به آن محل برود. در آنجا جوانی همان اظهارات را تکرار نمود که او نیز از ترس جسم درخشان قرمز رنگی به چاله ای پناه برده بود.

تا اندازه ای از روی بی میلی هر دو به گشت با اتومبیل های خود پرداختند و مطمئن بودند که این داستان مسخره توضیح منطقی دارد. آنها منطقه را دو ساعت تمام گشتند سپس تصمیم به مراجعت نمودند. از کنار مزرعه ای که شش اسب در آن ایستاده بود، عبور میکردند که ناگهان اسب ها به بیرون تاختند و کاملاً در یک زمان تمام منطقه در یک نور قرمز رنگی غرق گردید. «آنجا، آنجا را نگاه کن»

یکی از پلی سها فریاد زد و جسم آتشین قرمز رنگی که بدون صدا و به آهستگی به طرف تماشاگران می آمد بر فراز درخت ها در پرواز بود. «برتراند» دقیقاً همکار خود را بوسیله رادیو تلفن از آنچه که با چشم های خود میدید، مطلع نمود. حالا مزرعه نزدیک جاده و تپه همجوار، غرق در نور قرمز رنگ شده بودند که دومین اتومبیل پلیس به سرعت نزدیک شده و در کنار جاده ایستاد.

«خدا لعنتش کنه» و با لکنت گفت، من از بی سیم شنیدم که تو و «تالند» فریاد می زدید، فکر کردم هر دو دیوانه شده اید ولی، به آن نگاه کن.

در تحقیقاتی که در تعقیب این موضوع صورت گرفت پنجاه و هشت شاهد عینی مطلع، شرح جریان عجیب را بازگو نمودند، از جمله هواشناس و نگهبان ساحلی، یعنی کسانی که شهود مطمئنی بودند و به ندرت ممکن است



بین بالن هواشناسی و یک هلیکوپتر اشتباه کنند یا فرق بین ماهواره در حین سقوط و چراغ های یک هواپیما را تشخیص ندهند. گزارش شامل اظهارات دقیق بود ولی هیچ توضیحی در باره جسم پرنده ناشناسی نمی داد.

در پنجم مه 1967 شهردار «مارلین» (Marlien) در «مالیوت» حفره عجیبی به فاصله 680 یاردی از جاده در یک مزرعه پیدا کرد. آثاری از دویاری به قطر 15/5 پا و عمق یک پا مشاهده نمود. خطوطی به عمق چهار اینچ از این دایره به هر سو کشیده شده بودند. از این علایم اینطور به نظر می رسید که یک شبکه فلزی سنگین در آن نقطه به زمین فشرده شده باشد. در انتهای خطوط حفره هایی به عمق یک پا و دو اینچ وجود داشت که ممکن بود اثر پایه هایی در انتهای این شبکه باشد. یک اثر عجیب و استثنایی گرد سفید بنفش رنگی بود که تمام حفره ها را پوشانده بود. من شخصاً از این محل واقع در نزدیک «مارلین» دیدن کرده ام، ارواح نمی توانسته این چنین آثاری از خود به جای بگذارند.

چه نظری می توانیم در باره این اتفاقات بدهیم؟

این تأسف آور است که عده زیادی از مردم، حتی تمام اجتماعات، آنچه را دیده اند آنطور که باید توصیف نمیکنند. آنها تصاویرات ما را از حقیقت مبهم می سازند و دانشمندان ساعی را از مطالعه اتفاقات ثابت شده باز می دارند و فقط به خاطر این که می ترسند آنچه را که دیده اند بیان کنند که مبدا مورد تمسخر قرار گیرند.

در ششم نوامبر 1967 در برنامه ای از تلویزیون آلمان به نام «حمله از کیهان» یک کاپیتان لوفت هانزا، واقعه ای را بیان کرد که او و چهار نفر خلبان دیگر شاهد عینی آن بودند. در پانزدهم فوریه 1967، در حدود ده یا پانزده دقیقه قبل از فرود به فرودگاه سان فرانسیسکو، آنها جسمی به قطر 33 پا را که به شدت می درخشید در نزدیک هواپیمای خود مشاهده نمودند که برای مدتی در کنارشان پرواز کرد.

آنها مشاهدات خود را به دانشگاه کلرادو گزارش دادند ولی جواب آنها این بود که آن جسم قسمتی از یک موشک بود که به زمین فرود می آمد. خلبان اظهار داشت که پس از یک میلیون مایل تجربه پرواز، نه او و نه همکاران دیگرش قادر به قبول این هستند که یک جسم در حال سقوط بتواند در حدود 15 دقیقه در کنار هواپیما پرواز کند و نیز چنین ابعادی داشته باشد. او این دلیل را نیز کمتر باور میکرد که این جسم ناشناس پرنده برای مدت 15 دقیقه از زمین قابل دیدن باشد.

خلبان آلمانی به نظر نمی رسید که یک فرد خیالبافی باشد. دو گزارش از «دارسودویچ زایتنگ مونیخ» مورخ 21 و 23 نوامبر 1967 به این شرح می باشد:

بلغراد

اجسام پرنده ناشناسی «یو.اف.او» در طول چند روز اخیر در نقاط مختلف جنوب غربی اروپا مشاهده شده است. در آخر هفته یک ستاره شناس آماتور در «آگرام» (Agraam) از جسم درخشان کیهانی عکس برداشت. در حالی که هنوز متخصصین نظریات خود را در باره این عکس ها که در چندین ستون روزنامه یوگوسلاوی چاپ شده بود، می دادند گزارش رسید که «یو.اف.او» بیشتری در منطقه کوهستانی «مونتنگرو» دیده شده و حتی گفته شده که عامل چند آتش سوزی در جنگل نیز بوده اند.

این گزارشات اغلب از دهکده «ایوانگارد» منشاء می گیرد که اهالی به تمام مقدسات قسم میخورند که در چند روز اخیر در هنگام غروب این اجسام بهشتی را که به طور درخشانی روشن بودند، مشاهده کرده اند. مسئولین تصدیق کردند که چندین آتش سوزی در نقاط جنگلی این نواحی رخ داده ولی قادر نیستند علت شروع آن را بیان نمایند.

سوفیه (یو.پی.آی)

یک «یو.اف.او» بر فراز سوفیه، پایتخت بلژیک مشاهده شده. برابر گزارش خبرنگار آژانس خبری بلژیک «بی.تی.آ»، این «یو.اف.او» را حتی با چشم غیر مسلح می شد تشخیص داد. «بی.تی.آ» اظهار می دارد که جسم پرنده از خورشید بزرگتر بوده که بعداً تغییر شکل داده به صورت یک زوزنقه در آمد.

تصور می رود که جسم پرنده تشعشعات پرقدرتی از خود پخش می کرده و این جسم در سوفیه به وسیله تلسکوپ نیز مشاهده گردید. یکی از دستیاران علمی انستیتوی «هیدرولوژی و میتیورولوژی» بلژیک اظهار داشت که به نظر می رسد این جسم تحت قدرت خودش پرواز می کرد و ارتفاعش برابر با 18 مایل از سطح زمین بود.

مردم راه تحقیقات جدی را با حماقت های بسیار، سد می کنند. افرادی به نام «ملاقات کننده» وجود دارند که مدعی هستند قادر می باشند با موجودات مافوق زمین ارتباط حاصل نمایند. دستجاتی هستند که از این اتفاقات مبهم، عقاید مذهبی پر زرق و برق می سازند و یا فلسفه های احمقانه در باره زندگی آنان درست می کنند، یا حتی مدعی میشوند که از عده ای از این موجودات ناشناس، دستوراتی برای نجات بشریت دریافت نموده اند. برای متعصبین مذهبی مثلاً مصری ها، فرشته «یو.اف.او» از طرف محمد آمده، برای آسیایی ها از طرف بودا آمده و برای مسیحیون مستقیماً از طرف عیسی آمده است.

در هفتمین اجلاسبه کنگره محققین «یو.اف.او» در پاییز 1967 پروفیسور «هرمن آبرت» (Hermann Aberth) معروف به «پدر سفر فضایی» و معلم ورنرونبران اظهار داشت که «یو.اف.او» هنوز یک مشکل مافوق علمی می باشد. «آبرت» اظهار داشت که شاید «یو.اف.او» ها سفینه فضایی از دنیاهای ناشناخته دیگر باشد، عین گفتارش این چنین است:

«واضح است افرادی که این اجسام را به پرواز در می آورند از لحاظ تمدن از ما خیلی پیشرفته تر می باشند و اگر ما درست رفتار کنیم می توانیم خیلی چیزها از آنان بیاموزیم»

«آبرت» کسی که پیشرفت موتور موشک را پیشگویی کرده حدس میزند که محیط زیست بیوژیکی در کرات دیگر خورشیدی وجود دارد. او که خود نیز یک محقق علمی می باشد، می خواهد که آنها نیز این مشکل را که غیر ممکن به نظر میرسد مورد بررسی قرار دهند اما دانشمندان مثل غاز پوشالی رفتار میکنند و حاضر نیستند هیچ چیز دیگری را تحلیل کنند، و عقاید تازه را به عنوان بی معنی بودن رد میکنند.

در هفدهم دسامبر 1967 «دای زیت» تحت سرمقاله «فکر دوباره» چنین میگوید:

سالهاست که روس ها این جنون غربی را در باره بشقاب های پرنده مسخره کرده اند. چندی پیش «پراودا» یک بیانیه رسمی مبنی بر این که این ماشین های کیهانی عجیب وجود ندارند، منتشر نمود و حالا ژنرال «آناتولی استولیاکوف» (Anatolyi Stolyakov) به ریاست کمیته بررسی گزارشات «یو.اف.او» گمارده شد.

در این مورد تایمز لندن چنین می نویسد: اگر «یو.اف.او» نتیجه کلی تخیلات می باشند، اگر آنها از طرف موجودات زهره فرستاده شده اند و یا از طرف اجداد مقدس ما می باشند، بایستی دلیلی در صحت آن وجود داشته باشد زیرا در غیر اینصورت روسها یک کمیته تحقیق در این باره تشکیل نمی دادند.

پُرابهت ترین و عجیب ترین واقعه خارقه در مورد اجسام کیهانی در ساعت 7:17 صبح 30 ژوئن 1908 در «تیگا» (Taiga) سیبری رخ داد. گوی آتشین به سرعت از آسمان عبور کرد و در استپ ناپدید گردید. مسافران راه آهن سرتاسری سیبری، جسم درخشانی را که از جنوب به شمال رفت مشاهده نمودند. قطار توسط رعد تکان خورد و سپس انفجار رخ داد که اغلب ایستگاه های زلزله سنج دنیا، یک زمین لرزه قابل توجه ای را ثبت نمودند.

در «ایرکوتاسک» (Irkutsk) واقع در 550 مایلی محل حادثه، سوزن سیزموگراف مدت يك ساعت همچنان مرتعش بود. صدا از مسافت 631 مایلی شنیده شده بود. گله هاي بزرگي از گوزن از بين رفتند. «نومد»ها (Nomad) با چادرهایشان در گردباد عظیمي به هوا پرتاب شده بودند. سال 1921 بود که پرفسور «کولیک» (Kulik) شروع به جمع آوري گزارشات عيني نمود و بالاخره موفق شد که براي يك سفر علمي، پول جمع آوري کند و به این نقطه بسیار کم جمعیت «تیگا» عزیمت نماید.

هنگامي که افراد گروه در سال 1927 به «استوني تونگوسکا» رسیدند مطمئن بودند که يك حفره عظیم میتیورایت خواهند یافت، معلوم شد که حتم آنها كاملا غلط بوده، آنها درختاني را تا فاصله 37 مایلي مركز انفجار، بدون سر دیدند. هرچه به نقطه اصلي نزديك تر مي شدند اراضي سوخته تر و خالي تر میگردید، درختان همچون تيرهاي تلگراف تراشیده شده بودند. در نزديكي مركز، حتي قطورترین درختان به طرف خارج شکسته شده بودند، و بالاخره آنها اثري از يك برخورد عظیم پیدا کردند.

وقتي با حفره هايي به اندازه هاي مختلف مواجه شدند از برخورد میتیورایت مطمئن شدند. بدون هیچ نتیجه اي آنها در این زمین باتلاقي کردند و سوراخ کردند ولي حتي يك تکه سنگ، يك قطعه آهن يا يك تکه نيكل به دست نیاوردند. دو سال بعد جستجو با متدهاي ميكانيكي و روشهاي برتر ادامه یافت. آنها تا عمق 118 پايي سوراخ کردند ولي هیچگونه اثري از مواد میتیوريكي به دست نیاوردند.

در سال های 1961 و 1963، آکادمي علوم روسيه دو دسته تحقيقاتي ديگر به تونگوسکا فرستاد. گروه سال 1963 تحت نظر «سولوتو» ژئوفيزيکدان قرار داشت، این گروه که مجهز به مدرن ترین ابزار فني بودند به این نتیجه رسیدند که انفجار «تونگوسکا» ي سيبيرييه ميپايستي يك انفجار هسته اي بوده باشد.

نوع يك انفجار موقعي مشخص مي گردد که چندین رسته از میزان فیزیکی عامل انفجار معلوم باشد. يكي از رسته هاي میزان انفجار «تونگوسکا» از روي مقدار عظیم انرژی تشعشعي پخش شده معلوم گردید. گروه تحقيقاتي در «تیگا» در یازده مایلي مركز انفجار، درختاني یافتند که مورد تشعشع قرار گرفته بوده و در زمان انفجار به آتش کشیده شده بودند. ولي يك درخت در حال رشد موقعي آتش مي گیرد که انرژی تشعشعي به 70 تا 100 کالري به سانتیمتر مربع برسد. با این حال برق انفجار آنقدر درخشان بوده که درخشندگي تا 124 مایلي مركز انفجار ادامه پیدا کرده.

از روي این اندازه گيري ها، آنها مقدار انرژی تشعشعي انفجار را به  $2/8 \times 10^{23}$  ارگ برآورد زده اند. (در علوم، ارگ، مقیاس کار است، سوسكي به وزن يك گرم که از دیواري به ارتفاع يك سانتیمتر بالا برود مقدار 981 ارگ کار انجام مي دهد).

گروه تحقيقاتي، شاخه هايي در سر درختان پیدا کردند که «کربنیزه» شده بودند و این در درختاني که در مسافت یازده مایلي محل انفجار قرار داشتند نیز دیده مي شد. آنها به این نتیجه رسیدند که علت آن حرارت، یکمرتبه بوده که در اثر آن انفجار ایجاد گردیده. این بنیزانسیون تنها در نقاطي صورت گرفته که مانعي وجود نداشته که برق انفجار را بکاهد، بدون شك و بطور وضوح این در اثر تشعشع صورت گرفته.

کلیه نتایج، انرژی 1023 ارگ را لازمه چنین تخریب عظیمي میکند. این انرژی عظیم برابر است با قدرت تخریبی بمب اتمي به وزن 10 مگاتن یا: 100.000.000.000.000.000.000.000 ارگ. تمام تحقیقات، حاكي از يك انفجار هسته اي مي باشد، در صورتي که توضیح ضعیف داده شده، بحث از برخورد ستاره دنباله دار یا سقوط میتیورایت میکنند.

در سال 1908 چه دلایلي براي این انفجار هسته اي ارایه گردید؟

در مارس 1964 مقاله ای در روزنامه معتبر لنینگراد «اسوسدا» فرضیه ای را پیشنهاد کرد که موجودات متفکری ساکن کره ای واقع در دسته ستاره «سیگنوس» (Cygnus) در صدد ارتباط با زمین بوده اند. نویسندگان «جنریچ آلتو» (Genrich Alton) و «والانتینا شورالوا» (Valentina Shuraleva) اظهار داشتند که در برخورد «تیگای» سیبری در پاسخ آتشفشانی عظیم انفجار مانند، واقع در اقیانوس هند است که در سال 1853 طغیان نمود و در نتیجه، فشرده ای از امواج رادیویی به کیهان پخش کرد.

موجودات واقع در ستاره ای دور این امواج رادیویی را علایمی کیهانی تصور نمودند لذا آنها اشعه لیزر که پرقدرت بود به سوی زمین فرستادند و هنگامی که این اشعه در ارتفاعات بالا، بر فراز سیبری، با آتمسفر زمین برخورد نمود به ماده تبدیل گردید. باید اعتراف کنم که این پیشنهاد را قبول نمیکنم چون بی اندازه باور نکردنی است.

به همین اندازه قادر نیستم فرضیه ای که می خواهد این اتفاق را در اثر برخورد «ضد ماده» بداند قبول کنم. اگر چه معتقد هستم که «ضد - ماده» در اعماق کیهان وجود دارد ولی ممکن نیست چیزی از آن در «تونگوسکا» باقی مانده باشد چون از برخورد ماده و ضد ماده نابودی کامل هر دو نتیجه خواهد شد. بعلاوه امکان رسیدن يك تکه ضد ماده به زمین، بدون این که در سفر طولانی اش در کیهان به ماده برخورد کند بسیار کم می باشد. من ترجیح میدهم که عقیده آن دسته را باور کنم که گمان میکنند این يك انفجار هسته ای بود که در اثر ترکیدن پیل های اتمی يك سفینه فضایی ناشناس رخ داده. باور نکردنی است، البته، ولی آیا غیرممکن است؟

انبوهی مقالات و مطالب نوشته شده در باره «میتئورایت تونگوسکا» وجود دارد. فقط يك مدرک دیگر است که میخوام در باره اش تاکید کنم و آن این است که حتی امروز رادیواکتیوته مرکز انفجار دو برابر نواحی دیگر است. بررسی دقیق درختان و حلقه های سالانه آنها ثابت میکند که از سال 1908 رادیواکتیوته بطور بسیار محسوسی افزایش یافته. تا زمانی که يك دلیل دقیق و قاطع علمی برای واقعه خارقه و خیلی اتفاقات دیگر، ارایه نشده هیچکس حق ندارد يك پیشنهاد منطقی را بدون این که دلایلش را بیان نماید، رد کند.

دانش ما از منظومه شمسی کاملاً خوب است. مریخ تنها کره ای است که زندگی از نقطه نظر ما امکان وجود دارد و آن هم در يك سطح پایین و مقدار بسیار محدود. انسان برای زندگی سرحدی فرضی قرار داده که این سرحد، «اکوسفر» (Ecosphere) نامیده می شود. در منظومه شمسی ما فقط زهره، زمین و مریخ داخل این محدوده، این «اکوسفر» قرار دارند. با این وجود نباید فراموش کرد که تعیین «اکوسفر» فقط بر مبنای درک ما از مفهوم زندگی است، و زندگی ناشناخته حتماً ناپیستی که در این محدوده قرار داشته باشد.

تا سال 1962 گمان می رفت که زهره دارای محیطی مساعد برای زندگی باشد. یعنی تا هنگامی که «مارینر» دوم تا 21000 مایلی زهره رسید. بنا بر اطلاعاتی که مخابره نمود می توان امکان زندگی در زهره را حذف کرد چون از گزارشات «مارینر» دوم چنین برآمد که حد متوسط گرمای زهره در هر دو نیمکره روشن و تاریک، 420 درجه سانتیگراد می باشد. چنین درجه حرارتی یعنی بی آبی و فقط دریاچه هایی از فلزات مذاب بر روی سطح کره.

آن عقیده همه پسند که زهره خواهر دوقلوی زمین است دیگر صحت ندارد، گر چه کربورات هیدروژن محیط مناسبی برای انواع باکتری ها می باشد. مدت طولانی نیست که دانشمندان ادعا کرده اند زندگی در مریخ غیرممکن است. مدتی است که این «تا اندازه ای ممکن» شده است، زیرا پس از مأموریت اکتشافی «مارینر» دوم باید امکان وجود حیات در مریخ را در نظر بگیریم، هرچند از روی بی میلی باشد.

همچنین این در محدوده امکانات است که همسایه ما مریخ چندین هزار سال پیش تمدنی مختص به خود داشته. به هر حال ماه مریخ «فوباس» (Phobos) ارزش بررسی دارد. مریخ دارای دو ماه است «فوباس» و «دیموس»

(Deimos) که به یونانی یعنی ترس و وحشت است و مدت ها قبل از آن که توسط ستاره شناس آمریکایی، «آساف هال» (Asaph Hall) در سال 1877 کشف شوند شناخته شده بودند. در سال 1610 «کپلر» گمان میکرد که مریخ با دو ماه همراهی می شود، اگر چه اسکایرل (Schyrll) تارک دنیا ادعا کرد که چند سال قبل ماه های مریخ را دیده است ولی او اشتباه کرده بود چون ماه های مریخ را حتی نمیتوان با تلسکوپ های امروزی مشاهده نمود.

تشریح بسیار جالبی از آنها توسط «جاناتان سوویف» در سفری به «سپوتا» که قسمت سوم سفرهای گالیور را تشکیل میدهد، داده شده. نه تنها او دو ماه مریخی را توصیف میکند بلکه مقیاس و مدارهای آنها را نیز بیان می نماید. این قطعه ای از فصل سوم است:

«منجمان لپوتان» قسمت عمده زندگی خود را صرف مشاهده اجسام کیهانی میکنند و از دوربین هایی در این مورد استفاده میکنند که از دوربین های ما بی اندازه مرغوب تر می باشد. گرچه طول بزرگترین تلسکوپ آنها بیش از سه پا نیست ولی در بزرگ نمایی از تلسکوپ های صد یاردي ما برتری دارند و ستارگان را با وضوح بیشتری نشان می دهد. این برتری به آنها امکان داده که کشفیات خود را گسترده تر و عمیق تر از آنچه که ستاره شناسان ما در اروپا قادر هستند، انجام بدهند. آنها کاتالوگی از ده هزار ستاره ثابت تکمیل نموده اند که حتی ما از يك سوم آن تعداد، صورت برداری ننموده ایم.

آنها دو ستاره كوچك یا ماهواره کشف کرده اند که به دور مریخ می گردد و فاصله اولین از کره سه برابر، و دومین، پنج برابر قطر آن می باشد. اولی در مدت ده ساعت دور میزند و دومین در بیست ساعت ونیم، پس تقریباً مربع پریود آنها معادل مکعب فاصله آنها از مرکز مریخ می باشد که ظاهراً نشان می دهد آنها از قانون جاذبه تابعیت میکنند.

چگونه «سوویفت» قادر بوده ماه های مریخ را که تا 150 سال بعد شناخته نشده بودند، توصیف کند؟

بدون شك ستاره شناسی قبل از «سوویفت» در باره وجود ماه های مریخ کنجکاو شده بوده ولی کنجکاو به تنهایی برای چنین تشریح دقیقی کافی نمی باشد. ما نمی دانیم که «سوویف» اطلاعات خود را از کجا به دست آورده ولی در حقیقت این ماه ها، کوچکترین و عجیب ترین ماه های موجود در منظومه شمسی می باشند. آنها در يك مدار و تقریباً دایره ای بر فراز استوای مریخ حرکت میکنند. اگر آنها به اندازه ماه ما، نور را منعکس کنند پس «فوباس» بایستی قطری برابر ده مایل و «دیماس» قطری برابر پنج مایل داشته باشد. ولی اگر آنها ماه های مصنوعی باشند، و لذا نور بیشتری منعکس نمایند، پس قطر آنها کمتر خواهد بود.

آنها تنها ما ههای شناخته شده در منظومه شمسی هستند که سریع تر از چرخش مادر خود، دور آن میگردند. با مقایسه چرخش مریخ، «فوباس» دو گردش در يك روز مریخی میکند، در صورتی که «دیماس» فقط قدری سریعتر از چرخش خود، کره آن را دور می زند.

در سال 1862 که زمین نسبت به مریخ موقعیت بسیار مطلوبی دارا بود بشر با بیهودگی در جستجوی ماه های مریخ شد، ولی آنها را تا پانزده سال بعد کشف نکرد. فرضیه «پلنوتید» (Planetoid) بوجود آمد، چون چندین ستاره شناس گمان میکردند که ماه های مریخ، سنگهای آسمانی باشند که مریخ آنها را به خود جذب کرده ولی این فرضیه حقیقت ندارد چون هر دو ماه مریخ تقریباً در يك صفحه بر فراز استوای مریخ در گردش هستند. يك قطعه سنگ کیهانی ممکن است اتفاقاً چنین عمل کند ولی دو قطعه مشکل به نظر می رسد.

بالاخره حقایق قابل محاسبه، فرضیه جدید ماه ها را عرضه نمود. ستاره شناس معروف آمریکایی «کارل سگن» (Carl Sagan) و دانشمند روسی «شلوسکی» (Shlovsky) در کتاب خود به نام «موجودات متفکر در کیهان» که در سال 1966 به چاپ رسید «فوباس» را یک ماهواره می شمارند.

پس از سلسله محاسباتی «سگن» به این نتیجه رسید که «فوباس» باید تو خالی باشد، و یک ماه تو خالی نمی تواند طبیعی باشد. در حقیقت خصوصیات مدار «فوباس» با وزن ظاهری آن متغیر است و بیشتر به مدار اجسام تو خالی شباهت دارد. «شلوسکی» روسی که مدیر کل قسمت ستاره شناسی رادیویی انستیتوی «استرنبرگ» مسکو میباشد پس از اینکه از دیاد سرعت غیرطبیعی «فوباس» را مشاهده نمود به همین نتیجه رسید که «فوباس» یک ماهواره است. این از دیاد سرعت مانند همان خارقه ای است که در ماهواره های ما به ثبوت رسیده.

امروزه مردم این فرضیه های باور نکردنی «سگن» و «شلوسکی» را خیلی جدی تلقی میکنند. آمریکایی ها ماهواره های اکتشافی دیگری برای مریخ در نظر گرفته اند که موقعیت ماه های آن را کاملاً روشن نماید. روسها قصد دارند که در سالهای آینده، حرکات ماه های مریخ را از چند رصدخانه، تحت نظر بگیرند.

- اگر این عقیده که مریخ روزگاری دارای تمدنی بوده که دانشمندان معروف شرق و غرب به آن معتقد هستند، صحت داشته باشد این سوال پیش می آید که چرا این تمدن دیگر وجود ندارد؟
- آیا موجودات مریخ محل دیگری را برای سکونت انتخاب نمودند؟
- آیا کره آنها که بیش از پیش اکسیژن خود را از دست میداد، آنها را مجبور نمود که سرزمین های دیگری را برای زندگی خود به دست آورند؟
- آیا یک فاجعه کیهانی باعث سقوط این تمدن بوده؟ و بالاخره آیا عده ای از ساکنین مریخ قادر بودند که به کره همجوار خود یعنی زمین بگریزند؟

در کتاب «برخورد دنیاها» که در سال 1950 به چاپ رسید و هنوز هم در محافل علمی مورد بحث می باشد، دکتر «ئی. ولیکوسکی» (E. Velikovsky) اعلام داشت که یک ستاره دنباله دار عظیم با مریخ برخورد نموده که در نتیجه این برخورد، زهره ایجاد گردیده. این فرضیه را می توان ثابت کرد اگر، زهره دارای سطح پرحرارتی باشد، ابرهایی حاوی کربورات هیدروژن دارا باشد و گردش آن مخالف باشد.

بررسی اطلاعات ارسالی توسط «مارینر» دوم فرضیه «ولیکوسکی» را ثابت میکند. زهره تنها کره ای است که به عقب می گردد، یعنی بر خلاف عطارد، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس و نپتون، و از قانون چرخش منظومه شمسی تابعیت نمیکند.

ولی اگر دلیل از بین رفتن تمدن مریخی یک فاجعه کیهانی می باشد این مدرکی برای فرضیه من نیز می باشد، که زمین در گذشته بسیار دوری توسط موجودات فضایی بازدید شده است. این فرضیه که شاید غول های مریخی به زمین گریختند و در آنجا با موجودات نیمه وحشی آمیخته و نسل تازه ای از «هوموسپین» ایجاد نمودند تا اندازه ای امکان پذیر به نظر می آید. چون قوه جاذبه مریخ از قوه جاذبه زمین کمتر است پس میتوان گفت که مریخی ها از لحاظ جسمانی سنگین تر و قوی تر از مردان زمینی بوده اند.

اگر حقیقتی در این مباحثه باشد، آن غول ها که از ستارگان آمدند، کسانی که قادر بودند قطعه سنگ های عظیمی را حرکت دهند، کسانی که به بشر هنر و فنون که هنوز در زمین ناشناخته بوده، آموختند و بالاخره از بین رفتند، مشخص شده اند. هیچگاه تا به امروز دانش ما تا به این حد در مقابل انبوه سوالات، ناچیز نبوده. من مطمئن هستم که موضوع «بشر و موجودات متفکر ناشناس» تا زمانی که تمام سوالات به ابهامات آن داده نشده تحت نظر محققین خواهد بود.



## فصل یازدهم

## کاوش برای ارتباط مستقیم

در ساعت 4 صبح روز اول آوریل 1960 در یک ده دور افتاده واقع در ویرجینیای غربی یک آزمایش آغاز گردید. رادیو تلسکوپ عظیم 85 پایي «گرین بنک» (Green Bank)، ستاره «تو-ستای» (Tau-Ceti) واقع در فاصله 11/8 سال نوری زمین هدف قرار داده شده بود.

دکتر «فرنک دریک» (Frank Drake) ستاره شناس جوان آمریکایی که از شهرت بسیاری برخوردار است ریاست این پروژه را بر عهده داشت و می خواست با دریافت امواج تمدن هایی به علایمی از موجودات ناشناس کیهان دست یابد.

اولین برنامه آزمایشی 150 ساعت به طول انجامید، اگر چه با شکست مواجه شدند لیکن با این پروژه که به نام «اوزما» (Ozma) شناخته شد، به تاریخ پیوستند. آزمایش متوقف گردید نه به خاطر این که عده ای از دانشمندان شرکت کننده بر این عقیده بودند که در کیهان، امواج رادیویی پخش شده وجود نداشت، بلکه به خاطر این که آنها دریافتند در آن زمان دستگاه هایی وجود نداشت که به اندازه کافی حساس باشد تا بتوان توسط آن به هدف خود برسند.

«اوزما» تنها آزمایشی در نوع خود نخواهد بود و شاید یک رادیو تلسکوپ بر سطح ماه ساخته خواهد شد که بدون اختلالات جو زمین، فضایی وسیع بین ستاره ای را برای امواج رادیویی کاوش نماید. به هر حال باید سوال شود که آیا کاوش برای علایم رادیویی به تحقیقات فضایی کمکی خواهد کرد یا شاید بهتر باشد فقط به ارسال امواج رادیویی قناعت کنیم. البته ما نباید توقع داشته باشیم که تمدن های ناشناخته از زبان روسی، اسپانیایی یا انگلیسی با اطلاع بوده و آنجا در انتظار دریافت علایمی نشسته باشند.

سه راه باقی میماند که ما به وسیله آنها خود را بشناسانیم. علایم ریاضی، اشعه لیزر و تصاویر. اولین به نظر، امکان بیشتری برای موفقیت دارد. ابتدا باید یک طول موج بین کیهانی به دست بیاوریم که امکان دریافت در کیهان را داشته باشد. 1420 مگاهرتز یک چنین فرکانسی می باشد زیرا این فرکانس تشعشعی هیدروژن طبیعی است که در اثر برخورد اتم های هیدروژن ایجاد میگردد.

چون هیدروژن یک عنصر می باشد لذا ممکن است که این فرکانس تشعشعی در سراسر کیهان شناخته شده باشد. بعلاوه 1420 مگاهرتز خارج از میزان موج های شلوغ زمین می باشد و امکان اشتباه و فاکتور تداخلی به حداقل خواهد رسید. بدینوسیله امواج رادیویی به کیهان فرستاده می شود و اگر موجودات ناشناسی وجود داشته باشند متوجه آن خواهند شد.

در 22 دسامبر 1967، مقاله جالبی در این مورد در «دایزیت» تحت عنوان «ماه توسط نور بمباران خواهد شد» نوشته شد که متن آن از این قرار بود:

فاصله بین زمین و ماه تا چند صد یارد معین شده ولی ستاره شناسان ابداً حاضر نیستند که به آن اکتفا نمایند. لذا فضانوردان در اولین پرواز خود به ماه، یک آئینه با خود همراه خواهند برد که در آنجا کار بگذارند. آئینه ها مانند کنج شامل سه آئینه عمود بر هم خواهند بود و دارای این خاصیت می باشد که تمام اشعه تابیده شده را به مبداء آن منعکس میکنند. این آئینه به وسیله جهش هایی از اشعه لیزر به فواصل یکصد میلیونیم ثانیه از زمین بمباران خواهند شد. لیزر به وسیله تلسکوپي به قطر 1/5 متر هدایت و دریافت خواهد شد. نور منعکس شده به وسیله این تلسکوپ دریافت میشود و به «فوتو کپی» (Photo Copier) هدایت می شود.

فاصله ماه با دانستن سرعت نور و زمان رفت و برگشت آن تا دقت يك متر محاسبه خواهد شد. عکس این عمل نیز قابل امکان می باشد. مدت بسیار طولانی است که امواج رادیویی در کیهان عبور میکند. اگر فرضیه من صحیح باشد آیا ممکن نیست که موجودات ناشناسی میخوانند خود را به ما معرفی نمایند؟

مثلاً انرژی تشعشعی CTA 102 که در پاییز 1964 به طور ناگهانی افزایش پیدا کرد، ستاره شناسان روسی جهانیان را مطلع ساختند که امکان دارد این علایم از موجودات مافوق زمین با تمدنی برتر ارسال شده باشد. این ستاره رادیویی، CTA 102، که طی شماره 102 در فهرست ستاره شناسان رادیویی انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا ثبت شد که اسم مشخص کننده آن می باشد.

ستاره شناس معروف، «شولومیتسکی» (Sholomitski)، در 13 آوریل 1965 در کلاس تدریس انستیتوی «استرنبرگ» مسکو اظهار داشت: در اواخر ماه سپتامبر و اوایل ماه اکتبر 1964 انرژی تشعشعی 102 بسیار پر قدرت بود ولی فقط برای مدت کوتاهی و دوباره تقلیل یافت که ما این را ثبت کردیم و منتظر ماندیم. در اواخر سال قدرت مبداء يك مرتبه افزایش پیدا کرد و صد روز پس از اولین افزایش به حداکثر رسید.

مدیر او پروفیسور «شولوسکی» اضافه نمود که این چنین تغییرات در تشعشع بسیار نادر می باشد. در همین زمان فیزیک دان هلندی «مارتن اشمیت» (Marten Schmidt) به وسیله محاسبات دقیق فاصله 102 تا زمین را در حدود 10 میلیارد سال نوری تخمین زد، یعنی اگر این امواج رادیویی توسط موجوداتی در آنجا ارسال شده باشد می بایستی 10 میلیارد سال پیش، چنین عملی صورت می گرفته، ولی بنا بر محاسبات تحقیقات امروزی، کره زمین در آن زمان وجود نداشته، این واقعیت کاوش برای موجودات دیگر کیهانی را بیهوده جلوه می دهد.

ولی اگر کاوش برای حیات در کیهان، امکان موفقیت ندارد آمریکایی ها و روس ها در «جاد رول بنک» (Jodrell Bank) و «استوکر» (Stockert) در نزدیک «ترین بن»، آنتن های عظیم هدایتی را متوجه ستاره های رادیویی و «کوایزارها» (Quasar) نمیکردند.

ستاره های «ایپسیلون اریدیانی» و «تو - ستای» به ترتیب 10/2 و 11/8 سال نوری از زمین فاصله دارند پس امواج رادیویی که به سوی این همسایگان هدایت شود 11 سال نوری در راه خواهد بود و جواب آن پس از 22 سال به ما خواهد رسید.

ارتباط رادیویی با ستارگان دورتر به همین منوال طولانی تر خواهد بود و تمدن هایی که در فواصلی معادل میلیونها سال نوری قرار دارند، برای ایجاد ارتباط رادیویی مناسب نمی باشند. ولی آیا امواج رادیویی تنها وسیله فنی برای ایجاد ارتباط میباشد؟

مثلاً ما می توانیم خود را توسط نور مشخص نماییم. اشعه پر قدرتی از لیزر که مریخ یا مشتری را مورد هدف قرار دهد حتماً مورد توجه قرار خواهد گرفت، البته اگر موجوداتی در آنجا وجود داشته باشند. لازم به ذکر است که لیزر کلمه ای است اختصاری که اصل آن «تقویت نور به وسیله تحریک تشعشع اخراجی» می باشد.

يك نظریه تا حدی غیر قابل قبول این است که قطعات وسیعی از زمین را به وسیله کشت پوشانید که ایجاد تغییر رنگ نماید و در همان موقع از روی اشکال هندسی شناخته گردد. عقیده کامل ممکن این است که يك مثلث متساوی الساقین که طول ساق 600 مایل باشد از کشت سیب زمینی ایجاد گردد و درون آن دایره مماس از گندم کاشته شود که بدینوسیله هر تابستان يك دایره زرد رنگ که به وسیله مثلث متساوی الساقین محصور شده، دیده خواهد شد. در هر صورت يك آزمایش بسیار مفید و پر خاصیت میباشد، ولی اگر موجودات ناشناسی جویای ما باشند رنگ مثلث و دایره برای آنها اشاره ای از عجایب طبیعت خواهد بود، همانطور که گفتیم این هم يك راه است.

این چنین نظریه داده که خط زنجیری از برج های دریایی ساخته شود که نور آن عموداً به بالا ارسال گردد و آنها را طوری ترتیب بدهند که تصویری از ساختمان اتم به وسیله نور ایجاد گردد. پیشنهادهایی زیادی وجود دارد و تمام این پیشنهادات با این فکر ارایه شده که کسی در آن بالاها متوجه زمین ما می باشد. آیا ما با محدود کردن خود با این نوع پیشنهادات به طور معکوس به حل مشکل میپردازیم؟

هرچقدر ما در باره موضوعات ناآشکار دیر باور و ظنین باشیم با این وجود نمی توانیم از کنجکاویت نسبت به خارقه های فیزیکی همچون ارتباط مغزی بین دو نفر پر قدرت، که کاملاً از لحاظ علمی ثابت شده ولیکن هنوز قابل توضیح نمی باشد، خودداری نماییم.

در قسمت روانکاویت اغلب دانشگاه های معتبر دنیا، اخیراً با دقیق ترین روش های علمی، واقعیت های غیرعادی مانند احضار ارواح، چشم سوم، ارسال افکار و غیره را تحت بررسی قرار داده اند و در بررسی، تمام داستان های روح، جن و پری که مبداء آنها نامعلوم و یا توسط متدین های یکدنده و کوتاه فکر ساخته شده، جدا و کنار گذاشته می شود. در این رشته تحقیقات که تا چندی پیش خرافات به شمار می رفت پیشرفت های قابل ملاحظه ای به دست آمده.

در اوت 1959 آزمایش «ناتیلوس» به پایان رسید. این آزمایش نه تنها امکان ارتباط فکری را ثابت کرد بلکه نشان داد ارتباط مغزی بین دو مغز انسانی میتواند از امواج رادیویی قویتر باشد. آزمایش این چنین بوده:

در فاصله هزاران مایل از فرستنده افکار، زیردریایی «ناتیلوس» چند صد پا به زیر آب فرو رفت و تمام ارتباطات قطع گردید، چون حتی امروزه نیز امواج رادیویی قوه نفوذ زیادی در اعماق قابل توجه ندارد. در حالی که ارتباط فکری بین آقای x و آقای y برقرار ماند. پس از اینچنین آزمایش علمی، انسان به این فکر می افتد که مغز بشر قابل به چه کارهای دیگری می باشد. آیا می تواند ارتباط فکری را سریعتر از نور برقرار نماید؟

واقعۀ «کایس» (Cayce) که به اعماق مقالات علمی فرستاده شده یک چنین فرضیه ای پیشنهاد کرد. «ادگار کایس» پسر ساده یک زارع اهل «کنتاکی» بود و هیچ اطلاعی از قدرت های نهفته مغزی خود نداشت. گرچه او در 5 ژانویه 1954 فوت نمود ولیکن پزشکان و روانپزشکان هنوز مشغول بررسی اعمال او می باشند.

انجمن پزشکی آمریکا به «ادگار کایس» اجازه داد که طبابت نماید، اگر چه او یک پزشک نبود:

«ادگار کایس» در زمان کودکی اش بیمار شد. به سختی توسط گرفتگی ماهیچه ها، تحت فشار بود، بدنش در تب دائمی می سوخت و به حالت اغماء افتاد. پزشکان در کمال بیهودگی سعی کردند که بدنش را هوشیار نمایند که ناگهان «ادگار» با صدایی بلند و بسیار واضح شروع به صحبت نمود.

او توضیح داد که به چه علت بیمار است و درمان مورد احتیاج آن را نام برد و به آنها گفت خمیری از مواد مخصوصی درست کنند و بر روی ستون فقرات او قرار بدهند. پزشکان و اقوام، کاملاً بهت زده بودند چون نمی دانستند که پسرک این معلومات را از کجا آورده و چگونه کلماتی که برایش ناشناس بوده، می دانست.

ادگار از استعمال معالجه ای که خودش تجویز نموده بود به سرعت رو به بهبودی گذاشت. این واقعه جنجالی در آمریکا به پا کرد چون ادگار در حالت اغماء صحبت کرده بود. عده زیادی از مردم پیشنهاد کردند که او را به وسیله هیپنوتیزم به خواب کنند و درمان امراض را از او سوال نمایند، ولی ادگار به هیچ قیمتی حاضر به این کار نبود. تا اینکه دوستش بیمار شد و او نسخه کاملی به لاتین که هرگز ندیده بود، برای دوستش تجویز نمود که پس از یک هفته، دوستش بهبود یافت.

اگر اولین واقعه به عنوان يك جنجال كوچك كه نبايد آن را از لحاظ علمي مهم تلقي نمود، فراموش شد لیکن دومین حادثه، انجمن پزشکی را وادار به تحقیق نمود، که اگر چنین اتفاقی دوباره رخ دهد تمام جزئیات را درج نمایند. در حالت خواب «کایس» دانش و قدرتی دارا بود که فقط معمولاً پس از بررسی و مشورت بسیار بین پزشکان متخصص امکان داشت.

يك بار «ادگار» برای بیمار بسیار ثروتمندی دارویی تجویز نمود که از هیچ کجا به دست نمی آمد. این مرد چندین آگهی در روزنامه های معتبر داخلی و حتی در روزنامه های بین المللی به چاپ رسانید. يك دکتر جوان از پاریس به او نوشت که پدرش چندین سال پیش این دارو را داشته ولیکن حالا دیگر ساخته نمی شود. مواد متشکله دارو کاملاً همان بود که «ادگار» پیشنهاد کرده بود.

چندی بعد «ادگار» دارویی را تجویز نمود و حتی لابراتوار سازنده آن را نام برد و آدرس آن را که در شهر بسیار دوری بود، دقیقاً بیان داشت. پس از تلفن کردن به این لابراتوار معلوم شد که این دارو به تازگی در دست تکمیل می باشد. فرمول آن حساب شده بود و آنها به دنبال اسمی برای آن می گشتند ولیکن برای فروش آماده نشده بود!

پزشکانی که در کمیسیون بررسی، شرکت داشتند انتقال افکار را باور نمی کردند. آنها به منظور و با فکر باز، بررسی می کردند و آنچه را که مشاهده می نمودند مورد تجزیه و تحلیل قرار می دادند

با علم به این که «ادگار» در تمام عمرش حتی دست به يك کتاب پزشکی نزده بود، «ادگار» از همه طرف و از سراسر دنیا مورد نظر قرار گرفته شده بود. در روز، دو ملاقات با بیماران مینمود که همیشه پزشکان حضور داشتند و البته حق تجویز دریافت نمیکرد. آنچه که تجویز میکرد و تمام نسخه های درمانی اش کاملاً صحیح بودند ولی هنگامی که او از حالت خلصه بیرون می آمد هیچ چیز را به خاطر نمی آورد و نمی دانست چه گفته.

هنگامی که پزشکان از او سوال کردند که چگونه قادر است تجویز کند «ادگار» تصور نمود که او قادر است با هر مغزی که بخواهد تماس بگیرد و اطلاعاتی را که لازم دارد جمع آوری نماید، و چون مغز کاملاً می داند که بدن چه چیزی کمبود دارد موضوع بسیار ساده می شود. او ابتدا از مغز بیمار سوال میکند سپس مغزهای دنیا را کاوش میکند و درمان را از آنها می پرسد. او خودش مدعی بود که «ادگار» قسمتی از تمام مغزها می باشد.

يك ایده تعجب آور، که اگر از دریچه تکنولوژی به آن نگرسته شود چنین تصویری خواهد داشت:

به يك کامپیوتر غول آسا در نیویورک، تمام دانش موجود در علم فیزیک داده میشود. هر موقع و از هر کجا کامپیوتر، مورد بازجویی قرار گیرد، فوراً جوابش را در کمتر از جزئی از ثانیه میدهد. يك کامپیوتر دیگر که حاوی تمام دانش پزشکی است در زوریخ کار گذاشته می شود، یکی در روسیه که پر از حقایق بیولوژی خواهد بود و یکی در قاهره که علم ستاره شناسی در آن انباشته می شود.

خلاصه تمام دانش بشری قسمت بندی شده و هر يك در یکی از مراکز در سراسر دنیا قرار داده می شوند. اگر مثلاً از کامپیوتر قاهره سوالی در باره پزشکی بشود سوال را به کامپیوتر زوریخ که به وسیله رادیو به آن تماس دارد میدهد و جوابش را می گیرد. مغز ادگار می بایستی روی همین اصل کار میکرده، اصلی که منطقی به نظر می رسد و امروزه از لحاظ فنی ارتباط بین کامپیوتری کاملاً امکان پذیر می باشد.

حالا من سوال پرجراتی را پیش می آورم: چطور میشد اگر تمام مغزهای بشری و یا حتی چند مغز بسیار قوی، دارای قدرتی ناشناخته باشند و قادر باشند که با تمام موجودات زنده تماس حاصل کنند. دانش ما از طرز کار و قدرت مغزی بشر بی اندازه ناچیز است ولی می دانیم که فقط یکدهم مغز انسان سالم کار میکند. آن نه دهم بقیه چکار میکنند؟

کاملاً شناخته شده و از لحاظ علمی مستند گردید که بشر قادر است با تلقین، از بیماری های علاج ناپذیر رهایی یابد. شاید يك دنده که برای ما ناشناس است درگیر میشود و يك دهم و یا دودهم دیگر از مغز را به کار می اندازد.

اگر ما این فرضیه عجیب را که قوی ترین انرژی ها در مغز موجودات، نهفته است، قبول کنیم پس يك شوک مغزی در يك لحظه، در تمام نقاط، مورد توجه قرار خواهد گرفت. اگر علم بتواند چنین عقاید عجیبی را عملاً ثابت کند این نتیجه به دست خواهد آمد که تمام موجودات متفکر کیهان متعلق به يك ساختمان ناشناخته می باشند.

بگذارید مثالی بزنم، اگر يك شوک پر قدرت الکتریکی در هر نقطه ظرف محتوی باکتری وارد شود این شک در يك لحظه در تمام نقاط و توسط تمام باکتری ها احساس خواهد شد. اگر چه می دانیم این تشابه کامل نیست زیرا که الکتریسته يك نوع انرژی شناخته شده میباشد و به سرعت نور بستگی دارد.

منظور من، يك نوع انرژی است که در هر نقطه وجود داشته باشد و در همان حال مؤثر نیز باشد. من يك نوع انرژی هنوز ناشناخته را توصیف میکنم که يك روز غیرممکن ها را ممکن خواهد ساخت. برای اینکه مثالی برای امکان این ایده غیرعادی آورده باشم گزارش آزمایشی را که در 29 و 30 مه 1965 انجام گرفته، بازگو میکنم، زیرا که از لحاظ کیفیت و وسعت، بی نظیر می باشد.

در این دو روز 1008 نفر افکار خود را با هم، در حقیقت در يك ثانیه، بر روی اشکال، جملات و دسته جاتی از علایم، متمرکز نمودند که بدینوسیله نیروی تمرکز یافته آنها را به کیهان منعکس نمود. تنها انجام این آزمایش تعجب آور نیست، نتیجه آن نیز کاملاً بهت آور است.

هیچیک از شرکت کنندگان با یکدیگر آشنایی نداشتند و از هم، صدها مایل فاصله داشتند. با این وجود 2/7 درصد از شرکت کنندگان بر روی اوراق چاپی جواب دادند که آنها يك تصویر را دیده اند، مدل يك اتم را. چون تماس بین شرکت کنندگان غیرممکن بود تعجب آور است که 2/7 درصد از آنها يك تصویر مغزی را دیده باشند. پاسخ چیست، ارتباط مغزی؟ جادو جمل؟ یا اتفاق؟

باید اعتراف کرد که این کلا، تخیل علمی است ولی آزمایشی که توسط دانشمندان بر عهده گرفته شده بود عملی گردید. این کاملاً واضح است که ما هنوز خیلی چیزها را نمی دانیم. نتیجه يك آزمایش که توسط عده ای فیزیک دان در دانشگاه «پرینستون» انجام گرفت به همین اندازه حیرت آور است. در حالی که تجزیه يك ماده را که از لحاظ الکتریکی خنثی بود مورد بررسی قرار داده بودند، نتیجه ای به دست آوردند که از لحاظ فرضیه های علمی، غیرممکن بود زیرا خلاف قوانین مورد قبول هسته ای را ثابت میکرد.

يك مثال غیرعادی دیگر: در يك قسمت از فرضیه نسبی چنین گفته شده که ماده و انرژی هر دو از يك اصل می باشند فقط تغییر حالت داده اند،  $(E=mc^2)$ . به طور ساده تر، ماده را می توان از هیچ به وجود آورد. فرض کنید يك شعاع پرقدرت انرژی به سرعت از کنار يك هسته سنگین اتمی عبور کند، در این صورت شعاع انرژی در میدان پرقدرت انرژی الکتریکی هسته اتمی از بین خواهد رفت و به جایش يك الکترون و يك پازیترون پدید خواهند آمد. انرژی که به صورت يك شعاع بود تبدیل به ماده یعنی دو الکترون گردید.

برای مغزهایی که از لحاظ علمی پرورش نیافته اند، این به نظر، کاملاً مسخره می آید، ولی در حقیقت این عملاً رخ می دهد. ابدأ خجالت آور نیست اگر شما قادر به درک نوشته های انیشتاین نمی باشید. یکی از دانشمندان او را منزوی نامید زیرا او فقط قادر بود با چند نفر از همکارانش در باره فرضیه هایش گفتگو کند.

پس از گذاري در مناطق کشف نشده، ارتباط افکار و اعمال مغز انسان، بگذارید به موضوع مورد بحث خود بازگردیم. این دیگر پنهان نیست که یازده نفر از دانشمندان در نوامبر 1961 جلسه محرمانه ای در رصدخانه ملی

ستاره شناسی رادیویی واقع در «گرین بنک» ویرجینیای غربی تشکیل دادند که در اینجا نیز موضوع مورد بحث امکان وجود موجودات ماوراء زمین بوده.

دانشمندان که در میان آنها دکتر «کوکونی» (Cocconi)، دکتر «سوشو هوانگ» (Su. Shu. Huang)، دکتر «فیلیپ ماریسون» (Philip Morrison)، دکتر «فرنک دریگ» (Frank Drake)، دکتر «اوتو استوو» (Otto Struve)، دکتر «کارل سکن» (Carl Sagan) و همچنین برنده جایزه نوبل «ملوین کلوین» (Melvin Calvin) در پایان جلسه فرمولی را ارائه کردند که به نام فرمول «گرین بنک» معروف شده است.

بر طبق این فرمول، در کهکشان ما در هر آن، 50 میلیون تمدن های مختلف وجود دارد که یا میخواهند با ما تماس بگیرند و یا منتظر یک علامت از کرات دیگر می باشند. فرمول «گرین بنک» تمام جوانب مورد سوال را در نظر گرفته و بعلاوه برای هر ماده دو مقدار منظور داشته، یکی که نسبت به سطح علمی کنونی ما قرار داده شده و دیگر ارزش حداقل مطلق آن را.

$$N = R_+ f_p n_e f_i f_c L$$

در این فرمول:

$R_+$  = تعداد متوسط سالانه ستارگانی که مانند خورشید ما می باشند.

$f_p$  = تعداد ستارگانی که امکان دارد موجودات زنده دارا باشند.

$n_e$  = تعداد کراتی که مدارشان به دور خورشیدهای آنها داخل «اکوسفر» می باشد لذا امکانات کافی برای تکامل حیات از نقطه نظر ما را دارند.

$f_i$  = تعداد کراتی که دارای چنین شرایطی می باشند و دارای حیات تکامل یافته نیز هستند.

$f_c$  = تعداد کراتی که موجودات متفکر در آن سکونت دارند که قادر هستند در طول زمان خورشید خود شخصاً تکامل کافی بیابند.

$L$  = تعداد کراتی که دارای موجوداتی هستند که فعلاً تمدن پیشرفته دارند.

$L$  = طول عمر یک تمدن، زیرا با در نظر گرفتن مسافت های عظیم کیهانی تنها تمدن هایی که طول عمر بسیار دارند قادر هستند با تمدن های دیگر تماس حاصل نمایند.

اگر ما برای هر یک از این موارد حداقل را منظور نماییم، جواب ما:

$N = 50.000.000$  ولی اگر حداکثر ممکنه را در نظر بگیریم:

یعنی در یک موقعیت بسیار نامساعد، بنا بر فرمول باور نکردنی «گرین بنک» چهل دسته تمدن های مختلف در جاده شیری ما، جویای تمدن های دیگر هستند و با موقعیت بسیار مساعد، پنجاه میلیون تمدن ناشناخته را که در انتظار علایمی از کیهان هستند، ارایه می دهد.

محاسبات فرمول «گرین بنک» بر اساس ارقام کنونی ستاره شناسی نمی باشد بلکه تمام ستارگانی که از بدو پیدایش کهکشان وجود داشته اند در نظر گرفته شده. اگر ما این فرمول که پدیده مغزهای علمی می باشد، قبول کنیم پس



امکان دارد تمدن های پیشرفته تر از ما، صدها هزار سال قبل وجود داشته، که خود دلیلی برای این فرضیه است که در آغاز زمان «خدایانی» به زمین آمدند.

دکتر «سگن» استروبیولوژیست آمریکایی مدعی است که تنها بر حسب محاسبات تخمینی این امکان وجود دارد که زمین ما در طول تاریخ حداقل یک بار توسط تمدن های ماوراء زمینی مورد بازدید قرار گرفته شده. در تمام فرضیه ها و پیشنهادات تخیلات آرزومندانه و افکار افسانه ای امکان وجود دارد ولی فرمول «گرین بنک» یک فرمول ریاضی است و به وسیله آن ما قادر هستیم تعداد ستارگان را که امکان وجود حیات در آنها می باشد تخمین بزنیم.

«اکسوبیولوژی» نام رشته تازه ای از علوم است که در حال تکمیل می باشد. رشته های تازه علوم به دشواری خود را می شناسانند. اگر شخصیت های معروف و مسئول، هم اکنون کار خود را صرف رشته تازه تحقیقات که بررسی کاملاً بی طرفانه حیات در ماوراء زمین می باشد نمیکردند برای «اکسوبیولوژی»، کسب کردن معروفیت بسیار مشکل می بود.

برای اثبات جدی بودن این رشته تازه علمی، چه دلیلی بهتر از اسم یک عده که در آن تحقیقات میکنند.

رئیس برنامه اکسوبیولوژی ناسا	Freeman Guimby	دکتر فریمن گوئیمبی
کارشناس ارشد ناسا	Irablei	دکتر اربلی
کارشناس ارشد ناسا	Lederberg	دکتر لیدبرگ
کارشناس ارشد ناسا	L. P. Smith	دکتر ال. پی. اسمیت
کارشناس ارشد ناسا	R. E. Kaj	دکتر ار. ای. کاج
کارشناس ارشد ناسا	R. Young	دکتر ار. یانگ
انستیتیوی تکنولوژی کالیفرنیا	H. S. Brown	دکتر اچ. اس. براون
پروفسور فیزیک در دانشگاه هاروارد	E. Purcell	دکتر ای. پرسل
انستیتیوی ستاره شناسی رادیویی استندفورد	R. N. Bacewells	دکتر ار. ان. بریسولز
برنده جایزه نوبل در فیزیک سال 1964	Townes	دکتر تونز
انستیتیوی استرنبرگ مسکو	I. S. Shklovsky	دکتر ای. اس. شلوسکی
جادرول بنگ انگلستان	Sir Bernard Lovell	سر برنارد لاول
رئیس برنامه موشک سترن آمریکا	Von Braun	دکتر ون براون
استاد دکتر ون براون	Oberth	پروفسور اوپرت
	Stuhlinger	پروفسور استوهلینگر
	E. Sanger	پروفسور ای. سنجر
		و عده کثیر دیگر.

این اسامی نماینده هزاران «اکسوبیولوژیست» در سراسر دنیا می باشند. تمایل تمام این مردان در هم شکستن اوهام و خراب کردن دیوارهای خرافات است که تاکنون اطراف قسمت های خالی تحقیقات را فرا گرفته، قسمت هایی که این کتاب مشخص نموده. در مقابل تمام مخالفان، «اکسوبیولوژی» پایدار مانده و بالاخره روزی یکی از مهم ترین و جالب ترین رشته های تحقیقاتی خواهد بود.

ولی چگونه می توان مدرکی از وجود حیات در کیهان ارایه داد، بدون این که کسی به آنجا برود. تخمین ها و محاسباتی وجود دارد که امکان وجود حیات ماوراء زمین را حتمی می داند. شواهدی از وجود باکتری و تخم در فضا در دست می باشد.

کاوش براي موجودات متفکر ناشناخته آغاز شده ولي هنوز نتيجه اي که قابل اندازه گيري يا قابل نشان دادن و قابل قبول باشد به دست نيامده. آنچه که ما لازم داريم اثبات فرضيه ها و نظريه هايي ست که هنوز به عنوان خيالي بودن، مورد قبول نمي باشند.

«ناسا» يك برنامه تحقيقاتي در دست دارد که به وسيله آن بتواند مدارکي از حيات ناشناخته کيهاني کاوش نمايد. هشت ماهواره اکتشافی که هر يك در نوع خود بي نظير و پيچيده اند در نظر گرفته شده اند که شواهدی از حيات در کرات خورشیدی ما به دست بياورند.

اين هشت ماهواره به شرح زیر مي باشد:

- آپتيکال روتري دیسپرش پروفایل.
- مالتیویتور.
- ويدیکان میکروسکوپ.
- جي بند لایف دیتکتور.
- راديو ایزوتوپ بایوکیکال پروب.
- مس اسپکترومتر.
- ولف ترب.
- اسپکتروفوتومتر ماوراء بنفش.

چند اشاره اي به آنچه که زیر اين عنوان هاي فني نهفته و براي عوام نامفهوم است، ميکنم:

- «آپتيکال روتري دیسپرش پروفایل»

نام يك لابراتوار اکتشافی است که داراي يك نورافکن گردان مي باشد. هنگامی که اين ماهواره به کره اي مي نشيند يك چراغ شروع به تابش مي نمايد و به دنبال مولکول ميگردد. مولکولها لازمه هر نوع حيات مي باشند و از اين لحاظ به خوبی شناخته شده اند. يکي از اين مولکول ها، مولکول بزرگ پيچي «دي. ان. اس» مي باشد که شامل سه نوع مواد شيميايي است که به ترتيب در کنار هم قرار دارند، نيتروژن قليايي، قند و اسيد فسفريك.

هنگامي که نور پولوريزه شده به مولکول قند برخورد ميکند نور چراغ قطع مي گردد زيرا نيتروژن قليايي که جزء متشکله اين ماده شيميايي ميباشد از لحاظ نوري فعال مي باشد. چون ترکيب محتوي مولکول «دي. ان. اس» از لحاظ نوري فعال ميباشد به محض اين که نور اکتشافی ماهواره به يك ترکيب محتوي ماده قندي برخورد کند فوراً يك علامت داده ميشود که به طور خودکار به زمين مخابره شده که دليلي براي وجود حيات در آن کره ناشناخته خواهد بود.

- «مالتیویتور»

يك ماهواره اکتشافی است که وزن آن در حدود يك پوند ميباشد و توسط موشک به کره مورد نظر فرستاده مي شود و در نزديکي کره به بيرون پرتاب مي شود. سپس اين لابراتوار بسيار کوچک در موقعيتي قرار مي گيرد که قادر است پانزده آزمایش انجام دهد و نتيجه را به زمين مخابره نمايد.

- ماهواره اکتشافی «راديو ایزوتوپ بایوکیکال»

اسم فني يك ماهواره است که به آن لقب «گاليلو» داده اند. در نظر گرفته شده که اين ماهواره بر خاک کره موردنظر به نرمي فرود بيايد و به محض فرود سه طناب چسبنده به طول 45 پا به سمت هاي مختلف پرتاب کند.

پس از چند لحظه طناب ها به طور خودکار به داخل سفینه کشیده می شود و خاك، ميكروب و يا هر نوع ماده بيوشيميايي به درون مايعي فرو برده ميشود. قسمتي از اين مايع به وسيله ايزتوپ راديو اکتیو کربن C14 آغشته شده. مواد آلي اضافه شده به علت خواص آنان، دي اكسيد كربن ( $Co_2$ ) توليد ميكند. گاز دي اكسيد كربن به آساني از مايع جدا شده و به طرف دستگاه اندازه گيري فرستاده ميشود كه در اينجا مقدار راديواكتيويته گاز حاوي هسته C14 را مشخص ميكند و به زمين مخابره مي نمايد.

#### • «ولف ترپ»

دستگاه ديگري را كه «ناسا» براي كاوش حيات ماوراء زمين ساخته است، «ولف ترپ» نام دارد. اين لابراتوار كوچك در ابتدا توسط مخترع آن، «باك ديتكتور» ناميده مي شد كه بعد دستياران او، آنرا «ولف ترپ» ناميدند چون رئيس آنها «ولف ويشنيگ» (Wolf Vishniac) نام داشت.

«ولف ترپ» نيز در نظر گرفته شده كه بر يك كره فرود آرام نمايد و چند سلول بسيار ظريف خلاء را بيرون بدهد. هنگامی كه لوله ها زمین را لمس میکنند نوك بسيار ظريف آنها شكسته و در اثر خلاء ايجاد شده هر نوع خاك را به داخل مي مكد. بازهم سفينه داراي محيطي است كه براي رشد باكتريها مطمئن مي باشد. توليد مثل باكتريها محيط مايع را غبار آلود نموده كه مقدار Ph مايع نيز تغيير ميكند (مقدار Ph درجه اسيدي يك اسيد مي باشد).

اين تغييرات را مي توان به دقت و به آساني اندازه گرفت. غبار آلود بودن مايع به وسيله شعاع نور و يك فتوسل و تغيير درجه اسيدي به وسيله يك دستگاه اسيدسنج برقي اندازه گيري مي شود. اين نتايج به ما امكان خواهند داد كه در باره وجود حيات ناشناخته تصميم بگيريم.

ميليون ها دلار براي برنامه تحقيقاتي ناسا و براي برنامه هاي مكمّل در مورد بررسي و كاوش براي دليل وجود حيات در ماوراء زمين خرج مي شود. اولين سفينه هاي بيولوژيكي به مريخ فرستاده خواهند شد. بدون شك، بشر اين ماهواره ها را كه پيش قراولان مي باشند تعقيب خواهند نمود.

مسئولان «ناسا» در اين عقیده متحد می باشند كه حداقل تا بيست و سوم سپتامبر 1986 بشر به مريخ خواهد رفت. براي اين تاريخ دقيق دليلي دارد، چون سال 1986 فعل و انفعالات خورشيدي به حداقل خواهد رسيد. دكتور «ون بران» نيز اين عقیده را تصديق ميكند كه امكان دارد بشر تا سال 1982 به مريخ برود.

ناسا از لحاظ منابع فني كمبودي ندارد فقط محتاج به يك كمك مداوم و كافي مادي از طرف كنگره آمريكا است. علاوه بر مسئوليت هاي فعلي آمريكا اين دو غول مادي يعني جنگ ويتنام و تحقيقات فضايي تحمل ناپذير مي باشند، حتي براي آمريكا كه ثروتمندترين كشور دنيا مي باشد.

نقشه سفر به مريخ وجود دارد، سفينه فضايي مريخ نورد طرح شده، فقط لازم است كه آن را به همان خوبي بسازند. مدل آن بر روي ميز خارق العاده ترين مرد «هانتسويل» (Huntsville) قرار دارد، بر روي ميز پروفيسور «استولينگر» مدير كل لابراتوار طرحهاي تحقيقاتي كه قسمتي از مركز پرواز فضايي «جرج مارشال» (George Marshal) واقع در «هانتسويل» آلاباما ميباشد.

در لابراتوارهاي او يكصد محقق علمي مشغول به كار مي باشند. در آنجا آنها در باره فيزيك «پلازما»، فيزيك هسته اي و ترموفيزيك آزمائش ميكند. دانشمندان خود را با طرح هايي براي آينده نيز مشغول مي سازند، تحقيقات در باره موتورهاي الكتريكي موشك.

آینده برای همیشه با اسم دکتر «استولینگر» همراه خواهد بود. او طراح کشتی فضایی مریخ می باشد که بشر را به کره قرمز حمل خواهد نمود. فوراً پس از جنگ دوم جهانی، دکتر استولینگر توسط دوستش دکتر ورنرون بران به آمریکا آورده شد و در «فورت بلیس» برای نیروی هوایی آمریکا موشک می ساختند. پس از آغاز جنگ کره این دو به همراهی 162 هم کشوری خود به «هانتسویل» رفته که طرحی را پیاده کند که حتی برای آمریکا که عظیم، کلمه نامفهوم می برایش می باشد، عظیم بود. در آن روزها هانتسویل یک شهر کوچک خواب آلود در کنار کوهستان «آپالچین» بود. با ورود مردان موشک، این شهر پنبه به یک سیرک مبدل گردید.

در عرض چند سال به سرعت سرسام آوری کارخانه ها، سکوهاي آزمایش موشک، لابراتوارها، آشپخانه های غول پیکر و ساختمان های فلزی از هر گوشه آن سر به آسمان کشید. امروز بیش از پانزده هزار نفر در «هانتسویل» زندگی میکنند. این شهر کوچک از خواب بیدار شد و هانتسویل ها مبدل به علاقه مندان سرسخت فضانوردی شده اند.

هنگامی که اولین موشک «ردستن» (Redstone) غرش کنان از سکوی آزمایش به هوا بلند شد هانتسویل ها از ترس به زیرزمین های خود فرار کردند. امروزه هنگامی که موشک «سترن» (Sturn) آزمایش می شود، و غرش آن چنین است که انگار در یک ثانیه دیگر، دنیا به پایان خواهد رسید، کسی ابداً توجهی نمیکند.

هانتسویل ها همیشه گوشي های خود را همراه دارند، هم چون لندنی ها که هیچوقت بدون چتر نمی باشند. آنها شهر خود را شهر موشک می نامند و اگر کنگره، میلیون ها دلار لازمه سفر فضایی را تامین نکند آنها عصبانی می شوند و دست به اغتشاش می زنند.

هانتسویل ها کاملاً حق دارند که به آلمانیهای خود افتخار کنند و «ناسای هانتسویل» از بزرگترین مراکز «ناسا» می باشد. در اینجا موشک هایی که در تمام روزنامه های جهانی سرمقاله می باشند، از «ردستن» کوچک گرفته تا «سترن» پنج غول پیکر، طرح و ساخته شده اند.

تاکنون آمریکا در حدود پنج میلیارد پوند صرف برنامه ماه کرده. مبلغ چهل و پنج میلیون پوند برای ساختن پانزده فروند Sturn-5 در نظر گرفته شده. در هنگام پرواز، مخزن ها با 880.000 گالن سوخت محترقه شدید، پر میشود که قدرت انفجاری معادل با 150.000.000 اسب بخار تولید میکند. موشک غول آسا در حدود 3000 تن وزن دارد.

در «هانتسویل» در حدود هفت هزار تکنسین و دانشمند تحت نظر دکتر ون براون مشغول به کار هستند و هدف بزرگ، تسخیر فضا می باشد. در سال 1967 عده ای متجاوز از سیصد هزار دانشمند رشته های مختلف در سراسر جهان در برنامه های فضایی آمریکا مشغول به کار بوده اند. بیش از بیست هزار کارخانجات صنعتی برای بزرگترین تحقیق تاریخ کار میکنند.

دانشمند اطریشی، دکتر «پکرا» (Pscherra) در یکی از دیدارهایم از هانتسویل اظهار داشت، دستجات تحقیق مجبور بوده اند روش ها و مواد تازه ای که هرگز در هیچ کجای دنیا به وجود نیامده بود، بوجود بیاورند. دکتر «پکرا» گفت: اینجا را نگاه کن و او یک کیپسول بزرگی را به من نشان داد که صدای خفه ای از آن می آید. در اینجا ما آزمایشی برای روغنکاری در خلاء کامل انجام میدهم. آیا می دانی که ما نمی توانیم از هیچ یک از مواد لغزنده کننده ای که در دنیا ساخته می شود استفاده کنیم؟

آنها در فضا تمام خواص لغزندگی خود را از دست می دهند، با این مواد لغزنده کننده موجود حتی یک الکتروموتور معمولی پس از نیم ساعت کار در خلاء از کار خواهد افتاد. چه می توانستیم بکنیم به جز این که ماده لغزنده کننده ای بوجود بیاوریم که حتی در خلاء مطلق نیز قادر به عمل خود باشد.

صدای ناهنجاری از يك اطاق دیگر شنیده می شد. دو گیره قوی که در زمین کار گذاشته شده بودند می خواستند ورقه ای از فلز که ضخامت آن چهار اینچ بود را پاره کنند. دکتر «پکرا» ادامه داد این يك قسمت دیگر از تحقیقات ما است که راضی بودیم در صورت امکان از آن صرفنظر کنیم ولیکن آزمایشات به ما ثابت کردند که آلیاژهای کنونی قادر به تحمل کشش های فضایی نمی باشد. لذا ما باید آنهایی را به دست بیاوریم که موردنظر ما می باشند. ما همچنین باید روش های جدید جوشکاری بوجود بیاوریم، نقاط جوش داده شده باید تحت سرما، گرما، ارتعاشات، کشش ها و فشارها مورد آزمایش قرار گیرند که بدانیم تحت چه شرایطی در هم خواهند شکست.

خانم مهمانداری که همراه ما بود به ساعتش نگاه کرد، دکتر «پکرا» به ساعتش نگاه کرد، همه به ساعت هایشان نگاه میکردند، کارکنان ناسا به آن توجه ای ندارند و بازدیدکنندگان در ابتدا برایشان تعجب آور است ولی به آن عادت میکنند زیرا که برای کارکنان ناسا در «کیپ کندی»، «هیوستن» و «هانتسویل»، نگاه کردن به ساعت يك امر عادی محسوب می شود. به نظر می رسد که آنها دائماً مشغول به شمارش معکوس می باشند، چهار... سه... دو... يك... صفر.

عبور سواره و پیاده از راهروها، اطاق ها و درها، و پس از کنترل های حفاظتی به آقای «پلی» (Pauli) که او نیز از یکی از کشورهای آلمانی زبان اروپا می باشد و مدت سی سال است که برای «ناسا» کار میکند رسیدیم. من يك کلاه حفاظتی سفیدرنگ بر سر داشتم که علامت ناسا بر روی آن بود. آقای «پلی» مرا به سکوی آزمایش موشک Sturn-5 برد. منظور از کلمه ساده سکوی آزمایش، يك برج عظیم بتنی است به ارتفاع چندین طبقه و به وزن چند صد تن که دارای آسانسور و منجیق است و سیستمی از کیلومترها سیم پیچی گنج کننده در بر دارد. هنگامی که سترن پنج اشتعال پیدا میکند آن چنان غرشی بپا میکند که تا دوازده کیلومتری سکوی پرتاب شنیده می شود.

سکوی آزمایش که عمیقاً در صخره و بتن کار گذاشته شده در هر آزمایش تا سه اینچ از کفه خود بلند می شود، در همان حال مقدار 333.000 گالن آب برای خنک کردن آن در هر ثانیه مصرف می شود. ناسا برای خنک کردن موشک های در حال آزمایش مجبور بود پمپ مخصوصی را بسازد که به آسانی قادر است احتیاجات شهری را به اندازه «منچستر» از لحاظ آب آشامیدنی فراهم سازد.

يك آزمایش فقط 500.000 پوند خرج دارد. فضا به این ارزانی ها به دست نمی آید. هانتسویل یکی از چندین مراکز ناسا می باشند. شاید بهتر باشد که خواننده اسامی آنها را یادداشت کند چون ممکن است در آینده ایستگاه های سفر به فضا باشند.

- مرکز تحقیقاتی نظامی «مافت فیلد»، کالیفرنیا.
- مرکز تحقیقاتی الکترونیک «کامبریج»، ماساچوست.
- مرکز تحقیقاتی پرواز «ادواردز»، کالیفرنیا.
- مرکز پرواز فضایی «گودارد»، گرینبلت ام. دی.
- لابراتوار متحرک «پادسانا»، کالیفرنیا.
- مرکز فضایی «جان اف. کندی»، فلوریدا.
- مرکز تحقیقاتی «لنگلی»، همپتون. وی. ا.
- مرکز تحقیقاتی «لويس»، کلیولند، اوهایو.
- مرکز سفینه فضایی با سرنشین، «هیوستن» تگزاس.
- ایستگاه تکمیل موشک های هسته ای «جکاس فلتس».
- اداره عملیات پرتاب پاسفیک «لومپوک»، کالیفرنیا.

- ایستگاه «والپس»، جزیره «والیس» وی. ا.
- اداره عملیات غربی «سانتامونیکا»، کالیفرنیا.
- مرکز ناسا واشنگتن دی. سی.

مدتها است که صنعت کشتی فضایی در بازار از لحاظ فروش از صنعت اتومبیل سازی جلو زده است. در اول ژوئیه ۱۹۶۷ در حدود ۲۲۸۲۸ نفر در مرکز فضایی کیپ کندی کار میکردند. مخارج سالانه برای سال ۱۹۶۷ فقط برای این مرکز ۴۷۵.۷۸۴.۰۰۰ دلار بوده.

- این همه به خاطر این که چند نفر دیوانه میخوانند به کره ماه بروند؟

من تاکنون دلایلی برای مدیون بودن ما به تحقیقات فضایی آورده ام و اینها فقط فرآورده های فرعی بوده اند، از لوازمات معمولی روزانه گرفته تا لوازمات و وسایل پیچیده پزشکی که در هر ساعت روز، جان هزاران نفر را در سراسر دنیا نجات می دهد. این سوپر تکنولوژی در حال تکامل، ابداً ننگی برای بشریت نمی باشد و روز بروز بشریت را به آینده میبرد که هر روز را با همکاری همه جانبه از نو آغاز میکند.

نویسنده در موقعیتی توانست نظر ورنرون بران را در باره مطالب و نظریه های ارایه شده این کتاب بپرسد:

- دکتر «ون بران» به نظر شما این امکان هست که ما در یکی از کرات دیگر منظومه شمسی حیات پیدا کنیم؟

«به نظر من کاملاً امکان دارد که ما در مریخ حیات در سطح پایین به دست بیاوریم»

- به نظر شما امکان دارد که ما تنها موجودات متفکر کیهان نباشیم؟

«به نظر من احتمال بسیار زیادی هست که در کرات دور دست کیهانی، نه تنها زندگی حیوانی و گیاهی وجود دارد بلکه موجودات زنده متفکر نیز به سر می برند. کشف چنین حیاتی بسیار شغل جالب و لذت بخشی می باشد ولی با در نظر گرفتن مسافت های عظیم کهکشان ما و کهکشان های دیگر، امکان موفقیت در اثبات وجود این چنین نوع حیات و یا برقراری تماس با آنها را بعید به نظر می آورد»

- آیا قابل قبول است که تمدن های قدیمی تر و از لحاظ فنی پیشرفته تر از ما در کهکشان وجود داشته اند؟

«تاکنون ما مدرک یا علایمی که دال بر وجود موجودات پیشرفته تر از لحاظ فنی و قدیمی تر از ما که در کهکشان ما زندگی میکرده اند نداشته ایم، با این وجود، طبق محاسبات تخمینی و امکانات فلسفی، من از وجود این چنین موجودات پیشرفته مطمئن می باشم ولی باید تاکید کنم که ما هیچگونه مدرک مطلق علمی که دال بر این موضوع باشد در دست نداریم»

- آیا این امکان هست که در گذشته تیره و دور زمین، تمدن های قدیمی تر به دیدار زمین ما آمده باشند؟

«من این امکان را رد نمیکنم ولی تا آنجا که من اطلاع دارم هیچ تحقیقات باستان شناسی تاکنون مدرکی برای اثبات اینگونه عقاید ارایه نداده»

در اینجا گفتگویی من با «پدر موشک سترن» به پایان رسید.

متأسفانه نویسنده قادر نبود که از کشفیات بسیار جالب با او صحبت کند، در باره کتابهای قدیمی که دست به دست معماهای حل نشده از گذشته ما ارائه می دهند، در باره سوالات بی شماری که اگر از دریچه فضایی به کشفیات باستان شناسی بنگریم پیش می آید. ولی دکتر ون بران، منتظر اتمام این کتاب می باشد.



## فصل دوازدهم

## آینده

موقعیت امروزی ما چیست؟

آیا روزی فضا به تصرف بشر در خواهد آمد؟

آیا در گذشته دور، موجوداتی از اعماق بی نهایت کیهان به کره ما آمده اند؟

آیا هستند موجودات ناشناخته در نقطه ای از این کیهان که سعی دارند که با ما تماس بگیرند؟

آیا زمان ما که با کشفیاتش، آینده را همچون طوفان در بر می گیرد تا به این حد وحشتناک است؟

آیا علم پزشکی و بیولوژی، راهی برای بازگرداندن افراد در حالت انجماد عمیق به زندگی پیدا خواهد کرد؟

آیا بشر خاکی، کرات دیگر را به تصرف در خواهد آورد؟

آیا بشر با افرادی که در آنجا می باشند تولید مثل خواهند کرد؟

آیا انسان دومین، سومین و چهارمین زمین را بوجود خواهد آورد؟

آیا روزی فرا خواهد رسید که «روبات» جای انسان را در جراحی بگیرد؟

آیا بیمارستان های سال 2100 مبدل به یک انبار لوازمات یدکی برای انسان های علیل در خواهد آمد؟

آیا در آینده دوری ممکن خواهد بود که با قلب، ریه، کلیه و غیره مصنوعی عمر بشری را به بی نهایت رسانید؟

آیا دنیای شجاع جدید «هاکسلی» (Huxley) با تمام غیرممکن بودن و غیرانسانی بودنش، روزی به حقیقت خواهد پیوست؟

مجموعه ای از این چنین سوالات به آسانی می تواند کتاب قطوری را تشکیل بدهد. روزی نمی گذرد بدون اینکه یک چیز جدید در یک نقطه دنیا اختراع نشود، و هر روز می توان یکی از سوالات را از فهرست غیرممکن ها، به عنوان جواب گفته شده، حذف نمود.

دانشگاه «ادینبارا» (Edinburgh) مبلغ 270.000 پوند از «تراست نافیلد» برای تکمیل یک کامپیوتر متفکر دریافت داشت. مدل این کامپیوتر را به مکالمه با یک بیمار به کار بردند و پس از پایان آزمایش بیمار نمی توانست باور کند که او با یک کامپیوتر صحبت میکرده.

پروفسور دکتر «میچی» (Michie) که طراح این کامپیوتر است مدعی بود که این کامپیوتر در حال تکامل یک زندگی شخصی بود. این علم جدید «فیوترولوژی» (Futurology) نام دارد و هدفش با استفاده از تمام وسایل و روش های فنی، بررسی کامل و درک دقیق آینده است.

در سراسر نقاط دنیا مخزنهای فکری بوجود می آیند و از آن چنین درک میشود که غول های علمی امروز درباره آینده فکر میکنند. یکصد و شصت و چهار چنین مخزن های فکری تنها در آمریکا مشغول به کار می باشند. مخارج آنها توسط دولت و صنایع سنگینی پرداخت می شود که معروف ترین این مخزن ها سازمان «راند» (Rand) در «سنتامونیکا» واقع در کالیفرنیا می باشد که در سال 1945 نیروی هوایی آمریکا آن را تأسیس نمود. دلیل آن چه بود؟

افسران ارشد خواستار يك برنامه تحقیقاتي در مورد جنگ هاي بين المللي بودند و امروز 843 نفر دانشمند و متخصص انتخاب شده در يك مركز بسيار مجهز و بسيار عالي مشغول به كار مي باشند. اولين ایده ها و نظريات در مورد غيرممکن ترين اقدامات بشري از اینجا سرچشمه مي گيرد.

حتي در سال 1946، دانشمندان «راند» غير قابل استفاده بودن کشتي فضايي را به عنوان يك سلاح بيان داشته بودند و هنگامی که «راند» در سال 1951 برنامه اي براي چندین نوع ماهواره پیشنهاد کرد، واهی خوانده شدند. باید از این مرکز تحقیقاتي براي شرح دقيق 3000 واقعه ناشناخته سپاسگزار باشیم.

دانشمندان «راند» بیش از صد و ده جلد کتاب منتشر کرده اند که در پیشرفت و ترقی تمدن ما بي اندازه مؤثر بوده. انتهايي در این کار تحقیقاتي دیده نمی شود و احتمال نمی رود که اینچنین شود. کارهاي مشابه اي براي آینده در مراکز زیر در دست انجام مي باشند.

- انستیتوي «هاسون» واقع در «هارمون آن هاسون» نیویورک.
- مرکز تحقیقات عالي «تمپو» وابسته به جنرال الکتریک در «سنتا باربارا» کالیفرنیا.
- انستیتوي «آرتور لیتل» کمبریج ماساچوست.
- انستیتوي «باتل»، کلومبیا، اوهایو.

دولت ها و تجارت هاي بزرگ هرگز بدون این متفکران آینده قادر به ادامه نخواهند بود. دولت ها بایستی از مدتها قبل در باره نقشه هاي نظامي خود تصمیم بگیرند و تجارت هاي بزرگ باید چندین سال آینده را در محاسبات خود منظور دارند.

«فیوترولوژی» باید نقشه ترقی پایتخت هاي دنیا را براي صد سال یا بیشتر طرح ریزی نماید. برای انسان مسلح به دانش امروزی، مثلا تخمین ترقی مکزیك براي پنجاه سال آینده، کار مشکلي خواهد بود. در ارائه این چنین پیشگویی هاي تمام جزییات مي بایستی در نظر گرفته شود، مانند تکنولوژی موجود، وسایل ارتباطي و حمل و نقل، امواج سياسي و مخالفان احتمالي مکزیك.

اگر پیشگویی امکان داشته باشد موجودات ناشناخته قادر بوده اند که 101000 سال پیش چنین پیشگویی در باره زمین بکنند. بشر همیشه داراي این غریزه بوده که با تمام امکانات موجود در باره ترقی و پیشرفت خود بیندیشد و آینده را بررسی نماید، بدون بررسی آینده قادر به روشن نمودن گذشته خود نخواهیم بود زیرا چه کسی می داند که راه هايي براي پرده برداشتن از گذشته هم اکنون در مراکز باستانی ما نباشد و به خاطر اینکه قادر به درک آنها نیستیم آن را بدون جهت در زیر پای خود از بین میبریم.

به همین دلیل، من پیشنهاد يك سال باستان شناسي واهی را میکنم. همانطور که من قادر به قبول مکتب هاي طرز فکر قدیمی نیستم نمی توانم از کسی بخواهم که نظریه هاي مرا قبول کند. با این وجود من امیدوارم که به زودي موقعیت، ایجاب خواهد کرد که با کمال بي طرفي به این معمایی تیره گذشته حمله کرده و از ترقیات و تکامل هاي تکنولوژی در این باره استفاده نمود.

- تقصیر ما نیست که میلیونها کرات دیگر در کیهان وجود دارد.
- تقصیر ما نیست که مجسمه «توکوماي» ژاپني که هزاران سال عمر دارد، اتصالي هاي مدرن دارد و بر کلاه خودش منفذ چشمي تعبیه شده.
- تقصیر ما نیست که نقوش برجسته سنگي «پالانکو» وجود دارد.
- تقصیر ما نیست که ادمیرال پایري ریاز نقشه هاي قدیمی خود را نسوزاند.
- تقصیر ما نیست که کتب و آداب قدیمی تاریخ بشري این اندازه نامفهوم و مسخره مي باشد.

ولي این تقصیر ما خواهد بود که با علم به این موضوعات، آنها را نادیده بگیریم و آنها را جدی تلقی نکنیم. بشر آینده درخشانی در مقابل خود دارد، آینده ای که جلال گذشته را در خود غرق خواهد کرد. ما به تحقیقات فضایی و تحقیق درباره آینده احتیاج داریم و جرأت می خواهیم آنچه که فعلاً غیرممکن به نظر می آید مورد بررسی قرار دهیم. مثلاً تحقیق درباره گذشته که قادر است خاطره های پرارزشی از آینده به همراه داشته باشد. مدارکی که ثابت خواهند شد و بدینوسیله تاریخ بشریت را برای نسل های آینده روشن خواهد نمود.

# پایان

پایگاه آموزشی نگارستان

[www.negarstan.com](http://www.negarstan.com)

Alireza Foroughi

Ar\_Foroughi@Yahoo.com